

بسمه تعالی

اشعار انقلابی

حیرانی

اثر طبع

اسماعیل حیرانی اصفهانی

مقیم

اسلام آباد غرب

مرکز بخش: کتابفروشیهای معتبر

هزار ۲۵۰ ریال

۱۱	۲۰

مقیم اسلام آباد غرب

اسماعیل حیرانی اصفهانی

اشعار انقلابی

بسمہ تعالیٰ

اشعار اعلیٰ

حیرانی

۹۵۴۲۵

التر طبع

اسماعیل حیرانی اصفہانی

مقیم

اسلام آباد غرب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ ۝



آن خدائیکه حتی سُبْحانی اسمیت

نقش بند جمال انسانی است

روی زیبا و زشت هر دواز اوست

گرچه خواندن بزشت نادانی است

صورتی را که نقش بست حکیم

زشت خواندن ز رأی شیطانی است

روی زیبا اگر چه محبوب است
 لیک ممدوح خوی انسانی است
 پس مگردان ز روی زشت — روی
 سخنم را شنو که لقمانی است
 غرض این عکس را که می بینی
 یادگاری ز طبع عرفانی است
 یادگاری که بهتر از این است
 هشتت درب بهشت حیرانی است
 یادگار دگر ز اشعارش
 دفتر انقلاب ایرانی است
 انقلاب انقلاب اسلامی
 که بحق شیوه مسلمانان است
 انقلاب خمینی رهبر
 درسی از درسهای قرآنی است
 این کتاب از من است مرآتی
 کاشف رازهای پنهانی است
 نام نیکی اگر ز ما ماند
 بهتر از بارگاه سلطانی است

بسم الله الرحمن الرحيم فیاضی

یارب دل شکسته بسوی تو آمدم
شرمنده از گناه ز روی تو آمدم
در این دل سحر سرکوی تو آمدم
عطشان جرعه‌ای ز سبوی تو آمدم
مشتاقم از نسیم ریاض تو یک نسیم
العفو یا الهی یا سید الکرم

تسبیح

با یک جهان امید بدرگاه آمدم
با دیده تر و دل پر آه آمدم
بی توشه‌ای کریم در این راه آمدم
شرمنده از گناه بدرگاه آمدم
دارم بسی ز کفر اعمال خویش بیم
العفو یا الهی یا سید الکرم

باز آمدم بدرگه مولای ذوالجلال
با چشم اشگبار درونی پر از ملال
جاری بچهره‌ام عرق شرم انفعال
برد رگه تو باز نمودم کف سؤال
دست طمع بریدم از مردم لئیم
العفو یا الهی یا سید الکرم

من بندهٔ فراری شرمنده از گناه
 باز آمدم بد رگه تولىك رو سياه
 جز در گه تو نيست خدا يا پناهگاه
 اکنون بظّل لطف تو آورده ام پناه
 در اين دل سحر سرکويت شدم مقيم
 العفو يا الهى يا سيد الكريم

از کثرت گناه بسى گشتم خجل
 از الهتاب حزن دلم گشته مشتعل
 باشد رو از دیده رود جوى خون دل
 از اشک و خون دیده کنم زير پاى گل
 زارى کنم بنزد تو چون بچهٔ يتيم
 العفو يا الهى يا سيد الكريم

يار بد رگه تو بود احتياج من
 من دردمند زار و توهستى علاج من
 در قلب پر ملال توئى انچهٔ حاج من
 در اين شب سياه تو هستى سراج من
 اى نور تو چراغ دل مردم سليّم
 العفو يا الهى يا سيد الكريم

اى ذوالجلال حاکم قهار يا مبيد
 هر چند خوف من ز معاد است يا معيد

هرگز ز عفو تو نشود بنده نا امید
 بر خاک در گه تو نهیم چهره یا جسم
 خواهیم سعادت دو جهان از تو یا حکیم
 العفو یا الهی یا سید الکرم

ای خالق یگانه بی شبه یا بدیع
 ای کبریا مقام جهاندار زیا متیع
 کوتاه دست بنده و درگاه تو رفیع
 با عجز از مقربان تو میآورم شفیع
 بردوستان خویش ببخشایم ای رحیم
 العفو یا الهی یا سید الکرم

یار مرا بخاتم پیغمبران ببخش بر مرخص علی مه والاکمان بخش
 بر دختر رسول مبین زان بخش بر سیدین پاک شهاب جنان ببخش
 بگذر ز جرم بنده ناچیز یا عظیم
 العفو یا الهی یا سید الکرم

یار بحق سید سجّاد متحان
 یارب بحق باقرو صادق دو مؤمن
 یارب بحق حضرت موسی و بوالحسن
 حق جواد و هادی هم عسگری حسن
 یارب مرا مسوزان در آتش حمیم
 العفو یا الهی یا سید الکرم

یارب مرا بحق امام زمان ببخش
برپاکی ملائکه آسمان ببخش
بر حاملین عرش و بکرو بیان ببخش
بر بندگان مخلصت از انس و جان ببخش
رحمت نما به بنده درمانده یا رحیم
العفو یا الهی یا سید الکرم

یارب بحق خون شهیدان کریلا
یارب بحق العطش دشت نینوا
یارب بدستهای ابوالفضل با وفا
کاندر ره رضای تو شد از بدن جدا
یارب مرا بکوی ابوالفضل کن مقیم
العفو یا الهی یا سید الکرم

یارب بحق فرق علی اکبر حسین
یارب بحق خلق علی اصغر حسین
یارب بحق قاسم مه پیکر حسین
یارب بحق پیکر پاک و سر حسین
یارب مرا بفعل شهیدان نما سهیم
العفو یا الهی یا سید الکرم

این بنده حزین توحیرانی نزار
دارد یقین بکفر اعمال در شمار

هر چند هست از عمل خویش شرمسار
باشد بغو و رحمت وجودت امیدوار
شیطان زنا امید شدن از تو شود رجیم
العفو یا الهی یا سید الکریم

فیاض و یکر

یارب اسیر این تن خود خواه گشتم
محبوس در سیه دل این چاه گشتم
زنجیر حرص کنده شهوت بدست و پای
در قید اشتها و غل چاه گشتم
روح ضعیف گشته ز سنگینی گناه
غافل ز رازهای سحرگاه گشتم
از بس هوای نفس مرامی بر در راه
شد مدتی که منحرف از راه گشتم
این ساعتی که با تو مناجات میکنم
از اشتباه خویشتن آگاه گشتم
با نفس خویش بر سر جنگم که سرکش است
هر چند نیکنام شهره در افواه گشتم
ای کاش نقش ظاهر و باطن شبیه بود
زشت از دو روئیم درد رگناه گشتم
حیرانیام بدام عناصر شکسته بال
بر گهر بای تن چو پرگاه گشتم

رباعی

ای نام خوشت دوی آرام خدا
یاد تو بدل شفای اسقام خدا
کن درد مرا بنام نیکت درمان
بنمای دلم بذكرت آرام خدا

سوم شعبان

امشب چه شبی که منجلی می باشد
دارای علامات جلی می باشد
با وجد بگفت جبرئیل این مصرع
میلاذ حسین ابن علی می باشد

فیاضی و یگور

یار رضای من همه اند رضای تو است
تسلیم بنده تو بحکم قضای تو است
دورم ز هر که دور ز درگاه قدس تو است
با هر که آشنا شوم او آشنای تو است
دارم همیشه جهد که بیرون کنم ز دل
غیر از تو را که این غمدیده جای تو است
گر آیدم مشقت و گر راحت جهان
در هر دو صبر و شکر کنم چون بلای تو است

دست طمع بریدم از مردم لثیم
 چشمم بلطف و بخشش وجود و عطای تو است
 من بنده ضعیفم و محتاج لطفتو
 دست دعای من بدر کبریای تو است
 گر توشهای برای ره اخرویم نیست
 امید من برحمت بی انتهای تو است
 هر چند گشته این تن خاکی حجاب من
 جانم همیشه طالب فیض لقای تو است
 هر سهو غفلتی رود از بنده ضعیف
 بازش امید عفو بود چون گدای تو است
 من پیرو محمد و آل محمدم
 اندر دلم محبت آنها برای تو است
 با دشمنان عترة اطهار دشمنم
 این دشمنی هم از بی صلح و صفای تو است
 عمری است مدح آل محمد نمودم
 دانم که مدح آل محمد ثنای تو است
 من عاشق حسینم و مدّاح و نوحه گر
 جانم فدای آن مه دین چون فدای تو است
 حیرانی است بنده شرمنده از گناه
 با خجلت گناه امیدش عطای تو است

مناجات بدرگاه پروردگار عالم با صلوات

یارب بمحمد و علی و به بتول
یارب بدو سبط ناز پرورد و رسول
یارب بعلی امام چارم سجاد
آن سرور از مصائب دهر ملول
یارب بامام باقرو صادق آل
موسای بسجن تارهارون مفلول
یارب بامام هشتم و فرزندان
کیزهر جفا شدند آنها مقتول
یارب بنقی و عسگری و مهدی
آن صاحب عصر قائم آل رسول
بخشای خطاهای من غمیده را
عذر کند مرا بفرمای قبول
یارب چکنم چو من پشیمانی نیست
کردم بدرخانه تو باز عدول

بفرست ز لطف یا ولی الحسنات
بر احمد و آل طاهرینش صلوات

ای خالق ذوالجلال ای رب کریم
ای رازق مورو مار رحمن رحیم

هستی تو کریم و کرمت بی پایان
 چو دو کرم و لطف و عطای تو عظیم
 من بنده مسکین گنه کار توام
 در یاب مرا تا نروم سوی چیم
 افسوس که در غفلت و غم پیر شدم
 روح دگری بدم در این عظم رمیم
 عمرم ببطالت سپری شد یارب
 دور از تو شدم که این عذابی است الیم
 یارب تو مرا بحال خود وامگذار
 دستم ز کرم بگیر یارب کریم
 عفو و کرم تو را نباشد پایان
 گر هست گناه من بیچاره عظیم

بفرست ز لطف یا ولی الحسنات
 بر احمد و آل طاهرینش صلوات

ای خالق ذو الجلال من یا دینان
 ای رازق بی مثال من یا منان
 لطف و کرمت بخلق خود پنهان نیست
 هستی تو دلیل هستیت یا برهان
 من بنده نالان گنه کار توام
 رو کرده بدرگاه تو یا ذالاحسان

هر چند گنه کارم و شرمنده ولی
 دارم بتو چشم مغفرت یا غفران
 از عمر هدر رفته پشیمانم من
 بگذشت تمام عمر من با خسران
 از عمر گرانمایه نبردم حظّی
 فرصت نبود و گری برای جبران
 جز آنکه تو سیّات من با حسنات
 تبدیل کنی و غضبت با رضوان

بفرست ز لطف یا ولی الحسنات
 بر احمد و آل طاهر نیش ملوات

یارب نظری بشیعیان کن یا هو
 ما را بصره! حق روان کن یا هو
 عزّت بده مسلمین هر کشور را
 مقرر تمام دشمنان کن یا هو
 این قائد و رهبر عزیز ما را
 آقای همه اهل جهان کن یا هو
 این رهبر بی‌دار خمینی عزیز
 از شرّ حسود در امان کن یا هو
 بر بست شکن زمان ما یا الله
 هر آتش فتنه گلستان کن یا هو

یارب همه شرق و غرب این عالم را
 در سایه او باغ جنان کن یاهو
 با همت او و یاورانش یارب
 منکوب و ذلیل طاغیان کن یاهو

بفرست ز لطف یا ولی الحسنات
 بر احمد و آل طاهرینش صلوات

یارب من دردمند با حال تباه
 بر خاک درت نهادم روی سیاه
 بر درگهت آمدم بچشم گریان
 با سینه آتشین و با ناله و آه
 چشم طعم بدست احسان تو است
 دست طلبم بد درگهت یا الله
 رحمت بمن بنده مسکین آور
 بخشای گناهان مرا یا ربّاه
 غیر از تو بکس نباشد امید مرا
 جز درگه لطف تو مرا نیست پناه
 از درگه خود اگر برانی تو مرا
 آیا بکجا روم کفّامین درگاه
 جز درگه تو نیست پناهی دگر
 جز راه بکوی تو نمی بینم راه

بفرست ز لطف یا ولی الحسنات
بر احمد و آل طاهرینش صلوات

یارب بجز از تو نیستیم معبودی
غیر از تو نباشد دگر مسجودی
من بنده درگهم ولی نافرمان
دارم ز گناه قلب گرد آلودی
افسوس که عمر من بهشتاد رسید
زین عمر گرانمایه نبردم سودی
نه بنده شایسته‌ای از بهر توام
نه خادم عید صالح مسعودی
نه فکر معاش خویش و نه فکر معاد
از خود ننموده رفیع یک کمبودی
هر روز ز روز پیش بیچاره توام
در حالت خود ندیده‌ام بهبودی
یارب ز کرم دست من محزون گیر
در حق من غمزده بنما جودی

بفرست ز لطف یا ولی الحسنات
بر احمد و آل طاهرینش صلوات

تو خالق ذو الجلال والاكرامی
من بنده از جرم و گناه بدنامی

تورازق بی منت و بی آزاری
 من بنده روزی خور آب آشامی
 هر روز و شبم دهی هزاران نعمت
 من شکر نگفتم بیک اتعامی
 گفتی که بیا بسوی من تا بسویت
 در گام نهم بجای هر یک گامی
 اینک بسوی تو شرمسار آمدم
 رو کن بمن ای خدا بیک الهامی
 گویاست زبان بذکر یارب یارب
 با ذکر توام گرفته دل آرامی
 یارب بمن دلشنده (حیرانی)
 از باده عشق خود بنوشان جامی

بفرست ز لطف یا ولی الحسنات
 بر احمد و آل طاهرین صلوات

فرزندان حضرت خاتم الانبیاء (ص)

هفت فرزند گرامی ز رسول الله اند
 قاسم و زینب معصومه و عبد الله اند
 ام کلثوم و رقیه و زینب عثمان
 فاطمه آنکه همه خلق از او آگاهند

از خدیجه همه اینها و دگر ابراهیم
 بود از ماریه اینها همه آل الله اند
 طیب و طاهر اگر ذکر شده در تاریخ
 شاید اینها لقب خاصه عبداللہ اند
 نسل پیغمبر اکرم زعلی و زهرا است
 دشمنان علی و آل همه گمراهند
 جنگ بردامن اولاد علی بیاید زد
 بیقین آل علی معنی جیل اللہ اند
 من حیرانی حیران چه بگویم چکنم
 روز محشر عمل نیک ز من میخواهند

قه گور

یارب بدر لطیف تو مأمن دارم
 اندر ته گور جای ایمن دارم
 هر چند گنه کار و فـراری بودم
 من حلقه بندگی بگردن دارم
 از هر چه که داده بودیم دور شدم
 نه مال و نه فرزندی و نه زن دارم
 از مال جهان هر چه فراهم کردم
 جز این گفتن نیست که برتن دارم
 اندر ته گور همـرهم آیه نور
 از نور امید قلب روشن دارم

من بنده خاکسار در کنج لحد
 در خانه تازه ساز مسکن دارم
 از بهر مبارکتی این خانه نو
 امید عطیّهای ز ذوالممن دارم
 تاریک بود خانه چراغی خواهم
 امید بماء پرتو افکن دارم
 با نور جمال مرتضی شادم کن
 کاز مهر علی ولیّ مزین دارم
 مداح محمد و علی و آلم
 حیرانیم و نظم میرهن دارم
 هر بیت اگر بیت عطا فرمایند
 بیش از سه هزار بیت روشن دارم
 من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنه
 وما قال فینا قائل شعر حتی یویل بروح القدس
 فرزند وزن و دوست همی تالبگور
 زین پس همه امید بتو من دارم
 قال النبی صلی الله علیه و اله ان من الشعر لحکمه
 ان لله کنوزا تحت عرشه و مفاتیحه فی السنه الشعراء ۸ کنوزا
 اول من قال الشعر آدم علیه السلام یعنی مرثیه الهابیل
 بالوزن و القافیه قصیده های است از رشید یاسمی
 حضرت آدم نخستین شاعر است
 با ورت گز نیست شعرش حاضر است
 اوست کز گفتار دلبنده فصیح
 گفت وجه الارض مغبّر قبیح

مطلعش این است

قصیدهای است که در مرثیه‌های فرموده

فغیرت البلاد و من علیها

ووجه الارض مغبر قبیح

اسامی بعضی از پیغمبران که در قرآن و کتابهای تاریخ است

نخبه انبیاء ربّ غفور که بود در کتابها مسطور

بعض آنها که هست در قرآن نامهای شریفشان مذکور

آدم بوالبشر خلیفه حق شیث و ادیس و نوح عبد شکور

حضرت هود و صالح ابراهیم

که بخلّت همی بود مشهور

لوط و اسحق و دیگر اسمعیل

کاز سرجان گذشته بود و صبور

بعد یعقوب و یوسف و ایوب

رهبر دین حق شعیب غیور

خضر و الیاس و موسی عمران

همکلام خدای بر سر طور

بعد هارون و یوشع و کالب

هست حزقیل و الیع مشهور

یونس و دانیال و هم شعیبا

ارمیسبا و عزیز غیب و حضور

زکریای ذاکر و یحیی

عیسی مریم و انیس زبور

حشمت الله جن و انس قشون
 كه عصايش شكست لشگر مور
 نيز شمعون و حنظله جرجيس
 خالد ابن سنان همه مذكور
 خاتم انبياء حبيب الله
 آنكه از كوه نور كرد ظهور
 احمد و حامد و محمد ص نام
 باب زهراى پاك مطلع نور
 سرور انبياء ماسبق اوست
 تا قيامت از او بود دستور
 رهبر جن و انس و ملك و ملك
 سايش بر سرانك و ذكور
 منجى عالم است و پيرو او
 در دوعالم مرفه و مسرور
 جانشينان او دوازدهانند
 نامشان هر كجا بود مشهور
 دست برد امن على زدهايم
 تا كه مهدي ما رسد بظهور
 در زمان غيابت كبرى
 علمائند رهبران غيور
 خاصه اينك جناب روح الله
 كه از او روح دين نموده ظهور

آیه حق خمینی آنکه بود
 بهر نابودی فساد جسور
 یار مستضعفان و حامی دین
 کنده از بهر هر ستمگر گور
 هست امید آنکه تا ظهور امام
 در پناهش جهان شود معمور
 چاره جز پیروی او نبود
 هر که را هست عقل و فهم و شعور
 هست امید آنکه حیرانی
 با ولای علی رود در گور

در مدح قائده اعظم رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی
 شاخص روحانیت امام خمینی است
 آیه حق ملجأ انام خمینی است
 سرور آزادگان و رهبر ملت
 آنکه نموده بحق قیام خمینی است
 نام خمینی شعار نهضت ملی است
 سید و مولای نیک نام خمینی است
 آنکه در آرد ز آستین عدالت
 پنجه خونین انتقام خمینی است
 آنکه چو شیر زیان ز غرّش او رفت
 روبه مکار در گنّام خمینی است

آنکه زیاریس با کرشمه ابرو
داد بایرانیان پیاپی خمنی است
با همه قدرت رژیم شاه بکوبید
رهبر ملت علی الدوام خمنی است
جمله جاوید رفت و مرگ بشو ماند
آنکه کند در جهان دوام خمنی است
آنکه تکان داد جابران جهان را
با همه قدرت و مقام خمنی است
نهضت او نهضت عظیم حسینی است
از پی او بر نهاده گام خمنی است
دشمن او بدتر از یزید ستمگر
آنکه بود منکرش لئام خمنی است
پیرو او پیرو حقایق قرآن
در کف کافی او زمام خمنی است
جمله آیات حق قیام نمودند
آنکه سبق برده در قیام خمنی است
مرجع تقلید شیعه از نظر فقه
رهبر کلی خاص و عام خمنی است
منجی ایران ز دیدگاه مذاهیب
در نظر اهل حق امام خمنی است
آنکه ز انفاس قدسیش چو مسیحا
روح دمیده است در عظام خمنی است

از سخنانش دمیده روح بملّت
 مرد سخندان و خوشکلام خمینی است
 آنکه دهد رشحاتی ز لعل لب او
 بر جگر ریش التیام خمینی است
 آنکه نگاهش ز خشم و غمزه مؤذگان
 بر جگر دشمنان سهام خمینی است
 احقر حیرانیم مرید خمینی
 مرشد افکار من تمام خمینی است

برای تظاهرات روز اربعین ۱۳۹۹ سروده شد :
 امروز ای جوانان هم روز اربعین است
 هم روز سوکواری بهر مجاهدین است
 در کربلا ز هفتاد افزون شهید گشتند
 دهها هزار از مابا خاک و خون قرین است
 در کربلا حسین را یاران اندکی بود
 از بهر رهبر ما ملیونها معین است
 گرسبض مصطفی را کشتند قوم گمراه
 سالار ما خمینی خونخواه مؤمنین است
 ای نوجوان بیاخیز بر یاری خمینی
 هشیار باش دشمن آماده در کمین است
 امداد بر خمینی امداد بر حسین است
 هم کربلا است ایران میدان مشرکین است

ای آنکه انتظارت بهر ظهور مهدی است
هان نابئش خمینی است پیروزش یقین است
حیرانیش غلام است هر چند نیست قایل
او را مقام عرش و این بنده را زمین است

ایضا

بر خیز بیا تو ای مجاهد
بشکن صف کفر و خائن را
ای شیعه بزن بسینه و سر
فریاد بر آور و فغان را
امروز که روز اربعین است
کن لعن یزید و شامیان را
لعنت بیزید و لشگرش کن
تا دوره ما متابعان را
در کربلا اگر که کشتند
هفتاد و دو تن فدائیان را
در کشور ما هلاک کردند
هفتاد هزار شیعیان را
بیداد یزید شد فراموش
کن لعن یزید ابن زمان را
بر شاه و وزیر او هویدا
لعنت کن و هم سواکیان را
لعنت بنما بشاه و ساواک
فرعون زمان و قبطیان را

هرگز نبرد زمانه از یاد
 این غارت و قتل ناکسان را
 تبعید و شکنجه های خونین
 بر پیرو جوان و هم زنان را
 با ضرب و شکنجه های ننگین
 بستند دهان و اغظان را
 هر چند که در زمان تبعید
 گفتند اگر چه داده جان را
 هشیار نموده کنج زندان
 چون یوسف پاک صریان را
 هر چند شکسته دست و پائیم
 داریم بکالبد روان را
 بر پیکر ما هنوز سر هست
 دشمن نگرفته جانمان را
 سالار رشید ما خمینی
 هشدار دهد جهانیان را
 ای تازه جوان مجاهد حق
 بشگاف دل ستمگران را
 از پامنشین که گرنشینی
 ویرانه کنند هر مکان را
 حیرانی از آنچه گفت اکنون
 فرصت نبود دگریان را

یا حسین ابن علی سبط رسول مدنی
ای که در راه خدا غرقه بخون ^{بنا}شیم
مظهر رحمت حق دشمن هراهرمنی
ما در این راه پی نهضت آگاه توئیم
ما بفرمان خمینی ز پی راه توئیم
از یزیدان زمان ما همه خوانخواه توئیم

رهبر ماست خمینی و باو مفتخریم
در ره نهضت تو از سر جان میگذریم
تا که جان را بسرا پرده جانان ببریم
ما منتور همه از نور رخ ماه توئیم
ما بفرمان خمینی ز پی راه توئیم
از یزیدان زمان ما همه خوانخواه توئیم

ما بفریاد بگوئیم جهان خواران را
فاش سازیم همه توطئه پنهان را
تا که آباد نمائیم همه ویسران را
ما همه در طلب منزلت و جاه توئیم
ما بفرمان خمینی ز پی راه توئیم
از یزیدان زمان ما همه خوانخواه توئیم

بگین و کار تر و سادات ز خود نا آگاه
دشمن خلق جهانند سفید و چه سیاه
باید آنها بتمرگند بیگ گوشه چو شاه
پسرفاطمه ما جمله هواخواه توئیم
ما بفرمان خمینی زپی راه توئیم
از یزیدان زمان ما همه خو نخواه توئیم

یا حسین ما همه در مکتب توحید توایم
جای دارد که همه در پی تمجید توایم
شافع روز جزائی و بامید توایم
ما بزر علم و سایه خرگاه توایم
ما بفرمان خمینی زپی راه توایم
از یزیدان زمان ما همه خو نخواه توایم

خلق در کار حسین ابن علی حیرانند
همچو حیرانی حیران همه سرگردانند
نوحه خوانان همه امسال رجز خوانانند
یا حسین یا همگی چا کرد رگاه توایم
ما بفرمان خمینی زپی راه توایم
از یزیدان زمان ما همه خو نخواه توایم

ای خمینی تو بده اذن که بر پا خیزیم
تا ز بیداد گران یکسره خونها ریزیم

ما نه آنیم که از توپ عدو یگزینیم
گر بمیدان تو بیائی همه همراه توایم
ما بفرمان خمینی همه در راه توایم
از یزیدان زمان ما همه خوانخواه توایم

زنده و جاوید باد رهبر ما خمینی
مرده نابود باد دشمن آیه

زبان حال اهل بیت

عجب دادیدای امت تماماً اجرت ما را
ادا کردیدای مردم حقوق آل طه را
سفارشهای پیغمبر نرفت از یادتان امّا
خریدید اینجهان دادید ارزان دار عقبی را
رها کردید نعمتهای عقبی را زنادانی
گرفتید این عروس بیوه بی مهر دنیا را
ببین ای ابن سعد بیروت تا چه غوغائی بپا کردی
پراز خون جوانان بنی هاشم نمودی دشت و صحرا را
امام خویش را کشتی بدستور یزید ملحد ملعون
چه دادی و چه بردی کس نکرد اینگونه سودا را
بهشت عدن را دادی خریدی دوزخ سوزان
بیگ امروز فانی دادهای جاوید فردا را

بیابان گرد کردی آخرای دیو جفا پیشه
 درخشان اختران برج عصمت آل زهرا را
 یتیمان حسین اندر بیابان واله و حیران
 ببین مجنون صفت از داغ اکبر امّ لیلی را
 بروی خار گلهای نبوت را دواندی در بیابانها
 ببین خار غم اندر دل ببین خار کف پا را
 یتیمی مانده در صحرا ندارد پای ره کردن
 خدایا زین ستم طومار کن این کوه و صحرا را
 فتاده از شتر بر روی خاک گرم مهر وئی
 خدا را ساریان آهسته تر بر این شترها را
 ز خورشید امامت شرمی ای شمر ستم گستر
 بده مهلت که آرند آن یتیم ماه سیمای
 سر شاه شهیدان را ببین بر نیزه سرگردان
 که دارد در نظر با چشم تر دنیا له ما
 فرو برده است سردار اسیران در زمینی نی را
 که تا آن دخترک بیرون کشد پیکان پاها را
 ببین از داغ گلهای گلستان بنی هاشم
 چو بلبل در نوا حیرانی حیران شیدا را

بمناسبت اربعین ۱۳۰۱

اربعین پسر فاطمه صباح هدی است
 اربعین همه هفتاد و دو فخر شهدا است

دل پر شور همه ره سپر کربلاست

گرچه قبر پسر فاطمه اندر دل ماست

اربعین آمد و دلها همه پر شور حسین

باز تابید بدلهای همه نور حسین

اربعین آمد و ما باز خروشان شد مایم

همچو یاران حسینی همه جوشان شد مایم

پیرو سرور و سالار شهیدان شد مایم

باعث فخر و سرافرازی ایران شد مایم

اربعین آمد و دلها همه پر شور حسین

باز تابید بدلهای همه نور حسین

اربعین آمد و ما باز عزا دار شدیم

جان بکف بهر حسین طالب دیدار شدیم

با یزیدان زمان عازم پیکار شدیم

چونکه با فتنه صدام گرفتار شدیم

اربعین آمد و دلها همه پر شور حسین

باز تابید بدلهای همه نور حسین

ما بفرمان خمینی چه سرافراز شدیم
در ره دین خدا جمله هم آواز شدیم
با شهیدان حسینی همه انباز شدیم
باروان شهدا همدم همراز شدیم

اربعین آمد و دلها همه پر شور حسین
باز تابید بدلهای همه نور حسین

تا که شد میهن ما کربلای دیگر
هست ما را سر پیکار عدوی کافر
همچو عاشور حسینی همه را شور بسر
اربعین ها ز شهیدان عدالت گستر

اربعین آمد و دلها همه پر شور حسین
باز تابید بدلهای همه نور حسین

تا که ما پرچم اسلام برافراشتایم
تخم وحدت بزمین دل خود کاشتایم
ریشه هرز نفاق از همه برداشتایم
اربعین ها ز شهیدان وطن داشتایم

اربعین آمد و دلها همه پر شور حسین
باز تابید بدلهای همه نور حسین

تا وطن عرصه گردان سلحشور شده
 متحد جمله و دلها همه پر شور شده
 روز صدام سیه چون شب دیجور شده
 چشم بدبینی کفار جهان کور شده

اربعین آمد و دلها همه پر شور حسین
 باز تابید بدلهای همه نور حسین

باز حیرانی افسرده بر افروخته شد
 آتش عشق حسین زد بدنش سوخته شد
 هر که را عشق حسینی بدل آموخته شد
 ثمر عشق بهشت است که اندوخته شد

اربعین آمد و دلها همه پر شور حسین
 باز تابید بدلهای همه نور حسین

نوحه حضرت حسن مجتبی علیه السلام

یا حسن المجتبی	شهید زهر جفا	ای پروا نیت درود
مگر گناهت چه بود	مگر گناهت چه بود	

یا حسن المجتبی	سبط رسول خدا	چارم آل عبا شهید زهر جفا
ز فکر قوم جلود	مگر گناهت چه بود	

خَلَقْتَ خُلُقْتَ حَسَنًا

مگر گنامت چه بود

ای پسر بوالحسن

مظهر حسی و دود

خسرو دین یا حسن

پاکدل و خوش سخن

مات زوصفت عقول اسیر قوم جهول

نور دو چشم بتول

سبط بزرگ رسول

مگر گناحت چه بود

شهید قوم عنود

دشمن تو اهرمن

غرق بلا و محن

سبط پیغمبر حسن سید مظلوم من

مگر گناحت چه بود

ای ز تو ما را وجود

رهبر دین مبین آه که باز هر کین

خلیفه دومین

سبط رسول امین

مگر گناحت چه بود

جعه شهیدت نمود

بر جسدت در کفن

ای مه نازک بدن

سرور دین یا حسن

مگر گناحت چه بود

تیر اصابت نمود

ای بیلا مبتلا

یا حسن المجتبی

باز تو حیرانیا بگوآه و نوا

مگر گناحت چه بود

شهید زهر حسود

زبان حال امیر المؤمنین (ع) در مصیبت فوت صدیقه طاهره

ای ز تو روشن پدرت را بصر

کور شد از نور تو چشم حسود

ازغم فقدان پدر داغدار

عمر بر از فیض تو کوتاه بود

ای گل گلخانه خیرالبشر

با دل پر درد و غم بیشمار

جان بفدای تن جانانه ات آتش کین سوخت در خانها و وحشتی انداخت بکاشانهات
 خاست از این منزل تنزیل دود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 کشت تو را دشمن بیدادگر آنکه ز آتش بدرت زد شرر آنکه به پهلوی تو کوبید در
 آنکه تو را رنجه از این غم نمود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 پهلویت از ضربت در صدمه دید محسنت از صدمه آن شد شهید سقط جنین کرد یورنگت پرید
 آه ز کین جوئی قوم ججود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 آه نگفتی تو بمن درد دل تانثوم از تو عزیزم خجل آه که آلان شدم منفعل
 بازویت ای فاطمه گشته کبود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 آه که میسوزدم اکنون درون هیچ ندیدم رخ تو تاکنون از چه شده صورت تو نیلگون
 داغ تو سرچشمه غمها گشود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 ای همه جایا ورو هم گام من چهره تو روشنی شام من تلخ شد از دوری تو گام من
 بر تو و بر یاب عزیزت درود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 آه علی را بود این واهمه بعد تو با سوز دل و همهمه طول کشد عمر وی ای فاطمه
 از پس مرگ تو جهان را چه سود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 فاطمه جان حال حسینیت ببین حال حسن نورد و عینت ببین زینب با شیون و شینت ببین
 دیگری از غصه فتاده خمود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 چون برسی خدمت خیر الانام از من غمدید هراسنش سلام درد دلم را بگو آنجا تمام
 آنچه بمن رفت ز قوم عنود فاطمه جان مگر گناهت چه بود
 آه که حیرانی زار حزین از غم زهرا و علی شد غمین بهر سرفرازی روز پسیمن
 نوحه‌ای اینگونه مخمس سرود فاطمه جان مگر گناهت چه بود

قبل از فرار شاه مخلوع جوانی از من پرسید پس حضرت امام خمینی کی تشریف میآورند :

جواب دادم دیو جو بیرون رود فرشته درآید
لذا شب عزل
حافظ را تضمین نمودم و صبح همان شب مشغول پاکتویس بودم چون با آخر
رسید پسرم از اطاق دیگر آمد مژده داد که رادیو خبر داد شاه رفت
لذا بند آخر را اضافه نمودم :

کی شود آن نور دیده در بصر آید
شاهد مجلس گشاده روی در آید
مجلس ما را طراوت دگر آید
بر سر آنم که گرز دست بر آید
دست بکاری زیم که غصّه سر آید

آه چه دیدیم ما ز گردش این دهر
نیست دلی شادمان نه در ده و نه شهر
هیچکس از حق کار خود نبرد بهر
بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
بار دگر روزگار چون شکر آید
کی شود این دیده های سرخ گربار
باز شود بر جمال یار دگر بار
گفت سروش که صبر کن دل بیدار

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
دیو جو بیرون رود فرشته در آید
تا که وطن جای شاه خائن رسواست
جای وزیران دزد همچو هویدا است

رهبر ما را فرنگ مسکن و مأوی است
 صحبت حکام ظلمت شب پیدا است
 نور ز خورشید خواه بو که بر آید
 این دد خونخواره شاه و خرس هویدا
 داغ جوانان بسی نهاده بد لها
 هستی ما را تمام برده به یغما
 برد را ریاب بیمتروت دنیا
 چند نشینی که خواجه کی بدر آید
 ایدل اگر خواستار حق و حسابی
 راه خمینی است راه صدق و صوابی
 روی ز درگاه آن جناب نتابی
 ترك گدائی مکن که گنج بیابی
 از نظر رهبری که در گذر آید
 شاه و وزیران حیل به باز که بودند
 برد در کاخ سفید جبهه بسودند
 هستی ما را بمکرو حیل به ربودند
 صالح و طالح متاع خویش نمودند
 تا که قبول افتد وجه در نظر آید
 گر چه جهان را گرفته ظلم سراسر
 ملت ما را وسیله گشته میسر
 تا بکشد انتقام خود ز ستمگر
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
 باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید

ملّت ما ملّتی عزیز و کریمند
 دشمن ما خائنان دزد لئیمند
 لیک کنون جمله در عذاب الیمند
 صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
 در اثر صبر نوبت ظفر آید
 در همه عالم چو شاه میر غضب نیست
 دست هویدا ز دست شاه عقب نیست
 خامشی نکند نسج شرط ادب نیست
 غفلت حافظ در این سرا چه عجب نیست
 هر که بمیخانه رفت بی خبر آید
 بنده حیرانی فسرده غمگین
 فال ز حافظ گرفتم از بی تسکین
 این غزل آمد که بهرتان شده تضمین
 چونکه سرودم من این چکامه شیرین
 مژده رسیدم که شاه در بدر آید
 قبل از ورود حضرت آیت الله خمینی قالی از حافظ گرفتم :
 این غزل آمد که تضمین نمودم
 سحر گهان دلم از عشق او بجوش آمد
 برون ز حنجرام ناله و خروش آمد
 سروش از ملکوتم چنین بگوش آمد
 صبا به تهنیت پیر می فروش آمد
 که موسم طرب و عیش و ناز نوش آمد

بیای خیز و بر اهش رخ نیاز بسای
 بیا و در صف عشاق بیقـــرار در ای
 که بوئی از گل رویش بما رساند صبای
 هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای
 درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد
 ز شوق دیدن رویش بتن نمانده قرار
 که جان ز محبس تن میکند خیال فرار
 سروش خواند بگوشم که هان بیاید یار
 تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار
 کر غنچه غرق غرق گشت و گل بجوش آمد
 رسید مزده شادی شبانگه ز ســـروش
 که زوزه سک و روباه میشود خاموش
 که میرسد پسر شیر حق ببانگ و خروش
 بگوش هوش ینوش از من و بعشرت کوش
 که این سخن سحر از هاتقم بگوش آمد
 بهر طرف که دهم گوش میشود مسموع
 که با ورود خمینی است فتح ما مقطوع
 امور کشور ما میشود با و مرجوع
 ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
 بحکم آنکه چه شد اهرمن سروش آمد
 ستمگران که نمودند مدتی بیداد
 بهر دیار بهشتی نهاده چون شداد

امید هست کند حق ز کاخشان بنیاد
 ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
 چه گوش کرد که با صد زبان خموش آمد
 به بختیار بگو معظم است مجلس انس
 گمان میر که وقوفش کم است مجلس انس
 که پایه‌هاش بسی محکم است مجلس انس
 چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس
 سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد
 هر آنکه فال بشعر تو میزنند حافظ
 بعمق مطلب منظور میرسد حافظ
 عقیده من حیرانی این بود حافظ
 ز خانقاه بمیخانه میرو حافظ
 مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد

تضمین از غزل جمهوری عارف قزوینی بعد از رفتن شاه
 باستعانت خلاق دهر و ربّ عبّاد
 برآمد از دل بیدار مرد وزن فریاد
 که برکنید ز بنیاد کاخ استبداد
 بمردم اینهمه بیداد شد ز مرکز داد
 زدیم تیشه بر این ریشه هر چه بادا باد

از این رژیم ستمکار پر عتاب و خطاب
 از این وزیر و دیوان بی حساب و کتاب

از این چاول و کشتار بی قیاس و حساب
از این اساس غلط این بنای پایه خراب

نتیجه نیست به تعمیر این خراب آباد

اگر چه مدتی از شاه بدتر از شش داد

ز قتل و غارت و ارباب کینه شد بیداد

ولی وظیفه این ملت است رفع فساد

همیشه مالک این ملک ملت است که داد

سند بدست فریدون قباله دست قباد

بیای خیز تو ای قهرمان برای نبـرد

چرا ز دست اجانب کشیم اینهمه درد

مگر حرارت ایمان مسلمین شده سرد

مگوی کشور جم هیچکاره بود و چه کرد

مگوی ملک کیان کی گرفت و کی بکه داد

به بختیار بگو بهر جیفه دنیای

بیای بت سر تعظیم ای لئیم مسای

به بین که بت شکنی آمده خلیل آسای

شکسته بود گر امروز بود از صد جای

جو بیستون سر خسرو ز تیشه فرهاد

کنون که پیکر ضحاک از وطن شده دور
کنونکه شاه ستمکار میشود مقهور
کنون که رهبر ما گشته در جهان مشهور
کنون که میرسد از دور رأیت جمهور
بزیر سایه آن زندگی مبارک باد

بد آنکه رهبر ما سبط شهید لولاک
خمینی آن مه تابان شام در افلاک
به نیروی من و تو کند ریشه ساواک
بزور بازوی جمهور بود گاز ضحاک
گرفت داد دل خلق کاوه حداد

کسی نگفت به عارف ز ماجری دوری
چو نیستت خبر از مکر و حيله معذوری
که گفتمای برود قیصری و فغفور
پس از مصیبت قاجار و عید جمهور
یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد

ولی بقهر خداوند حاکم قهار
برفت سلطنت پهلوی پی قاجار
شکست سطوت آن ظالمان بد هنجار
خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار
چراغ سلطنت شاه بر در چینه باد

خبر دهد بتو حیرانی این زمان عارف
گذشت دوره طاغوت و پانجهان عارف
بلند پرچم اسلام گشت هان عارف
تو نیز فاتحه سلطنت بخوان عارف
خداش با همه بد فطرتی بیاموزان

بحق فاتح احزاب و رز مجوی احد
که گشت فارس یلیل جو عمر عبود
هر آنکه بهر وطن کوشش مؤثر بود
خرابه کشور ما را هر آنکه باعث شد
کزین سپس شود آباد خانقش آباد

خمینی است که نامش بدهر مشهور است
مؤید است و مظفر همیشه منصور است
بهر دلی که نتایید نور او کور است
بدست جمهور هر کس رئیس جمهور است
همیشه باد در انظار راد مردان راد

بمناسبت خیر مقدم قائد عظیم ایشان اسلامی رهبر کبیر انقلاب سروده شد :
ای گل رویت تمای گلشن ایمان
از سخنان عیان حقایق فرقان
قائد و الامقام کشور اسلام
ای بتوامیدوار ملتت ایران

مقدم خیرت بـخاک پاک مبارک

کشور ما شد ز مقدم تو گلستان
به که چه خوش آمدی دوباره به میهن

گرد رخت توتیای چشم محبان
از تو رسیدیم با وج سعادت

ذلت ما شد بدل بعزت قرآن
صورت پر نور تو است شمس هدایت

چهره اسلام از رخ تو درخشان
شهرت تو در جهان امام خمینی است

فخر کند بر تو هر که هست مسلمان
مفخر اسلام خاصه مذهب شیعه

بلکه توئی افتخار عالم انسان
از توصفات محمدی همه ظاهر

شوکت و فرعلی هم از تو نمایان
صبر تو آموز جی ز صبر حسن بود

نهضت تو نهضتی چو میر شهیدان
قدر تو نمود بدسکال نداشت

ایکه توئی مظهر خلیل الرحمن
گر چه خلیل آن زمان نداشت معینی

یگتنه بتها شکست خرم و خندان
لیک تو را پیروان فحل فداکار

جمله اصنام را شکستند در ایران
شکست

گرچه هزاران شهید راه خدا شد
 خون شده دلهای ما ز داغ عزیزان
 عدای از رهبران دین شده تبعید
 عده دیگر فتاده گوشه زندان
 آه چه زندان پراز شکنجه و آزار
 وای چه ابزارهای زجر فراوان
 آه زبیداد و ظلم لشگر ساواک
 نیست مرا جای بحث يك ز هزاران
 بر تو سلام و درود ملت ایران
 رحمت حق بر روان پاک شهیدان
 شکر خدا را که آمدی تو مظفر
 درد و غم ما رسیده جمله بیایان
 زیر لوای تو در امان خدائیم
 نیست کسی از رژیم کهنه هراسان
 قدرت رحمانی تو بود که برچید
 بند و بساط پلید لشگر شیطان
 دست چپاول ز کارتر تو بریدی
 لشگر ساواک او شدند گریزان
 سلطنت پهلوی با امر تو منحل
 تا بکه صادر شود با امر تو فرمان
 هر چه تو گوئی مطیع امر تو هستیم
 هر چه تو خواهی خدا دهد بتو آسان

احقر حیرانی است چاکر درگاه
گر به پذیری بود ز غایت احسان

مدیحه دیگر

ای خمینی که بحق بنده معبود توئی
راکع و ساجد و در خدمت سجود توئی
جنگ هفتاد و دو ملت همه افسانه بود
آنکه ره برده بسر منزل مقصود توئی
بندهٔ مخلص الله و بنی را مظهر
واقعاً جلوه گرا احمد و محمود توئی
مظهر خلق محمد اسد الله صفت
حسن الوجه و حسن سیرت و مسعود توئی
پیرو نهضت عظمای حسین ابن علی
دشمن جابر و مستکبر مردود توئی
آنکه بگشوده ره خیر و سعادت بر خالق
کرده راه حیل و شعبده مسدود توئی
بت شکن مرد مجاهد چو خلیل الرحمن
آنکه شد باغ بر او آتش نمیرود توئی
آنکه در بینی نمیرود زمان پشه فکند
تا بر آمد ز دماغ و دهنش دود توئی
آنکه در بحر غضب لشکر فرعون کشید
کرده آثار ستم یکسره مفقود توئی

آنکه از سوسه قوم بنی اسرائیل
 نفش تنگ در این تیکه مه آلود توئی
 از خداوند شفای نفسی میطلبم
 آنکه انفاس از او یافته بهبود توئی
 چشم بد دور از آن چشم چراغ عالم
 شرق و غربند حسودان همه محسود توئی
 ای که در بسط عدالت بجهان میکوشی
 صاحب معدلت و مکرمت وجود توئی
 دیو و دد جمله بفرمان تو گردن بنهند
 ای سلیمان زمان مظهر داود توئی
 چون مسیحا نفست در دل ما روح دمید
 آنکه بر نهضت ما توصیه فرمود توئی
 شد رها از تور چنگال ستمگرایران
 آنکه خاموش نمود آتش اخدود توئی
 عنقریب است بدانند همه خلق جهان
 مایه صلح و صفا و نعم و سود توئی
 خلق عالم همه در راه تو خواهند آمد
 آنکه بر خلق ره گمشده بگشود توئی
 عمر خود صرف نمودی پی آزادی خلق
 از برای همگان طالب بهبود توئی
 گرنه این بود که مهدی پسر عسگری است
 فاش گفتم که همان مهدی موعود توئی

بعد از آن گوهر گنج نبوی صاحب عصر

بهترین زبده ترین گوهر موجود توئی

صاحب الامر که غائب بود امروز ز ما

مظهر او که بود شاهد و مشهود توئی

خلق مستضعف عالم همه خواهان تواند

آنکه در سایه او میشود آسود توئی

گرچه حیرانی افسرده نبودش ذوقی _____ آنکه بر شوق وی و ذوق وی افزود توئی

هنگامیکه با هیئت قمر بنی هاشم عاز اسلام آباد غرب برای زیارت حضرت نائب الامام آیت

الله العظمی بقم مشرف شدیم سروده شد :

ما مردم روشن دل اسلام آباد

کردیم زبیداد گریها همه فریاد

گفتیم همی زنده و جاوید خمینی

گفتیم دما دم همگی مرگ بشه باد

ما پیروی رهبر هشیار نمودیم

تا آنکه بر آریم زین ریشه بیاداد

هستیم همه طالب جمهوری اسلام

خواهیم که باشیم همه مسلم آزاد

ما ملت ایران همه هم کیش و هم آهنگ

تا کاخ ستم را بدراریم ز بنیاد

ما مشت گره کرده و کوهی ز ستم بود

سوراخ نمودیم دل کوه چو فرهاد

اینک همگی آمده تا مرکز اسلام

تا ثبت شود نام همه داخل اسناد

اینک همه با شوق و شغف آمده اینجا
 با وجد و طرب خاطری آسوده ولی شاد
 تا اینکه از این محضر پرفیض پراز نور
 بینیم رخ روشن علامه استاد
 این آیت حق قائد اسلام خمینی
 کا ز همت او میشود این مملکت آباد
 حیرانی افسرده ثنا خوان خمینی است
 از همت والاش بود طالب ارشاد

تقدیر از ملت انقلابی ایران

فدای همت ایرانیان پاک نهاد
 که ریشه کن نمودند کاخ استبداد
 بر رهبری زعیم عظیم اسلامی
 بزرگوار خمینی باسداد و داد
 چه رهبری که ره آورد او بهشت بود
 گشود بهر همه راه ارتقاء و رشاد
 فدای همت نوباوگان این ملت
 که گوش هوش بفرمان این معلم داد
 فدای همت آنها که بهر آزادی
 همی زدند بهر کوی و برزنی فریاد
 صدای مرد وزن و کوچک و بزرگ بلند
 بزنده باد خمینی و مرگ بر شه باد

رژیم شاه ستمگر چه کرد در ایران

که تا قیام قیامت نمی‌رود از یاد

که بر مؤسس آن بد اساس صد لعنت

که عرض و عفت و ناموس خلق داد بیاد

بد و دمان پراز تنگ پهلوی لعنت

بخانندان پراز فخر احمدی صلوات

هزار لعنت و نفرین کنیم گرگان را

که بهر خوردن ما تیز کرد دندان را

هزار لعنت و نفرین بشاه بد گوهر

که این فلک‌زده بد نام کرد شاهان را

گست سلسله پهلوی خدا را شکر

که ورشکست نمودند ملک ایران را

هزار لعن بسر دودمان این دوده

که باز کرد در این ملک پای دزدان را

سلاح کشور ما با همه سلحشوران

گرفت و کشت بسی سواران دوران را

پس از گرفتن قدرت ز مردم ایران

ببرد حرمت روحانیون و قرآن را

سران کشور ما را کشید در زندان

فشرد خنجر هر واعظ سخندان را

ز کین مجالس وعظ و خطابه را در بست
ریود چادر و معجر حجاب نسوان را

بدودمان پر از شر پهلوی لعنت
بخاندان پر از خیر احمدی صلوات

هزار لعن بر این شاه بدتر از ضحاک
هزار لعنت نفرین بلشگر ساواک
هزار لعن به همکارهای ساواکی
هر آنکه خدمت آنها نمود با ادراک
هزار لعن برین شاه بدتر از نمروذ
که هر کجا صنمی نصب کرد این ناپاک
هزار لعن بر این شاه بدتر از شداد
که هر دیار بهشتی بساخت این هتاک
بهر دیار بهشتی و دوزخی بنهاد
که از ذخائر ملت بساخت این بی باک
بهشت بهر پلیدان بستگانش بود
ولیک دوزخ او بهر مردمان پاک
چه ظلما که نمود این پلید بد گوهر
که آه و ناله مردم رسید بر افلاک
هزار شکر که شد سر نگون ز تخت بلند
ز آسمان تکبر طپید اندر خاک

بدودمان جفا کار پهلوی لعنت
بخاندان وفادار احمدی صلوات

فدای همت والای مردم ایران
که کاخهای ستم شد زمیشتشان ویران
زدند داد زبیداد شاه و یارانانش
رمید شاه چو روبه زغرش شیران
گروهی افسر گرگین سگان آدمخوار
بدام خلق فتادند زار و زوزه کنان
فدای همت والای آن جوانمردان
که سینه را سپر تیر کرده با ایمان
قیام ملت ایران ز راه ایمان بود
که گوش داد بفرمان پیشوای جهان
فدای همت آن پیشوای رزمنده
که با ثبات قدم ایستاد در میدان
اگر چه داد هزاران عزیز قربانی
ولی ز بند رهایند ملت ایران
درود و رحمت حق باد بر شهیدانی
که جان خویش نمودند در رهش قربان

بدودمان ستمکار پهلوی لعنت
بخاندان وفادار احمدی صلوات

هزار لعن به دزدان ثروت ملت
 که بردماند بسی با مهارت
 مهم تر آنکه ربودند هوشیاران را
 حقوق دان بشر دوست طالب صوّت
 هزارها ته زندان شکنجه ها دیدند
 هزارها شده تبعید و رفته در غربت
 مهم تر از همه دزدان ر ذل کسوت علم
 که گرگ میش نمایند اندرین کسوت
 رفیق قافله دین شریک دزدانند
 براین گروه منافق هزارها لعنت
 پس از ستایش و تعریف از یزید زمان
 بنوحه یاد کنند از شهید این امت
 گهی بخدمت ساواک و مردم آزاری
 گه از کلام خدا دم زند گه از سنت
 هزار لعن براین گمراهان بی آرم
 هزار لعن براین ناکسان بی غیرت

بدودمان دغلباز پهلوی لعنت
 بخاندان سرافراز احمدی صلوات

درخت ظلم و ستم را اگر چه برکنندیم
 تمام شاخ و برش را بدور افکنندیم

هنوز قسمتی از ریشه‌ها بجا مانده
 مباد آنکه بر این ریشه‌ها به پیوندیم
 بپاش آهک غیرت به پنج این بداصل
 مباد آب حیاتی بر این زمین بندیم
 اگر بفکر تعالی خویش می‌باشیم
 بحفظ مملکت خویش اگر که پابندیم
 دهیم دست اخوت بهمدگر بر باری
 ز راه عشق و محبت بهم به پیوندیم
 برای خلق خدا خاصه بهر هم کیشان
 هر آنچه خود نه پسندیم نیز نپسندیم
 اگر اطاعت رهبر کنیم حیرانسی
 میان خلق جهان بی نظیر و مانندیم
 دهیم گوش بفرمان رهبر امت
 خمینی آنکه ز نامش تمام خرسندیم
 بدو دمان ز حق دور پهلوی لعنت
 بخاندان پراز نور احمدی صلوات

بهاریه انقلابی اولین سال آزادی

بهار امسال فرخنده بهار است
 که دلها روشن از دیدار یار است
 بهاری خوش بهاری بس خجسته
 که ملت را ز عیش در کنار است

ز لطف قائد اعظم خمینی
 فضای خاک ایران مشگبار است
 هم آهنگ خمینی طالقانی
 سخنرانی بزرگ آموزگار است
 نباشم منکر آیات دیگر
 که دست هریک از همت بکار است
 بیمن همت این رادّ مردان
 بهار امسال ما را خوشگوار است
 بزیر پرچم نصرّ من الله
 فتوحات درخشان آشکار است
 بدستور وزیر انقلابی
 قوانین عدالت برگذار است
 ز جمهوری اسلامی مسلّم
 بهشت معدلت در انتظار است
 بود امسال نوروز حقیقی
 که آزادی خلق این دیار است
 عجب نوروز فیروزی است امسال
 که هر محروم از حق کامکار است
 بشادی گوش کاز لطف خداوند
 بهار امسال خوش برعکس یار است
 زمینها سبز و خرم کوه شاداب
 درو دیوار کشور زر نگار است

بهار عشق و یگرنگی است امسال
 که گلزار محبت پایدار است
 هر آنکس فکر آشوب و نفاق است
 زیون وزشت و مردود است و خوار است
 بیباغستان قدم بگذار و بنگر
 درختان سبز و خرم باردار است
 بکوه و درّه آبستن غزالان
 نه پنداری که هنگام شکار است
 خرامان گوسفندان در چراگاه
 پراز زاغ و کبوتر مرغزار است
 پراز شیر است پستانهای هر میش
 بهمره برهه‌های شیرخوار است
 بهر سو بنگری در دامن کوه
 سراسر لاله‌های داغدار است
 ز شبنم لاله‌ها پردر و گوهر
 زمین شاداب از آبربهار است
 یقین این لاله‌های ارغوانی
 ز خون نوحطان گل‌گذار است
 ز اشک مادران داغ‌دیده
 پراز درّ گهر این لاله زار است
 هزاران کشته گردادیم امّا
 برای مادرانشان افتخار است

که لجان دادند در راه عدالت
 بنام نیکشان ما را شعار است
 درخت عدل و آزادی ثمربخش
 ز خون این یلان کارزار است
 شنیدم مادری با ناله میگفت
 که ما ایرانیان را بخت یار است
 بهاری خرم و فرخنده داریم
 ولی چشم من از غم اشگبار است
 ز داغ نوجوان مرگ شهیدم
 که غرق خون فتاده در مزار است
 غم و شادی مرا آشفته کرده
 بلی این رسم چرخ روزگار است
 بود حیرانی اندر گلشن عشق
 ولی اندر دل او زخم خار است
 سلیمند مردم اسلام آباد
 ولیکن دست ناسالم بکار است
 شنیدم هاتفی میگفت دیشب
 که بر خر شیطان سوار است
 غرض باید که ما هشیار باشیم
 مظفر ملتّی کوهوشیار است
 بدفع حیلۀ دشمن بکوشیم
 که زهر و خط و خالش همچو مار است

ز دزدان رژیم شاه سابق
بهر رنگ و لباسی بی شمار است
مبادا افتی اندر دام تزویر
که هر صیاد در فکر شکار است
برادر آنچه فرماید خمینی
اطاعت کن مطیعش رستگار است
به جمهوری اسلامی بده رای
که با هر کیش و مذهب سازگار است

جمهوری اسلامی ایران

یارب بحق قرآن از راه لطف و احسان
بنما نظر بایران این کشور مسلمان
این سال را مبارک بنما بخلق ایران
دل‌های ما منور بنما بنور ایمان
دره‌های خیر و رحمت بر ما گشاده گردان
دره‌های رنج و محنت بر خلق بسه بآدا
جمهوری اسلامی بر ما خجسته بآدا
ملت ز قید شاهی تاحشر رسته بآدا

امسال سال نیکی است بایمن و پاکرامت
ملت رها شد از بند با همت و شہامت
دشمن دگر ندارد جز حسرت و ندامت
یارب زعیم ما را کن حفظ با سلامت

دائم نشسته بادا برمسند زعامت
برمسند زعامت دائم نشسته بادا
جمهوری اسلامی برما خجسته بادا
ملت زقید شاهی تا حشر رسته بادا

اکنون که شاه خائن از ما شده فراری
بر قلب آهینش خورده است زخم کاری
یاران و بستگانش در انتهای خواری
یا کشته یا فراری در حال بیکاری
ای کاش در عزاشان شیون کنند و زاری
مادر ز داغ آنها رنجور و خسته بادا
جمهوری اسلامی برما خجسته بادا
ملت زقید شاهی تا حشر رسته بادا

یارب دگر نه بینیم شاهی بمثل ضحاک
یارب دگر نه بینیم آن قاتلان بی باک
اتباع شاه خائن آن جابران هتاک
آن غولهای جلاد آن دیوهای سفاک
خورد و شکسته بادا پای سیا و ساواک
پای سیا و ساواک خورد و شکسته بادا
جمهوری اسلامی برما خجسته بادا
ملت زقید شاهی تا حشر رسته بادا

شکر خدا که ایران شد از صفا گلستان
خرگاه عدل بر پا شد کاخ ظلم و ستم
آزاد گشت ملت از قید و بند دیوان
بر مسند خلافت بگرفت جا سلیمان
جمهوری اسلامی بگرفت جای شاهان
یارب رئیس جمهور بر خلق بسته بادا
جمهوری اسلامی بر ما خجسته بادا
ملت ز قید شاهی تا حشر رسته بادا

شکر خدا که ملت از قید غم رها شد
هر چند ده هزاران در راه حق فدا شد
اما خدا و مخلوق زان کشته ها رضا شد
آزادی و عدالت بر خونها بها شد
از اتحاد ملت این ملک با صفا شد
این رشته موّدت هی نا گسسته بادا
جمهوری اسلامی بر ما خجسته بادا
ملت ز قید شاهی تا حشر رسته بادا

بر چیده شد از ایران بند و بساط شیطان
کارتدگر ندارد نقش بدی در ایران
روی سیا سیه شد ساواک شد گریزان
روی بگین سیه شد بی نفت مانده حیران

حیرانیا بگو باز از شوق با دل و جان
پای شل اجانب در هم شکسته بادا
جمهوری اسلامی بر ما خجسته بادا
ملت زقید شاهی تا حشر رسته بادا

اولین عید فطر در بهار آزادی جمهوری اسلامی ایران

حبّذا در بهار آزادی
اولین عید فطر اسلامی
سرفراز است ملت ایران
بعد از آن روزگار بدنامی
نکبت و عار و ننگ باشه رفت
سوی آنکس که بودیش حامی
کامران گشت ملت ایران
بعد از آن روزهای بدنامی
ای مسلمان براه وحدت کوش
سوی هم هر چه بیشتر گامی
همچو زنجیر حلقه در حلقه
ترك و تاجيك حامی و سامی
عرب و ترك و فارس یکسانند
جز ببقوی نباشد اکرامی
همه باید براه حق پوئیم
همه باید که يك هدف جوئیم

ما همه قائلین یا هوئیم
وحده لا شریک له گوئیم

ما دگر ملتّی سر افرازیم
همه با هم رفیق و انبازیم
انّما المؤمنون اخوه نگر
در محافل همیشه دمسازیم
ویژه امروز جمله بهر نماز
همره و همدل و هم آوازیم
بانوای مظفر تکبیر
بمضای عشق می‌تازیم
روح را با نماز جلوه دهیم
فقرا را به فطره بنوازیم
به از این عید با شکوه و جلال
لرزه بر قلب دشمن اندازیم
با هم آوازی و هم آهنگی
برهائی قدس پردازیم
ما همه بابشات و نیروئیم
طالب حق خلق و حق جوئیم

ما همه قائلین یا هوئیم
وحده لا شریک له گوئیم

ما همه صلح و مسلمانییم
 تابع امر و نهی قواییم
 رهبرماست قائد اعظم
 آن خمینی که جمله میدانیم
 ما فرمان آن زعیم عظیم
 ضامن انقلاب ایرانیم
 بلکه از بهر مسلمین جهان
 مافداکار از دل و جانیم
 ما برای تمام خلق جهان
 طالب انتظام و سامانیم
 گر شود امر تا جهاد کنیم
 ما همه گوش جان بفرمانیم
 ویژه از بهر قدس میکوشیم
 تا دگر گونش بگردانیم
 بامزه گرد و خاک او روئیم
 از کثافات مشرکین شوئیم

ما همه قائلین یا هوئیم
 وحده لا شریک له گوئیم

عید فطراست و موسم شادی است
 همه سال از برای ما عادی است

ویژه امسال کار عنایت حق
 عید ما در بهار آزادی است
 روز همکاری است و همدردی
 روز سازندگی بنیادی است
 روز همفکری مسلمانان
 روز اصلاح کار و آبادی است
 گرچه در گوشه و کنار وطن
 چاکران رژیم شهادی است
 هم به تحریک آن سگ مغلوب
 دست غارتگران به بیدادی است
 لیک ما را برابر آنها
 دسته جات دلیرامدادی است
 ما قوی پنجه سخت بازوئیم
 در برابر تمام نیروئیم

ما همه قائلین یا هوئیم
 وحده لا شریک له گوئیم

بهر سرکوبی تبه کاران
 بی وطن های خائن ایران
 بازمانده گان ساواکی
 که رمیدند سوی کپساران

آن دد و دیوهای خوانخواه
 آن جفا پیشه گان مزدوران
 ماهمه در برابر آنها
 همچو کوهیم و ریش باران
 بانوای مظفر تکبیر
 می شکافیم قلب خونخواران
 با تمام قوای ایمانی
 سوشان می دهیم تانیران
 ما بحول خدا و قوه او
 بیخشان برکنیم از دوران
 همه یگزنگ و رو بیگ شوئیم
 جان بکف در اطاعت اوئیم

ما همه قائلین یا هوئیم
 وحده لا شریک له گوئیم

بار آله باحق پیغمبر ص
 بعلی آن امام جن و بشر
 به مهین بانوی زنان جهان
 به دوفرزند او شبیر و شبر
 به دو بانوی دختران علی
 بمقامات نه امام دگر

مسلمین را مؤید و منصور
 چیره گردان بمردم کافر
 در پناحت نگاهدار همی
 آنکه ما راست رهبر و سرور
 رهنمایان چون خمینی را
 بده از جند غیب فتح و ظفر
 بگذر از جرمهای حیرانی
 آبرویش مریز در محشر
 ما بجز درگهت نمی‌پوئیم
 که شب و روز اندرین کوئیم

ما همه قائلین یا هوئیم
 وحده لا شریک له گوئیم

سرود تولد حضرت ثامن الائمه (ع)

ای پسر موسی کاظم علی‌الرضا
 چاکر تو جمله اعظم علی‌الرضا
 بر همه افلاک تو ناظم علی‌الرضا
 محور دوران توئی مظهر یزدان توئی
 زیور ایران توئی زیب خراسان توئی *
 سرور والا نسب ای محور ملک وجود
 در نظر تو است عیان عالم غیب و شهود

هست طفیل تو و آباء تو این هست و بود
 میر ملائک خدم خسرو انجم چشم زینت ملک عجم
 سرور دوران توئی زینب خراسان توئی *
 مظهر حق آینه ختم رسل مصطفی
 شاخهای از گلشن زهرا و علی مرتضی
 وارث حلم حسن وجود شه کریلا
 باب امام جواد رهبر راه رشاد شافع یوم المعاد
 مهر درخشان توئی زینب خراسان توئی *
 مهدی موعود شه عصر امام زمان
 آنکه بود منتظر مقدم پاکش جهان
 هست ز نسل تو و مائیم تورا چاکران
 سید والا مقام هم پدران امام هم پسران ای همام
 باب امامان توئی زینب خراسان توئی *
 آنکه در این عصر ما زنده شده اسلام از او
 آنکه بکیفر رسید مردم بید نام از او
 هست خمینی که قلبها شده آرام از او
 هست هم اولاد تو پیرو ارشاد تو شاد زمیلا د تو
 مهر درخشان توئی زینب خراسان توئی *
 کشور ما در گرو بخشش و احسان تو است
 هستی ما آنچه خدا داده گروگان تو است
 دست امید همه ای میربدامان تو است
 ای مه با امتیاز خسرو ملک حجاز داد گرو چاره ساز
 بر همه سامان توئی زینب خراسان توئی *

کشور ما از نظر لطف تو سامان گرفت
 ملت ما از نفست دانش و عرفان گرفت
 در دل هر تیره دلی مشعل ایمان گرفت
 سید بنده نواز دست همه با نیاز
 بر در لطفست دواز
 مشعل ایمان توئی
 زیب خراسان توئی *
 مرقد تو زینت استان خراسان ماست
 مشهد تو باعث آبادی ایران ماست
 جسم تو در خاک سنا باد مهاجان ماست
 سید والاتبار خسرو ذوالاقتدار
 داور روز شمار
 مایه احسان توئی
 زیب خراسان توئی *
 شادی ما از نظر موعده میلاد تو است
 بزم سروری که مهیا شده بر یاد تو است
 این روش و رسم ادب نیز ز ارشاد تو است
 ما همه مشتاق تو دلشده عشاق تو
 بر سر میثاق تو
 دلبر و جانان توئی
 زیب خراسان توئی *
 باد مبارک بجهان مولد و میلاد تو
 جان بفدای تو آباء و اجداد تو
 پرچم دین باد همی در کف اولاد تو
 بر سر ما شیعیان ظل امام زمان
 دشمن ما ناتوان
 خسرو خوبان توئی
 زیب خراسان توئی *
 بنده حیرانی حیرت زده حیران تو است
 باز بتایید خداوند ثناخوان تو است
 تا که به تن جان بود او بر سر پیمان تو است

ای ز تو آرام جان ای ز تو نطق و بیان سایه لطفت امان
مظهر یزدان توئی زیب خراسان توئی *

رحلت ایت الله العظمی سید محسن حکیم

بار آلهها باز آهنگ عزا آید بگوش
ساز و آواز طرب انگیز یگسر شد خموش
شیعیان را از غم و اندوه دل آمد بجوش
چشمها پر اشک ماتم قلبها دارد خروش
میرسد هر دم مرا در گوش آوای سروش
خیز حیرانی دوباره جامه ماتم بیوش
رفت آن سالار خوبان آیت الله حکیم
رفت آن حامی قرآن آیت الله حکیم

آن فقیه نیک سیرت آیت الله حکیم
آنکه بودی خلق نیکش مظهر خلق عظیم
با سری پر از هوای عشق و با قلبی سلیم
رفت اندر بارگاه قدس جنّات النعیم
در جوار رحمت الله و رحمن و رحیم
تا ابد شد میهمان خوان خلاق کریم
دور شد از چشم دنوان آیت الله حکیم
چشم بست از این و از آن آیت الله حکیم

آیت الله حکیم آن سرور و سالار دین
 رهنما و پیشوا و مقتدای مؤمنین
 مرجع تقلید شیعه در همه روی زمین
 سید و الاتباری حاکم شرع مبین
 او نژاد سبط اکبر آن امام دومین
 رفت با اجداد پاکش در جنان شد همنشین
 در جواد قرب یزدان آیت الله حکیم
 جاگزید آن پاکدامن آیت الله حکیم

منبع فضل و کمال و علم و عرفان و ادب
 هم فصیح اندر عجم هم خوش مقال اندر عرب
 در مقام زهد و تقوی بود مردی منتخب
 سرو و الاتباری سیدی و الانسب
 با بنی حیدر کرار و زهرا منتسب
 محسنش نام شریف و بد حکیم او را لقب
 رهنمای اهل ایمان آیت الله حکیم
 ناشر احکام قرآن آیت الله حکیم

صورت زیبای او ارخشنده چون ماه و ملیح
 پاک محضر نیک منظر روی نیکوی صبیح
 در زبان فارسی شیرین سخن بود و فصیح
 در عرب یکتا سخنور با بیانات صحیح

بود فرمانش روا فرمایشات او صریح
گفتگوی روح بخشش همچو انفاس مسیح
عندلیب گلشن جان آیت الله حکیم
قلزم مواج عرفان آیت الله حکیم

نام نیکش محسن و عالم پراز احسان او
شیعیان عالم اسلام در فرمان او
مردم ایران تماما از هوا داران او
سعی بی آنه ازه کردند از پی درمان او
چون ندای ارجعی برخواست از جانان او
دعوت حق را اجابت کرد طوعا جان او
داد نقد جان بجانان آیت الله حکیم
به چه جانی مطمئن آن آیت الله حکیم

با ندای ارجعی چون خالقش آواز کرد
زین جهان عزم سفر با حشمت و اغراز کرد
خویش را با گلستان قرب حق دمساز کرد
عندلیب گلشن جان بود و او پرواز کرد
رخت بر بست از جهان بار سفر را ساز کرد
مرد اما زندگانی ابد آغاز کرد
جان سپرد از عشق آسان آیت الله حکیم
رهسپرد شد سوی رضوان آیت الله حکیم

وه چه روز ماتمی رو داد بر ما شیعیان
 جان آن دارد که خون بارد از اینغم آسمان
 سرور و سالار دین ما برفت از اینجهان
 رفت از دار فنا او سوی دار جاودان
 اشک مادر ماتمش از دیده‌ها باشد روان
 شیعیان اهل عالم جمله با آه و فغان
 جمله می‌پرسند کو آن آیت‌الله حکیم
 از تن ما رفت چون جان آیت‌الله حکیم

چون بمیرد عالمی بعد از وفات آن فقید
 رخنه‌ای در قلعه اسلام می‌آید پدید
 نیست ممکن بستن آن رخنه با سدّی سدید
 آه کاز فقدان آن مرد فداکار رشید
 واجد علم و ادب پاکیزه دامن و سعید
 بر سر ما شیعیان خاک سیاه غم رسید
 جسم ما را بود چون جان آیت‌الله حکیم
 چشم ما را نور ایمان آیت‌الله حکیم

بهر این فقدان موحش مورث کلّ هموم
 در سراسر ملک ایران بود تعطیل عموم
 بیک ماتم رفت در هر دیار و مرز و بوم
 در تکایا و مساجد خلق آورده هجوم

در تمام عالم اسلام جاری این رسوم
از حجاز و مصر و پاکستان و افغان و روم
لایق تجلیل شایان آیت الله حکیم
رحمت حق باد بر آن آیت الله حکیم

شیعیان اهل عالم سوگوار از مرد وزن
بالاحض این کشور ایران شده بیت الحزن
چشمها پر اشک ماتم قلبها پر از محن
نوحه گر هر جا که باشد شاعری مانند من
گرچه کام ماست تلخ از ماتم آن متحن
لیک شیرین میشود با نام نیکویش دهن
جان حیرانی حیران آیت الله حکیم
افتخار اهل ایران آیت الله حکیم

در ربیع اول آن آقای رضوان جایگاه
زین جهان پر ملالت بست ناگاهان نگاه
روح پاکش رفت سوی رحمت و قرب آله
جسم پاکش را نجف تا حشر شد آرامگاه
سال تاریخ وفاتش با حساب دور ماه
یک عدد افزون شود بر جمله غفران پناه
به چه مهری بود رخشان آیت الله حکیم
به چه ماهی بود تابان آیت الله حکیم

حساب ابجد

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	
ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰
ث	خ	ذ	ض	ظ	غ					
۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰					

ابجد هوز حطی کلمن سعض قرشت ثخد ظخ

رحلت حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا مصطفی خمینی اعلی الله مقامه .

بار آلهای باز از غم سینمام تنگ آمده

شیشه صبرم ندانم از چه بر سنگ آمده

هر مسلمانی برون از خانه دلتنگ آمده

صورت گلگون او امروز بی رنگ آمده

از چه احوال من و این خلق دیگرگون شده

گوئیا ما رارسیده ماتمی بس دردناک

شد غروب از آسمان علم نجمی تابناک

جسم پاکی در زمین پاک پنهان زیر خاک

سید والامقامی جسم پاک و روح پاک

مصطفائی در جوار مرتضی مدفون شده

سید روشن ضمیری پاک طینت با صفا

نور چشم آیت الله خمینی مصطفی

مرجع تقلید ما را بود یاری با وفا
 ظاهرا دست اجانب کشت او را از جفا
 مرجع تقلید ما را از غمش دل خون شده
 پشت احمد قلب روح الله از این ماتم شکست
 لشکر اسلام را گوئی که يك پرچم شکست
 اهل ایران را دل پر درد از این غم شکست
 بلکه قلب هر مسلمان هست در عالم شکست
 زین سبب دل‌های ما از داغ او محزون شده
 آه و واویلا که رفت از اینجهان روشندلی
 عالم روشن روان تیز هوش مقبلی
 بود از باغ امامت شاخه پر حاصلی
 بود همراه پدر در راه حق هر منزلی
 قائد ما را از این غم چشمها گلگون شده
 آه کاز ظلم و جفای دشمن شوم پلشت
 آن تبه کاران بد خوی پلید چهر زشت
 رفت از دار فنا آن سید نیکو سرشت
 نزد اجداد کرامش شد خرامان در بهشت
 روح پاکش در جوار خالق بیچون شده
 آه و واویلا کازین غم چشمها گریان شده
 زین مصیبت انقلابی سخت در ایران شده
 خاصه اهل قم از این ماتم همه نالان شده
 زین مصیبت نوحه گر حیرانی حیران شده
 بیقرار و بیخور و دلخسته و محزون شده

در مه ذیقعدہ آن مرحوم رضوان جایگاه
رست از رنج و تعب شد راہی آرامگاہ
سال تاریخ وفاتش با حساب دور ماہ
ح بیفزا نیز براین جملہ غفران پناہ
با حساب ابجدی تاریخ او موزون شدہ

شہادت مرحوم استاد علامہ حاج شیخ مرتضیٰ مطہری

ای رہبر شہید مطہر مطہری
ای جان سپرہ در رہ داور مطہری
ای حامی شریعت عزای احمدی
ای مرتضای مرتضوی فر مطہری
ای آیہ الہی و ای رهنمای خلق
ای پاسدار مذهب جعفر مطہری
استاد باو داد مہین فیلسوف عصر
ای در محاورات مظفر مطہری
ای آنکہ محضر توفیلاب مخلصت
از نور علم بود منور مطہری
دریای علم بودی و گنجینہ ادب
با قدرت کلام سخنور مطہری
ای راضی از خدا و خدا راضی از تونیز
دادی جواب ارجعی آخر مطہری
جسمت بزیر خاک شد و مرغ روح تو
در بوستان قدس زند پر مطہری



با کشتن نکشت تو را دشمن کثیف :
 آثار تو است ثبت بد فتر مطهری
 نام تو تا قیام قیامت به نیکوئی
 خواهند برد بر سر منبر مطهری
 از چکه چکه خون شهیدان بزیر خاک
 سرمیزند مجاهد دیگر مطهری
 آنها که بر تو و قرنی تیرکین زدند
 باید کنند لعن بم^{در} مطهری
 چون از حلالزاده و ایرانی النسب
 هرگز چنین گنه نزنند سر مطهری
 از کشتن تو و قرنی دشمنان دین
 طرفی نمی برند ز کشور مطهری
 با انقلاب معجزه آسای مایقین
 هرگز نبوده سحر برابر مطهری
 این خائن مفسد مزدور خارجی
 هستند بی هیئت و کافر مطهری
 از مرگ ناگهان توای بزرگ مرد
 اکنون زعیم ماست مکر مطهری
 عنوان به پاره تن خود میکند تو را
 فرزند خویش خوانده مکر مطهری
 داغ شکست پشت بزرگان اهل علم
 در ماتمت نشسته بمحض^{در} مطهری

امروز ما بسوك تو گرد هم آمدیم
نام تو می‌بریم مکتور مشهور
امروز در ممالك اسلام بهر تو
بزم عزا شده است مقرر مطهری
حیرانی از غم تو پراکنده خاطر است
دارد دلی شکسته و مضطر مطهری

۱۱ اودیو بیشت ۱۳۵۸

شهادت شادروانان مهدی عراقی و پسرش حسام

بار دگر تیره شد فضای عدالت
رفت ستم پیشمای برآه رذالت
کرد برون از برای ظلم و اهانت
دست جنایت ز آستین خیانت
گردم ترر ظالمانه بیخود و ناگاه
مرد شریفی وزین و مجز آگاه
صاحب منشور روزنامه کیهان
آنکه در آفاق بود چون مه تابان
مهدی خوشنام مشهر به عراقی
آنکه نكونام او در آتیه باقی
در ره حق کشته گشت با پسر خویش
لعنت حق بر مخالفین بدانندیش
آه از این خائنان مفسد مزدور
وای بر این ناکسان گمره منفور

آه ز بیداد این ددان درنده
 وای از این مارهای شوم گزنده
 گاه چو روباه از کنام در آیند
 مرغ شباهنگ را از بام ربایند
 گاه ز سوراخ همچو افعی و کژدم
 سربدر آرند بهر کشتن مردم
 از صفت مردمی تمام بدورند
 از نظر عقل و معرفت کروکورند
 کوروکرو لال و منکران خدایند
 بیخبر از دادگاه روز جزایند
 آه چه بی مایه خود فروش سبک سر
 دست خیانت گشوده اند بکشور
 کرده ترر بهترین رجال وطن را
 تا کلاه بکف آرند بلکه بخش ثمن را
 آه چه مردان با ثبات دل آگاه
 کشته شدند از جفای مردم گمراه
 آه چه مردان با سداد و دادی
 مرشد افکار خلق و پاک نهادی
 گشته شهید از جفای فرقه مرموز
 وه چه شهادت غم قزای جگر سوز
 ماهنه در سوکشان نشسته ب ماتم
 با بصر اشگبار و سینه پر غم

میطلبیم از خدا برای شهیدان
 رحمت و غفران و روح راحت و رضوان
 خاصه برای عراقی و پسر او
 میطلبیم از خدای مأمّن نیکو
 بنده حیرانی ضعیف‌گنه‌کار
 میطلبیم مغفرت ز خالق غفّار

رحلت فقیه سعید آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی اعلی‌الهمقامه

آه و واویلا که رفت از دار دنیای سروری
 حجه الاسلام والا رهبر دین پروری
 آیت الله معظم طالقانی آنکه بود
 در شب تاریک گمراهی درخشان اختری
 سید محمود نامش بود محمودش مقام
 در جوار رحمت حق با جمال انوری
 بود قرآن را مفسر غرق در دریای علم
 راوی اخبار آل الله و الایمه
 از برای طالبان علم استادی بزرگ
 در بیان حق و باطل عالم روشنگری
 مجری احکام قرآن حاکم شرع مبین
 در جهاد خلق با طاغوت نیکو رهبری
 مرد هم رزم و هم آهنگ خمینی در جدال
 رهبر ما را برادر وار بودی یاور

آنکه دائم بود در جنگ رژیم پهلوی
 آن ستمکاران و از اسلام و از ملت‌بری
 در تلاطم‌های طوفان بلاهای زمان
 کشتی اسلام را بود سنگین لنگری
 روی روی لشکر طاغوت ضد مردمی
 قلعه اسلام را او بود محکم سنگری
 نزد طاغوت زمان تیغ‌زبانیش تیز بود
 در بیان حق سخنگوی خدا چون بوذری
 بود از بهر نجات خلق از چنگال ظلم
 دائما در جنگ با طاغوت و با هر منگری
 آه‌نین مرد مجاهد بود در راه خدا
 بردل دشمن‌زبانیش بود همچون خنجری
 بارها افتاد در زندان دژخیمان عصر
 چون عزیز مصر در زندان نمودی رهبری
 مرد حق هر جا که باشد رهنمای حق بود
 گر بود در گوشه زندان و گریز منبری
 بارها نمود او را در دل آتش کشید
 لیک از بردا سلاما سرد شد هر آذری
 لیک از رنج و شکنجه بر روان و جسم او
 عمر او کوتاه و خالی گشت از ما سنگری
 زین مصیبت خلق ایرانند در آه و خروش
 بلکه هر جا مسلمین هر دیار و کشوری

مرگ او بس ناگوار آمد برای مسلمین
 ليك بردلہای پراز خون ما زد نشتری
 آہ کاز بہر نماز جمعہ طہرانیان
 نیست از آن سید با علم و ایمان برتری
 ما بسوگ آن شهید راہ حق گرد آمدیم
 اشک ما باشد روان چون دانہ دانہ گوہری
 تسلیت گوئیم نزد حضرت صاحب زمان
 چون ز سربازان او رحلت نمودہ افسری
 تسلیت گوئیم نزد آیت اللہ بزرگ
 آنکہ ما را بود در نہضت مصمم رہبری
 جان حیرانی نثار روح آن مرد بزرگ
 چون ندارم بہر او از جان شیرین بہتری
 سال تاریخ وفاتش با حساب دور ماہ
 گر بخواہی باید اندر شعر زیرین بنگری
 ی بیفزا نیز بر این جملہ غفران پناہ
 با حساب اجدی بشماری و گرد آوری
 لیلہ الاتین ہیجده روز از شوال بود
 در بہشت پاک زہرا جسم او شد بستری

بمناسبت روز سیزدہ رجب

خداوند عالم داوری کن
 جہان تاریک شد روشنگری کن

جهان خواران عالم را خدایا

دچار بادهای صرصه کن

خمینی بنده تو رهبر ماست

به فیروزی تو او را رهبری کن

جهان را زیر فرمانش در آور

بگوش کارها پیغمبری کن

بزیر پرچم نصر و من الله

جیوش مسلمین را یاروری کن

خمینی آیت اللهی است رهبر

چگونه رهبری الله اکبر

در این روز پراز فیض مبارک

ولادت روز سلطان ممالک

ولی الله اعظم میر بطحا

علی آن رزم آرای معمارک

علی آن قاعد تخت ولایت

که برفرقش بود تاج تبارک

تولد یافت اندر کعبه امروز

خدا را خانه زاد او با مدارک

چه در مدح علی طبعم رسانیست

ثنا گویم خمینی را یکایک

خمینی آیت اللهی است رهبر

چگونه رهبری الله اکبر

علی آن کو حقایق را بیان کرد
 علی آن کو عدالت را عیا نکرد
 در ایران مظهر او گشت ظاهر
 که از پاریس تسخیر جها نکرد
 خمینی معجزه آسا نهضتی کرد
 که هر طاغوت را آتش بجای نکرد
 هزاران سال شاهنشاهی زشت
 بزیر حسن جمهوری نهی نکرد
 غضبناک است او بر تخت جمشید
 بزیر پای ما تاج شهی نکرد
 خمینی آیت اللهی است رهبر
 چگونه رهبری الله اکبر

خدایا بر خمینی چشم انداز
 که در معراج قربت کرده پرواز
 در ایران پرچم اسلام افراشت
 خدایا در جهان آن را برافراز
 ز روح الله روح دین عیا نشد
 تو مهرش در دل عالم بیند از
 ز گفتارش دل تاریک روشن
 لبش چون غنچه هر دم میشود باز
 ز دیدارش گل دل مشکوفد
 که مرغ روح میآید به پرواز

خمینی آیت اللهی است رهبر

چگونه رهبری الله اکبر

خداوند خمینی را نگهدار

که مردم را کند از خواب بیدار

خمینی مظهر خلق محمد

خمینی هست در صولت علی وار

خمینی چون حسن در موقع حلم

حسین آسا براه دین فداکار

رکوع و سجده و ذکر و دعایش

چو زین العابدین روز و شب تار

مدیر مکتب پرفیض باقر

بدانش گاه صادق صدق گفتار

خمینی آیت اللهی است رهبر

چگونه رهبری الله اکبر

خمینی آنکه ما را هست رهبر

بزنندان رفت چون موسی ابن جعفر

به هجرت رفت چون مولای هشتم

به تقوی چون تقی با چهرانور

جلال و حشمتش چون عسگریین

زمهدی نائبی اسلام گستر

خدایا این زعیم پارسا را
عطا کن فتح و فیروزی مکرر
ز خشم خود بسوزان دشمناناش
که آنها دشمن دینند و کافر
خمینی آیت اللهی است رهبر
چگونه رهبری الله اکبر

اللهی کن نظر بر محفل ما
چراغان کن همیشه منزل ما
چراغانی ز عرفان و ادب کن
بنور علم روشن کن دل ما
به تعلیمات قرآن آشنا ساز
جوانان رشید عاقل ما
سعادت رستگاری در دو عالم
از این مجلس بفرما حاصل ما
زعیم وقائد اعظم خمینی
نگهدارش که باشد کافل ما
خمینی آیت اللهی است رهبر
چگونه رهبری الله اکبر

اللهی ارتش ما را بیارای
سپاه پاسداران را ببقرای

مدد کن این فداکاران دین را
 ز چشم زخم دشمن دور بنمای
 شهیدان ره دین مبین را
 بزیر سایه لطفت بده جای
 به حیرانی حیران فسرده
 بده توفیق و بر علمش بیفزای
 برای توشه راه قیامت
 خداوندان ندارد هیچ کالای
 خمینی آیت اللهی است رهبر
 چگونه رهبری الله اکبر

دومین نوروز پیروزی ایران

شکر لله که نو بهار آمد
 چه بهاری که به زیار آمد
 بار کشتیم تخم آزادی
 به به امسال خوش بیار آمد
 ابر رحمت دوباره بر سر ما
 از ره لطف در نثار آمد
 باغ و گلزار خرم و خندان
 سبز صحرا و مرغزار آمد
 به به امسال سال فیروزی است
 راستی راستی چه نوروزی است

به به از این بهار فرخنده
که زمینهای مرده شد زنده
بلکه دلهای خفته شد بیدار
همه از عشق دوست آگوده
نور ایمان ز چهره زن و مرد
همچو خورشید هست تابنده
دومین سال انقلابی ماست
که جهان را نموده لرزانده
به به امسال سال فیروزی است
راستی راستی چه نوروزی است

سال گذشته کارها کردیم
هرچه کردیم از خدا کردیم
دولتی هوشیار بگزیدیم
مجلس خبره گان بپا کردیم
اندران مجلس خدا گونه
همه را با هم آشنا کردیم
شد معین رئیس جمهوری
به از این کارها که ما کردیم
به به امسال سال فیروزی است
راستی راستی چه نوروزی است

سروسامان گرفته کشور ما
 همه جا استوار سنگر ما
 در پناه خدای عز و جل
 یافت بهبود قلب رهبر ما
 ما همه جسم و هست روح الله
 روح آزاده‌ای به پیکر ما
 آن خمینی که شهره دنیا است
 ما همه یک تنیم و اوسر ما
 به به امسال سال فیروزی است
 راستی راستی چه نوروزی است

به به امسال بهتر از پار است
 سال صلح و صفای اقشار است
 در کمین گاه گرچه دشمن هست
 لیک ملت همیشه هشیار است
 حیل و مکر دشمنان بسیار
 لیک روشن چو مهر افکار است
 نوجوانان ما چو شیر ژبان
 گرچه دشمن چو گرگ خونخوار است
 به به امسال سال فیروزی است
 راستی راستی چه نوروزی است

هست امروز ملکوت آرام
 در پناه خدای ذوالاکرام
 گر چه در گوشه و کنار وطن
 نغمه‌هایی است سست از او هام
 یا ز حلقوم اجنبی باشد
 یا که باشد ز نوخطانی خام
 همه از شرق و غرب آمده است
 نیست آوای کشور اسلام
 به به امسال سال فیروزی است
 راستی راستی چه نوروزی است

شکر بردر درگاه خدای و دود
 که در مرحمت بما بگشود
 رهبری از سلاله احمد
 حکم فرمای خلق ما فرمود
 از برای ریاست جمهور
 سید دیگری حواله نمود
 در پناه سلاله‌های علی
 میتوانیم مدتی آسود
 به به امسال سال فیروزی است
 راستی راستی چه نوروزی است

حیف کان احمق کثیف دورو	۹۰	آنکه میخواستند خلق نبود
شد بنی‌صدر منکر قرآن		کفر پنهانش آشکار نمود

باز شکر خدای بنده نواز
که در رحمتش بپاشیده باز
که مهمتی دگر کفایت کرد
کرد ما را موفقی و دمساز
وکلای شریف مجلس را
برگزیدمند خلق با اعزاز
هست امید مجلس شوری
کند از هر گروه دفع نیاز
به به امسال سال فیروزی است
راستی راستی چه نوری است

به به از این بهار آزادی
همه هستند فکر آبادی
سیل بنیان کن زمستانی
بسته شد با گروه امدادی
به به آمد بهار و در دل ما
میدم ^{مد} باز نفخه شادی
به به آمد بهار به چه بهار
همزمان با بهار آزادی
به به امسال سال فیروزی است
راستی راستی چه نوری است

باز شاداب صحن عالم شد
ساز و وجد و طرب فراهم شد
دامن کوه پر گل و لاله
دشت سبز از گیاه و خرم شد
باغها سبز چون بهشت برین
شاخه‌ها پر شکوفه در هم شد
نیک بنگر که پر ز مروارید
لاله و برگ گل ز شبنم شد
به به امسال سال فیروزی است
راستی راستی چه نوری است

جویها پر ز آب باران است
همچو فواره چشمه ساران است
نهرها رودها پر از سیلاب
سبز و شاداب مغزاران است
رحمت حق برای دشمن و دوست
همه یکسان در این بهاران است
کشوری کاز نظام جمهوری
حاکم او خدا است ایران است
به به امسال سال فیروزی است
راستی راستی چه نوری است

بهمه مسلمین پاك نهاد
 این نكو سال نو مبارك باد
 در پناه خدای عز و جل
 همه ویرانمما شود آهام
 سایه پرچم امام زمان
 بر سر مسلمین عالم باد
 من حیرانی ضعیف العقل
 شوم از نور معرفت ارشاد
 به به امسال سال فیروزی است
 راستی راستی چه نوروزی است

شاه مخلوع در بدر شد باز
 بسوی مصر رهسپر شد باز
 مصریان بر حذر از این آفت
 بهر سادات درد سر شد باز
 باز نیرنگ و مکر کارتر است
 که جهان پوزشور و یشر شد باز
 لیک این مکر و حیلہ بی ثمر است
 ملت ما جسورتر شد باز
 به به امسال سال فیروزی است
 راستی راستی چه نوروزی است

آریا مهر شد بقهر دچار
 هست در حال نزع و مینالد
 باید اول بدادگاه آید
 لیک خونهای بیگناهان را
 به به امسال سال پیروزی است

مغز پوکش فرو کشیده بخار
 نکند سرنگون شود فی النار
 آنچه دزدیده پس دهد یکبار
 باید از او گرفت روز شمار
 راستی راستی چه نوروزی است

انقلاب پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب

آه از روز نیمه خرداد
 خون برگهای مؤمنین جوشید
 شهر قم ناگهان گرفتگی جان
 بود فیضیه مرکز غوغا
 چونکه از قم زدند زنگ خطر
 به ندای خمینی اعظم
 همگی منتظر برای جهاد
 شورش اندر تمام ایران شد
 یکطرف مسلمین نموده قیام
 یکطرف بانگ محکم تکبیر
 از ستمکاری یزید زمان
 سالها ماهها محرم بود
 روزها بود همچو عاشورا
 کربلا کشته شد دو با هفتاد

که برآمد ز سینهها فریاد
 جامه رزم شهر قم پوشید
 قم فاند ز شنید و خورد تکان
 که صدایش رسید در همه جا
 بر خروشید شهرهای دگر
 همه دادند پاسخی محکم
 که بگویند کاخ استبداد
 مملکت عرصه دلیران شد
 یکطرف مشرکین خون آشام
 یکطرف غر و غر بارش تیر
 کربلا گشت کشور ایران
 کفر و دین در برابر هم بود
 شامها بود شامهای عزا
 ده هزاران ز ما بخاک افتاد

از زن و مرد و بچه پیر و جوان
 کوچه و برزن و خیابانها
 بدتر از شمر و خولی گمراه
 قتل و غارت نموده در ایران
 بود همدست آن گروه لعین
 همچنان نوکران کاخ سفید
 همه در قتل و غارت ایران
 و چه خونهای پاک ریخته شد
 دسته دسته بسی شهید شدند
 یا بدریای شور افتادند
 کشته خویش هر که میطلبید
 بهر هریک گلوله قتل
 آه از ظلم آن رژیم پلیس
 چقدر کشته شد از این ملت
 چه جوانان قاطع معقول
 تا که شد انقلاب ما پیروز
 حاکم ما مفاد قرآن شد
 لشگر کفر تار و مار شدند
 گرچه در گوشه و کنار وطن
 هست موجود در دل اصناف
 روزها روزهای هشیاری است
 روزهای بُزد با بیاداد

کشته شد صد هزار در ایران
 پرز خون گشت از مسلمانها
 ده هزاران ز نوکران شاه
 چه مکانهای پاک شد ویران
 دست پروردگان شوم بگین
 که بود شوم ترز کاخ یزید
 دست حجاج بسته از طغیان
 بند دلها ز هم گسیخته شد
 ناگهان جمله ناپدید شدند
 یا بصرای دور افتادند
 باید از دستگاه ظلم خرید
 میگرفتند ده هزار ریال
 چقدر کشته شد جوان رشید
 چقدر ماند ماند با علت
 که براه خدا شده معلول
 روزها با نشاط چون نوروز
 کشور عدل ملک ایران شد
 همه از صحنه برکنار شدند
 هست زان رانندگان نفاق افکن
 فتنه جویان رذل بی انصاف
 شامها شامهای بیداری است
 نگذارید تا رود از یاد

شهدا را زیاد خود نبریم
غافل از مگردشمنان نشویم
متحد متفق برادر وار
اتحاد اتحاد (حیرانی)

پریها خونشان هدر ندهیم
در ره حضرت امام رویم
دشمنان را برآوریم دمار
دوستی و وداد (حیرانی)

در زمانی که جنگ پیش بود
خاصه مردان کاردار وطن
نیست ظلمی بزرگتر از این
عده‌ای در قتال با دشمن
جان بکف بهر حفظ استقلال
لیک یک عده از سران وطن
هر یکی بهر جاه و منصب خویش
دل من خون بود از این ماتم
هر چه از راه مهر گفت امام
همه با هم دهید دست بدست
آه حرف امام بی اثر است
بلکه ما دشمنان خوشتنییم

نکند هر که فکر خویش بود
نه که بیکاره حقیر چومن
که جوانان شوند کشته زکین
دور از اقربا و بچه و زن
نه بفکر مقام و جاه و جلال
هر یکی داد میزند من من
میزند بر رقیب دیگر نیش
آه رسوا شدیم در عالم
که نباشید فکر جاه و مقام
بلکه بر دشمنان دهید شکست
گوئیا گوشه‌های عقل کراست
که سر و دست خویش میشکنیم

جمعه سیاه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷

آه از آن روز که آشوب در این کشور بود
روز خون روز عزا دیده مردم تر بود
روز پر فتنه که یادش نرود از دلها
جمعه پر خطر هفده شهریور بود
روز جانبازی مردان فداکار وطن
روز برخاستن ملت روشنگر بود
اولین موج خروشان عدالت خواهی
اولین ضربه به بیدادگر کافر بود
گرچه اول ز صفاهان علم افراشته شد
لیک در مرکز ایران اثرش بهتر بود
گرچه کشتند هزاران زن و مرد و کودک
جنبش ملت ما از پی آن متمرکز بود
بهترین روز ثمربخش قیام ملت
تیشه بر ریشه هر کاخ ستم گستر بود
ری که دین داد برایش پسر سعد لعین
کریلا گشت و دو صد شمرو سنان افسر بود
مظهر قدس حسینی و یزیدی دیگر
کریلای دگر و صحنه پر لشگر بود
کریلا هر دو طرف جمله مسلح بودند
هر که را نیزه و شمشیر و بکف خنجر بود
لیک آنروز شرر بار سیاه زاله
نه کسی را سر جنگ و نه سرا سپر بود

دشمنان جمله مسلّح سلاح سنگین
 سیر جغد خدا سینه و دست و سر بر
 انقلابی که در آنروز شد اندر طهران
 هر دل پاکدلی منقلب و مضطرب بود
 روز خونین بزرگی که به ایّام اللّٰه
 نام آن در سخن چون گهر رهبر بود
 روز بیداد گری امرای مزدور
 چاکران شه و شاهی که خودش نوکر بود
 آن سیه دل چه بدی قبله او کاخ سفید
 زان سبب ناهی معروف و پی منکر بود
 گفت آزاد همه بهر تظاهر هستند
 لیکن آن شیطننت و شعبده دیگر بود
 خواست تا مردم بی اسلحه را جمع کند
 هدفش کشتن آن مردم بی یاور بود
 کرد آن کار که میخواست لعین اژداییش
 خون روان هر طرف از رهگذر و معبر بود
 آه از آن جمعه میدان سیاه ژاله
 قتلگاهی که نظیرش بجهان کمتر بود
 رحمت حق بروان شهدای آنروز
 که هزاران زن و مرد و پسر و دختر بود
 لعنت حق به وطن باختگان قاتل خلق
 هر که فرمانده دران وحله و فرمانبر بود

رحمت حق شهیدان ره دین خدا
 آنکه از اول اسلام و در این آخر بود
 شکر الله که پس از آنهمه قتل و غارت
 نهضت خلق ثمربخش و امید آور بود
 هر چه آید بسرت میگذرد حیرانی
 باید امروز بفکر سفر محشر بود

شهادت

گشایم لب بنام نیک الله
 کم وصف شهیدان دل آگاه
 بمیدان شهادت هر مجاهد
 بدستش پرچم نصر من الله
 مرا باشد همی یاد شهیدان
 بروز روشن و شام سحرگاه
 شهیدان زنده و جاوید هستند
 که نام نیکشان باشد در افواه
 نه پنداری شهیدان مرده هستند
 که مرز و قفد عند الله والله
 شهید راه حق بر ما گواه است
 همی همزم خود را هست همراه

سعا
 شهادت هست در راه شهادت
 شهادت هست معراج سعادت

شهید آگاه و هم آگاه ساز است
 که روحش در فضا در اهتزاز است
 شهید راه حق هرگز نمیرد
 که جاوید است و عمرش بس دراز است
 نکوتر نام نبود از شهادت
 شهید اندر دو عالم سرفراز است
 بنام نامی او پرچم حق
 همیشه در جهان در اهتزاز است
 از این رو گفته اندش قلب تاریخ
 بسی در نام او اسرار و راز است
 به آن راهی سکه پیمودند آنها
 در فتح و ظفر بر خلق باز است
 سعادت هست در راه شهادت
 شهادت هست معراج سعادت
 ز خون پاک جوشان شهیدان
 زمین مرده گردد صاحب جان
 زند سراز مرزا رقدس آنها
 گل و آلاله سنبل برگ ریحان
 نه تنها خاک آنها مشکبار است
 نه تنها میشود صحرا گلستان
 هزاران سال بعد از مرگ آنها
 دمد روح شجاعت در جوانان

نه تنها در جوان تاثیر دارد
 که روح تازه می‌بخشد به پیران
 زهر یگقطره خون هر شهیدی
 بپا خیزد جوانمردی به میدان
 سعادت هست در راه شهادت
 شهادت هست معراج سعادت
 دلا یکدم نظر در کربلا کن
 بعشاق ره حق اقتدا کن
 هزار ز سیصد و اندی گذشته است
 از آن تاریخ دل را سینما کن
 بچشم دل نظر کن قلب تاریخ
 ولی اول دلت را با صفا کن
 بین آن جان نثاران ره حق
 تو هم در راه حق جان را فدا کن
 حسین آنروز آنجا پیشوا بود
 خمینی را تو اکنون پیشوا کن
 سعادت هست در راه شهادت
 شهادت هست معراج سعادت
 شهیدان زمان ما چه دیدند
 که تیغ و تیر را برخود خریدند
 یقین دیدند دشت کربلا را
 که با شوق و شعف در خون طپیدند

حسینی‌ها پیام حق رساندند

خمینی‌ها بگوش جان شنیدند

حسینی‌ها ز جام عشق سرمست

خمینی‌ها هم آن شربت چشیدند

حسینی‌ها سوی الله رفتند

خمینی‌ها بآن پاكان رسیدند

شهیدان گرچه جان دادند اما

بملت روح آزادی میدهند

سعادت هست در راه شهادت

شهادت هست معراج سعادت

دوباره از جفای خود فروشان

زخم صهیونیستی باده نوشان

زمین پاک ما از خون پاکی

چو دشت کربلا گردید جوشان

ز تیر دشمنان از پا درآمد

مبارز مرد فعالی خروشان

امام جمعه تبریز قاضی

مکرم حجه الاسلام دوشان

شهادت افتخار مؤمنین است

که غیر از این نباشد آرزوشان

ولیکن دشمنان نهضت ما

سپاه اندر دوعالم هست روشان

سعادت هست در راه شهادت

شهادت هست معراج سعادت

دگر بار از نژادشمر ملعون

ستمکار پلیدی کافری د و ن

ز فرزندان والای حسینی

نمود از راه کینه غرقه در خون

جنایتکار بعثی بدتر از شمر

حریم مصطفی را ز دشیخون

بدشت کریلا شمر و سنانها

نیالودند دست از خون خاتون

ولی مزدور بعثی با وقاحت

زنی را از حرم آورد بیرون

ز نسل فاطمه زینب زنی را

ز خون خود تنش کردند گلگون

سعادت هست در راه شهادت

شهادت هست معراج سعادت

ز فقدان ز عیمی قلب آگاه

که خط سیر او بودی الی الله

مجاهد مرد میدان شهادت

که مانع بود از صدام گمراه

فقیهی محترم اندر عراقین

محمد باقر صدر آیه الله

که با همشیره مظلومه خود
 فدا شد در ره اسلام و الله
 از این فقدان غبار اسفناک
 برآمد از نهاد مسلمین آه
 عیان شد رخنه‌ای در قلعه دین
 که دست از بستن این رخنه کوتاه
 سعادت هست در راه شهادت
 شهادت هست معراج سعادت
 خداوند ا توئی جبار و قهار
 بین ظلمی که بر ما شد ز کفار
 هنوز از ماتی فارغ نگشتیم
 شدیم از ماتی دیگر خبر دار
 پس از قتل جناب سید صدر
 تترر شد رهبری والادگر بار
 جناب حجه الاسلام محبوب
 که در سوریه رهبر بود و سالار
 ز نسل فاطمه سید حسن نام
 براه حق حسین آسافداکار
 ز حزب بعث بر ما این جفا شد
 که مزدورند نامردان خونخوار
 سعادت هست در راه شهادت
 شهادت هست معراج سعادت

الا ای هموطن بشتاب بشتاب

وطن را از فساد و فتنه دریاب

که ما هم چون پیمبر صدر اسلام

گرفتاریم اندر خستگی احزاب

محمد گونه دستور خمینی است

علی آسا بهشتی هست شاداب

ابوسفیان عصر ماست کارتـر

بجای عمروآن صدام مرتاب

همه باید بجوشیم و بکوشیم

جوآن فرزنانگان مردان اصحاب

جهان را زیر حکم حق در آریم

همه یگسان شوند اقوام و انساب

سعادت هست در راه شهادت

شهادت هست معراج سعادت

خوشا جانی که از این تن جدا شد

براه حق و آزادی فدا شد

خوشا جسمی که در خون شهادت

همی غلطید و با جان آشنا شد

خوشا مردی که باشد مرد میدان

که در میدان دشمن پا بجا شد

عجب دارم ضد الدین بیدین

چرا از مسلمین ناگه جدا شد

یقین قاسملوش گردیده لولو

بچشمش کرم خاکی ازدها شد

سخن کوتاه حیرانی ندانم

چرا این فتنهها در کردها شد

سعادت هست در راه شهادت

شهادت هست معراج سعادت

خطاب به شهیدان ایران

ای شهیدان ایران زمیــــــــن

پاسداران دین مبین

غمگساران مستضعفین

ریشه کن ساز مستکبرین

از پی حق نموده قیام

ای شهیدان والا مقام

بر شما باد از ما سلام

ای شهیدان راه خدا

در ره دین و ملت فدا

جسمتان در زمین لاله زا

روحتان با خدا آشنا

کارتان در خور احترام

ای شهیدان والا مقام

بر شما باد از ما سلام

راهتان ره نمود بشر
 کارتان درجهان پر ثمر
 دوستان از شما بهره ور
 دشمنان را زیان و ضرر
 صفّتان صفا انتظام
 ای شهیدان والا مقام
 بر شما باد از ما سلام

بزمستان بزم جانانه بود
 رزمستان رزم مردانه بود
 رحمت از کردگار و دود
 بر شما باد و از ما درود
 بی شمار و عدد صبح و شام
 ای شهیدان والا مقام
 بر شما باد از ما سلام

ای بخون خفتگان رشید
 بهر حق و حقیقت شهید
 راهتان بود راه امید
 بر شما باد از ما نوید
 ما در این ره نهادیم گام
 ای شهیدان والا مقام
 بر شما باد از ما سلام

راهِتان را ه عَز و شرف

تک تک و دو بدو صف صف

جان شیرین گرفته بکف

تا رسد تیرتان بر مدف

تا ز دشمن کشید انتقام

ای شهیدان والا مقام

بر شما باد از ما سلام

ای شهیدان والا تبار

قهرمانان پر افتخار

دین و دیندار را پاسدار

رفته در صحنه کارزار

بهر انجام حکم امام

ای شهیدان والا مقام

بر شما باد از ما سلام

ای شهیدان گلگون کفن

جان نثاران راه وطن

به ریکار با اهرمن

روحتان شد جدا از بدن

کارتان در جهان شد تمام

ای شهیدان والا مقام

بر شما باد از ما سلام

اینک ای کشته گان کریم

نوبت ماست کوشش کنیم

ریشه دشمنان برکنیم

تا باین ملک سامان دهیم

تا بود رزمتان مستدام

ای شهیدان والا مقام

بر شما باد از ما سلام

ای شجاعان فرزانه مرد

رزجویان روز نبرد

دمبدم می‌رساند پیام

ای شهیدان والا مقام

بر شما باد از ما سلام

ای وطن خواه غافل مباش

دشمن و دوست بهتر شناس

دشمن است از پی اغتشاش

از پی دفع آماده باش

از شهیدان شما را سلام

ای شهیدان والا مقام

بر شما باد از ما سلام

ای شهیدان والا گهر
 ای عزیزان نیکو سیر
 چشم حیرانی از غصّه تر
 در عزای شما نوحه گر
 یادتان میکند صبح و شام
 ای شهیدان والا مقام
 بر شما باد از ما سلام

خطاب شهید به مادر و پدر

مادر ای مادر که از گورم تو دیدن میکنی
 از ره مهر و محبت یاد از من میکنی
 روزگار هم نشینی را بیاد آورده‌ای
 یاد از خرداد و تیرو مهر و بهمن میکنی
 اشک میریزی برای رفتنم از اینجهان
 بر مزارم پیرهن صد پاره بر تن میکنی
 منکه غرق رحمت پروردگارم پس چرا
 تو همی یاد از من و در خون طپیدن میکنی
 عنقریب از خاک گورم سر برار و لاله‌ها
 در بهار از خاک من دیدار گلشن میکنی
 منکه از جنجال این وحشت سرا راحت شدم
 پس چرا از بهر من اینقدر شیون میکنی

من ز جان کندن در این دنیا رهائی یافتم
 نلک تـو از من آرزوی بازگشتن میکنی
 من نمردم بلکه از مردن خلاصی یافتم
 زندگانی ابد را نام مـردن میکنی
 من شهید راه حقم زنده‌ام کی مرده‌ام
 پس چرا از دید مگان پر لعل دامن میکنی
 من که روزی میخورم در نزد ربّ العالمین
 نو هنوزم خواهش پستان مکیدن میکنی
 من باوچ رفعت خود میروم تا قرب حق
 در سیه چال زمینم از چه جستن میکنی
 با ملائک در فضای قدس جولان میدهم
 بیخود ای مادر بد بنام دویدن میکنی
 من بدستور خمینی جان نثار دین شدم
 خاطر جمع است بر فرزند احسن میکنی
 من براه دوست با شوق و شعف جان یافتم با ختم
 لیک حق داری تو گر نفرین بدشمن میکنی
 غم مخور مادر که فردای قیامت با نشاط
 در کنار کوثرم البته دیدن میکنی
 اینک ای مادر حلالم کن که لطف تو است
 هر چه دارم هر چه احسان نیز بر من میکنی
 در فراقم صبر کن ای مهربان تا روز وصل
 در بهشت عدن با فرزند مسکن میکنی

غم مخور مادر کریمت رفت در نزد کریم
 صبر کن تا در بهشتش باز دیدن میکنی
 ای پدر جان گر تو هم چون مادرم بیطاقتی
 شکوه از احوال خود نزد مهیمن میکنی
 من فدای راه سالارم علی اکبر شدم
 گریه بر او کن پدر جان از چه بر من میکنی
 گفت حیرانی سعادت در شهادت یافتم
 ای شهید راه حق در خلد مأمن میکنی
 خسروی پورا برایت این قصیده گفتم
 می پذیری جان من یا فکر احسن میکنی
 بهتر از این خود بیان کن نزد حیرانی مجوی
 خواهش شیوا سخن از لال و الکن میکنی
 کریم در این اشعار پسر دختر خواهر شاعر است که در کردستان شهید شده :

بمناسبت شهادت کریم حاجی صادقی شهید فوق الذکر
الهی ناله ها بر آسمان رفت

که بیحد ظلم بر خلق جهان رفت
 ترلیونها ب خاک و خون طپیدند
 هزاران خاندان بی خانمان رفت
 بسی در آب و آتش گشته نابود
 بسی از بی غذائی ناتوان رفت
 بسی مصد و مها معلول و مجروح
 بسی در قید و بند دشمنان رفت

بامرحق خمینی قد علم کرد
 ز خوفش لرزه بر کون و مکان رفت
 به نهضت خلق عالم را نداد
 ندای وحدتش در گوش جان رفت
 بحمد الله که ایران گشت فاتح
 بچشم دشمنان تیر و سنان رفت
 ز جمهوری اسلامی ایران
 بنزیر کفش ما تاج شهان رفت
 تکان دادیم ما کاخ کرملین
 شهنشاهی ما با يك تکان رفت
 جناب کارتر حیران بکارش
 که مزدورش ز ایران ناگهان رفت
 اگر چه کشور ما گشت پیروز
 ولی بس کشته از پیرو جوان رفت
 جوانهایی ب خاک و خون طپیدند
 که از دلهای مادرها فغان رفت
 چه دخترها و زنهای عفیفه
 که خون پاک آنها رایگان رفت
 چه اطفال عزیز شیر خواره
 که در آغوش مادر داده جان رفت
 ز فرزندان پاک خواهر من
 گلی زغای با باد خزان رفت

جوانمردانه با ایمان و همت

بمیدان شهادت شادمان رفت

خدا را شکرکان مرغ سعادت

به پرواز از زمین تا آسمان رفت

جوانی پاک بود و پاکتر شد

بسوی عالم گَر و بیان رفت

کریم آن نور چشم اکبر آقا

شتابان سوی روضات جنان رفت

از این داغ غم افزای جگرسوز

ستم بر اهل چندین خاندان رفت

نه تنها ظلم بر حاج صادقیها

که هم بر باطنی هم دیگران رفت

من حیرانی اینک سرفرازم

که از خویشان من یگ ارمغان رفت

گلی در راه دین اهدا نمودیم

ز ایران ای خدا یگ گلستان رفت

مصیبت گرچه بر ما هست دشوار

که دود آهمان بر کهکشان رفت

ولیکن افتخاری بهر ما هست

که از ما هم شهیدی نوجوان رفت

الهی کن ترحم بر شهیدان

که در راه توجان از جسمشان رفت

بخون پاکشان ما را بیامرز
از آنها جان و ما جانمان رفت

زبان حال مادر شهید

ای خدا درمرا دارو درمانی نیست
که علاج مريضم مطلب آسانی نیست
داروی لطف توام گر که علاجی نکند
درد مندی چو من و غمزده نالانی نیست
گلی از دست ریو دم بخدا باد خیزان
که چو آن نوگل رعنا به گلستانی نیست
گوهری رفت ز دستم چه بگویم چکنم
که چو آن گوهر رخشنده بدگانی نیست
ز شبستان دلم گشت چراغی خاموش
که چو آن شمع چراغی به شبستانی نیست
نور چشمان ترم رفت بمیدان جهاد
بهتر از عرصه این معرکه میدانی نیست
آخر از جام بلا شهد شهادت نوشید
خوشترا از شهد شهادت شکر ستانی نیست
مرغ روحش بجنان بال زنان رفت یقین
بهتر از باغ جنان مأمن و اسکانی نیست
بلکه تا قرب خدا بال زنان اوج گرفت
بهتر از قرب خدا منبع احسانی نیست

آه کز داغ جوانم جگرم می‌سوزد
 مرهم دل بجز از دیده‌بارانی نیست
 ای خدا صبر عطا کن بمن از داغ جوان
 که از این داغ جوان سخت تر عنوانی نیست
 او که زنده است بنزد تو مرزوق تو است
 رحم بر من که بجز ذات تو رحمانی نیست
 رحم کن بر من مآتمزده غمدیده
 که چو من فرد گنه کار پریشانی نیست
 از غم و درد و بلاهای جهان حیرانم
 همچو حیرانی مآتمزده حیرانی نیست
 کاش در خاطر ما یاد شهیدان می‌ماند
 همچو انسان بی‌یقین صاحب نسیانی نیست

افدوز به نفسی خویشتی

غافل مشوای نفس ز فردای قیامت
 در شارع اسلام پیو راه سلامت
 این عمر گرانمایه پس از خدمت خالق
 کن صرف پی خدمت مخلوق تمامت
 یکدم پی همدردی یک غمزده بنشین
 آنگاه بمسجد بفکن رحل اقامت
 گر هست تو را دل دل رنجیده بدست آر
 نبود ثمر دل شکنی غیرو خامت

با چشم حسادت منگر عیب کسی را
 بدبینی مردم بود از فرط لئامت
 گرفت خطائی ز کسی باش خطا پوش
 ستّار بود خالق و این است کرامت
 مردی و مروت بیقین پرده دری نیست
 پوشیدن عیب دگران هست شہامت
 صد عیب ز خود پوشی و یک عیب نپوشی
 از غیر اگر هم که بود غرق ندامت
 افسوس که خود خواهی و خود کامگی تو
 فرصت ندهد تا کنی از خویش ملامت
 گر آبروی خلق بریزی بقیقن دان
 در حشر رود آبرویت بہر غرامت
 پند دگران میدہی از راہ نگوہش
 در خویش نہ بینی مگر از فخر و فخامت
 خواهی کہ ہمہ دریی تکریم تو باشند
 بر عالم و جاہل بنمائی تو امامت
 اول پی اصلاح خود ای نفس بخود آی
 خود کامہ ندارد بکسی حق زعامت
 حیرانی حیران رہ اسلام بہ پیمای
 ہشدار در اینراہ خمینی است علامت

شکوه از عالمان بی عمل - بلکه بد عمل

ای خدا ما جاهلان هستیم در فرمان علم
لیک از عالم گریزانیم و از دکان علم
عالمی کو گفته‌اش با کرد ما ش د ساز نیست
واعظ نامتقط باشد ز بد خواهان علم
روز و شب در فکر جمع مال و ثروت هولناک
لیک جولان میدهد گاه در میدان علم
در سخن مردی است عالم رهنمای خیرخواه
با عمل در نزد مردم میکند کتمان علم
جاهلی دور از خدا ابلیس سیرت حیل‌گر
بر فراز عرشه منبر کند عنوان علم
مردم از دزدان اموال و حشم ناراحتند
آه و واویلا که مینالم من از دزدان علم
آنکه اهل بیت ندارد بهر علم آموختن
دزد علم است او که بر هم میزند ارکان علم
چند روزی درس خوانده بهر سود دنیوی
در قیامت نزد حق گردد بلند افغان علم
که مرا از بهر تزویر و ریا آموختند
وہ چه ظلمی هست بالاتر از این کفران علم
وای گرفتار بدست کافر زنگی حسام
آه از علمی که باشد نزد نا اهلان علم

سرخوشم از اینکه دولت پاکسازی میشود

ای خمینی پاکسازی کن تو این مردان علم

آرزو مندم که علم با عمل احیا شود

عالمان بی عمل افتند در زندان علم

منکه حیرانم از اینها شهرتم حیوانی است

عالم نه لیک هستم از هوادان علم

در لباس اهل علم چونکه در راه خدا

پا نهادم کمکم اندر اول دالان علم

جان فدای عالمان با عمل خواهم نمود

حافظ دینند آنها هم نگهبانان علم

قال رسول الله ص إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي رَجُلٌ عَلِيمُ اللِّسَانِ جَاهِلُ الْقَلْبِ وَ
در حدیث قدسی است :

عَجِبْتُ لِمَنْ هُوَ عَالِمٌ بِاللِّسَانِ وَجَاهِلٌ بِالْقَلْبِ .

مقام روحانیت

دین حق را عماد روحانی است

باسداد و داد روحانی است

جانشین پیمبران خدا

در تمام بلاد روحانی است

سوی معبود حضرت باری

رهنمای عباد روحانی است

رهنمای تمام خلق جهان

در معاش و معاد روحانی است

فقهائند والی مردم
 مورد اعتماد روحانی است
 رهبرانقلاب اسلامی
 سد راه فساد روحانی است
 آنکه در هر زمان پر آشوب
 داده حکم جهاد روحانی است
 آنکه در عرصه نبرد عدو
 پای محکم نهاد روحانی است
 روبروی ستیز جباران
 با شجاعت ستاد روحانی است
 آنکه شد کشته در ره اسلام
 یا بزدان فتاد روحانی است
 رهبران بکف جمال الدین
 سید خوش نهاد روحانی است
 کز پی وحدت مسلمانان
 کرده سیر بلاد روحانی است
 آنکه میوفت کاخ استبداد
 تا بود عدل و داد روحانی است
 آیه الله میرزای بزرگ
 آن زعیم عباد روحانی است
 کرد تحریم صرف تنباکو
 در تمام بلاد روحانی است

لغو شد امتیاز تباکو
 اینهمه در نهاد روحانی است
 حاج شیخ شهید فضل الله
 بهر حق جان بداد روحانی است
 آیه الله فضل کاشانی
 راد مرد جهاد روحانی است
 آنکه با انگلیس در افتاد
 گوشمالش بداد روحانی است
 راد مرد شهید سیّد صفوی
 آن حسینی نژاد روحانی است
 چون مدرس شهید راه خدا
 تن به ذلت نداد روحانی است
 انقلاب عظیم ایران را
 رهبرش مرد راد روحانی است
 آیه الله پاک روح الله
 باسط عدل و داد روحانی است
 طینتش پاک و سیرتش نیکو
 سیّد پاکزاد روحانی است
 آن درختی که طیب است و را
 نبرد تند باد روحانی است
 طالقانی مفسّر قرآن
 که بزدان فتاد روحانی است

نزد تهدید دشمن خوانخوار

با شجاعت ستاد روحانی است

مرتضای مطهری که بدی

عالمی او ستاد روحانی است

کی توانم شمرد يك يك را

همچو اینها زیاد روحانی است

نه هران صاحب عبّاور ۱۳۱۰ء

یا که میزیر نهاد روحانی است

نه هر آنکس که اعلم العلما است

میتوان رأی داد روحانی است

بلکه تقوی و همت عالی

هر کسی عرضه داد روحانی است

آنکه از بهر خویش و خلق جهان

راه جنت گشاد روحانی است

گفت حیرانی حقیر حقیر

من مریدم مراد روحانی است

حسود

یارب مرا بجزره دینت روند نیست

دستم بجز در توبه دربی بلند نیست

جز مصطفی و آل ندارم وسیله‌ای

هر کس پناه برد به آنها نژند نیست

حبل المیتن علی است پس از مصطفی و من
 دستم بهیج رشته بیگانه بند نیست
 عمری ز جان سپاس نعیم تو گفتم
 شکر تو هر که گفت یقین مستمند نیست
 مدح و ثنای آل محمد شعار من
 دیوان شعر من بیقین ناپسند نیست
 راهی بجز ره تونیویم ولی حسود
 کارش بغیر طعن من و ریشخند نیست
 چشم حسود نیکی کس را ندیده است
 نزد حسود هیچکسی ارجمند نیست
 گر صد هنر بنزد حسودان بیاورند
 طبع حسود را هنر کس پسند نیست
 گرواعظی فصیح و بلیغ آورد سخن
 گوید که خود عمل نکند سودمند نیست
 گر شاعری به شعر حقایق بیان کند
 گوید که شعر غیر چرند و پرند نیست
 گر خانمی نقاب بصورت بیفکند
 گوید که هیچ فاحشه چون این لوند نیست
 گر زاهدی بروزی کم اکتفا کند
 گوید که تنبل است و جز اینش خورند نیست
 گر تاجری ز راه تجارت غنی شود
 گوید که در زمانه چو او آذرمند نیست

گر خانهای بساخت کسی بهر خویشتن
 گوید که وارثش بردا و خود خوند نیست
 رو قل اعوذ بخوان تا اذا حسد
 بنگر که هیچکس ز حسد بی گزند نیست
 هرگز حسود را نظری مستقیم نیست
 بر هیچ رسم و راه و روش پای بند نیست
 چون آتش است و پنبه حسد بر زوال دین
 از لطف حق حسود یقین بهره مند نیست
 در بند دیو نفس کسی چون حسود نیست
 ابلیس را شکار چو او در کمنند نیست
 من از حسود خویش ندارم شکایتی
 اما غرض همیشه مرا غیر پند نیست
 حیرانیا حسود دلش پر شرر بود
 در کام او شرنگ بود چون تو قند نیست
 بر هر که هر چه داد خدا مصلحت بود
 پس حق ما بکار خدا چون و چند نیست

کتاب

مونس روز و شبم هر دو کتاب است کتاب
 راحت تاب و تبم هر دو کتاب است کتاب
 چون شود تلخ دهانم ز سموم غم دل
 عسل کام و لبم هر دو کتاب است کتاب

خاطر مگر شود از حزن و غم دهر ملول
 ساز وجد و طرب بم هرد و کتاب است کتاب
 باغ و گلخانه من گوشه دار الکتب است
 بلبل و مرغ و شبم هرد و کتاب است کتاب
 گر کند دل هوس سیر و تماشای بلاد
 سیر شام و حلبم هرد و کتاب است کتاب
 گر شهانرا بسر افکار جهانگیری هست
 ملک جم با عریم هرد و کتاب است کتاب
 قوت روح من و مرشد افکار درست
 قوت مغز و عصیم هرد و کتاب است کتاب
 هر کتابیکه همه مأخذ آن قرآن است
 آرزو و طلبم هرد و کتاب است کتاب
 چونکه من خدمت استاد نرفتم چندان
 گنج علم و ادبم هرد و کتاب است کتاب
 شرف از اصل و نسب نیست کسی را حاصل
 جسم با نسبم هرد و کتاب است کتاب
 آنکه از گوشه کاشانه مرا شهره کند
 حال و فردا عقبم هرد و کتاب است کتاب
 چون فلاح دو جهان خواست تمام میدانم
 این و آن را سببم هرد و کتاب است کتاب
 هر چه دارم ز کتاب است من حیرانی
 شعر نغز و عصیم هرد و کتاب است کتاب

اشعار زیر از دیوان حیرانی است که قبلاً چاپ شده :

ای که غافل ز خدائی گرفتار غرور

خبر از مرگ نداری و نئی در غم گور

حق بود ناظر و مرگ از پی گورت دریش

جای اندوه بود نیست تو را جای سرور

گر جهان جمله بکام است تو را شاد میباش

سفرت پر خطر است و ره پر خوف تو دور

فرصت از دست مده وقت غنیمت بشمار

تخم نیکی بفشان تا دروی یوم نشور

گفت دنیای دنی مزروع آخرت است

آن پیمبر که نکرده است ز تبلیغ قصور

ریشه هرز بدی را بدر آور اول

تا بدلخواه بگیری ثمرای مرد غیور

علف هرز در این مزروع عصیان تو است

توبه کن تا که ببخشد همه را حق غفور

از گنه پاک چه گشتی و عبادت کردی

اصل هر واحد آن را بنویسند عشور

فرع آن را نبود حد و حساب از رحمت

نتوان کرد شمارش بهزار و بکرور

عمل نیک همان است که فرموده خدای

نه به پندار من و تو است نگردی مغرور

نيك و بد را همه فرموده بقرآن كريم
 رطب و يا بس همه اندر صفحاتش مسطور
 كتبی هست پراز نقل حديث نبوی
 همه تكليف من تو است در آنها مذکور
 گر تو را نيست چو من فهم حديث و قرآن
 بشنو از مجتهد زنده اعلم دستور
 هادی راه زياد است و خمینی ارجح
 آيه الله ملك لشگرو فردوس حضور
 قائد اعظم ما رهبر آگاه كه هست
 منشاء عدل آلهی و زداينده زور
 از برای ره تاريك پراز خوف عوام
 فقها و خطبا همچو شمسوند و بدور
 هر كجا ميگذري هست چراغ راهی
 واعظ و مسئله گوهست بسرحد و فور
 حجه امروز خداوند بما كرده تمام
 عذر بيخود متراش و منشين مست غرور
 مدرك خویش مكن مطلب افسانه و شعر
 غير شعری كه بود طبق نكات مذکور
 گر چه دانيم خداوند كريم است و رحيم
 حيف باشد كه بعضيان خدا گشت جسور
 ايكه در نعمت و نازی ندادی غم غير
 رحمتی كن بفقيران ضعيف مهجور

تا کند رحم خداوند رحیمت همه جا
 خاصه در قبر که ما راست تو را محترم و مهر
 پیش از آن کار تو نماند اثری در دنیا
 نام نیکی بگذار و بکن از مرز ~~مهر~~
 نام نیکی بگذار از پی و بفرست ز پیش
 توشه قبر پر از خوف و ره بر رخ دور
 از چراغان سر قبر تو را نیست ثمر
 سجد مگاہت اگر . ایدوست بود فاقد نور
 بنه بر تربت پر خون حسین پیشانی
 تا که روشن شود از روی تو دریا و صخور
 دلگشا مقبره از یهر تو سودی ندهد
 گر . ز اعمال بدت تنگ بود خانه گور
 غرض ایدوست مخور گول و فربد دشمن
 نفس اماره و ابلیس بیفکن با زور
 تاکنون هیچ نکردی اگر ایدوست چو من
 وقت جبران نگذشته است اگر هست شعور
 گر چو من غرق گناهی و ستم کرده بخویش
 بطلب مغفرت از درگه خلاق غفور
 روز و شب گریه و زاری کن و نومید مباش
 جبهه بر خاک بنه خاصه بهنگام سحر
 ترسم از غفلت و سرمستی تو حیرانی
 خواب خرگوشیت از سر نرود تا دم صور

دو قنبیه از قبور گذشته‌گان

ایکه مغروری شب و روز اندرین دارغورور
زرق و برق اینجهان برده ز چشمان تو نور
نور ایمان از دلمت خاموش کرده حرص و آرز
باده غفلت ریوده از سرت عقل و شعور
ساعتی کن ترک بازار پر از مکر جهان
چند هستی در پی آمال بی پایان جسور
عیش و نوش پی تزلزل اندر این دنیا مجوی
اینجهان دارغورور است آن جهان دارسورور
ساعتی از صحبت یاران دنیا درگذر
کن بیاد آخرت یکدم بقبرستان عبور
از سر اخلاص اخلاصی و الحمدی بخوان
شاد کن از خود روان روشن اهل قبور
چشم دل را باز کن بنگر ز اثبلاء بشر
پیرو بر نامرد و زن افتاده اندر قعر گور
پیرو مردان زمین گیر و زنان گوژ پشت
سرو بالا نو خطان و دختران همچو حور
بچه‌های شیر خوار و مادران شی‌رده
کودکان ناتوان و مرده‌های گیو زور
شهریاران جهانگیر و رعایای ضعیف
پهلوانان دلیر و خسته‌گان لال و کور

راد مردان حکیم و ابلهان بی هنر
 رهنمایان فقیه و رهزنان بی شعور
 کارمندان امین و دزدهای حیل‌گر
 صلحجویان سلیم و جنگجویان شرور
 جمله زیر خاک پنهان گشته خاموش از صدا
 نه هوس اندر دل و نه در سر خشکیده شور
 دست از هر جا بریده پای از جای لنگ
 نه رزی دیگر بکار آید نه دیگر مانده روز
 استخوانها خاک گشته خاکها رفته بیاد
 جنب و جوشی نیست از آنها دگر تا نفح صور
 کرم شد ماهیچه هر زورمند زور گوی
 گشته پراز خاک مغز کل مختال فجور
 نیست مکرری بهر هرا بلیس و شیطان مرید
 نیست راهی از برای کل خوان کفور
 نه دگر عشقی بمهرویان و نه میلی به می
 نه خیال گلشن و نه فکر تالار بلور
 نه دگر آب جوی باشد که بد مستی کنند
 آن تبه کاران که دایم بودندشان فسق و فجور
 نه دگر مرغ سمائی نه آب جوجای
 نه دگر حلوای شیرین هست و نه بادام شور
 بلکه در آنجا غذای روح می‌آید بکار
 علم و عقل و حکمت و توفیق حق باشد ضرور

هر که تن پرورد اینجا با غذاهای لذیذ
 حاصلش در قبر میگردد نصیب مار و مور
 زنده جاوید باشد آنکه از بهر خدا
 هر چه غیر از حق بود از آن شود تاحشردور
 آنچه باشد توشه راه از لحد تا روز حشر
 هست تقوی فائق الله ای خردمند فکور
 پند نیکو میدهی حیرانیا خود پند گیر
 واعظ نا متغط رسوا شود یوم نشور
 ای که گوئی شیعه خاص حسینم چون حسین
 بایدت با استقامت بود فعال و صبور
 پیروی در راه دین باید نمود از آن جناب
 آنکه از هستی گذشت اندر ره حی غفور
 اکبر و اصغر فدای راه دین کرد از وفا
 غرق خون گشتند یاران عزتزش در حضـور
 دید داغ آن برادرهای با صدق و صفا
 ویژه عباس علمدار فداکار غیور
 قاسمش را سینه شد پا مال ستم ابها
 آنکه از بهر شهادت داشت اندر مغز شور
 عاقبت آنشاه در راه خدا از جان گذشت
 سربه نی رفت و تنش پا مال از سم ستور
 اهل بیت مستمندش در کمند غم اسیر
 سید سجاد در زنجیر اعدای شرور

خواهرانش اشگریزان با صدای وای وای
دخترانش موپیشان با نوای واثبور
هست در دل آتش غم شیعیان را شعله ور
تا کند آن مهدی موعود در عالم ظهور

صورت و سیرت

ایکه هستی پی آراستن چهره و سر
ایکه هستی پی پیراستن جامه ببر
صورت ظاهر خود را چه مرتب کردی
میکنی باز در آئینه بتحقیق نظر
صورتت را چه دهی جلو بنزد مردم
سیرتت نیز بیارای بنزد ااور
صورت ظاهر آراسته نیک است ولی
سیرت پاک یقین هست ز صورت بهتر
همچنانیکه در آئینه بصورت نگری
سیرت خویش در آئینه انصاف نگر
پاک کن سینه ز حرص و حسد و کینه و آزار
نخوت و کبر و هوا و هوس انداز ز سر
ظاهر و باطن خود را همه یکرنگ نمای
هرچه گوئی بعمل آرا از آن نیکوتر
هرچه در پرده کنی جرم و جنایت هشدار
پردها ت پاره شود هست براهت کیفر

ايكه عالم بزيان ليك بدل نادانسی
 سعی کن تا دلت آگاه شود چون برود
 علم را مایه تزویر مکن حیف بود
 راه حق گیر که حق است تو را فتح و ظفر
 راه تلیس چو ابلیس میو ای عالم
 که بجز لعنت و نفرین نبود تا محشر
 دام تزویر منه در همه جا بهر عوام
 دست قدرت بنهد در ره تو دام خطر
 خدمت خلق نما بهر خدا مردانه
 چون زنان چند شوی لوس بنزد شوهر
 حرف مردانه بزن راست بگو خدعه مکن
 خدعه و مکر همیشه ندهد سود و ثمر
 عالم ار راه کند گج همه بیراهه روند
 جاهل از کج برود يك تنه افتد بخطر
 عالم بی عمل حيله گر بی ایمان
 نیست جز مایه آشوب و بلا و فتنه و شر
 خود ز تزویر و ریا پاک نما حیرانی
 غم مخور ز آنکه چرا نیست تو را فضل و هنر
 اینقدر هست تو را علم خدا هست و معاد
 نيك و بد را همه فرموده بما پیغمبر ص
 آن خدا عادل و در روز معاد است حساب
 جانشینان بنی مهدی ما تا حیدر

هست پنهان چه ولی چاره ما تقلید است
ز آیه الله خمینی و فقیهان دگر

حاجی

حاجی بره کعبه همی رفت و گدائی
میگفت بنده حق مرا هست خدائی
از خانه چه میجوئی با خانه خدا باش
هر خانه یقین دارد يك خانه خدائی
مرهم بدل ریش یتیمی بنه از لطف
بنمای بدرویش ستمدیده عطائی
زان پیش که ما بین صفا مروه کنی سعی
با اهل دلی خوش کن و بنمای صفائی
زین خلق که در بدرقه آیند چه سودی
کن بدرقه راه زییچاره دعائی
افسوس که آه من مسکین بتو خود بین
چون باد که بر سنگ خورد هست صدائی
با این سر پر کبر و غروری که تو داری
ترسم نرسی عاقبت الامر بجائی
يك عمر بی مال پر از شبهه دوییدی
اکنون سفر کعبه کنی وه چه ریائی
صد کعبه دل از تو خراب است مبادا
از کعبه گل دیدن خود را بستائی

آن سان که خدا گفته در این راه قدم نه
 شاید که بخورشید سرفخر بسائی
 هستند بسی مرد خدا ترس در این راه
 شایسته مدحند و سزاوار ثنائی
 حیرانی پر شور مگو جز سخن حق
 توهین اگر قصد بود بی سروپائی

صورت ظاهر را نباید ملاک خوبی و بدی دانست .
 خدا آفریده ز جنس بشر
 بانواع و اقسام لون و گهر
 سیاه و سفیدی و زردی و سرخ
 که هم فرق دارند با یکدیگر
 یکی سبزه روی و یکی گندمی
 یکی چون عقیق یکی همچو زر
 یکی تیره رویش چو قیر سیاه
 یکی از بها همچو قرص قمر
 نه تنها بود رنگشان مختلف
 بیک قدر ندارند بالا و بر
 یکی چون صنوبر سرافراشته
 یکی را رسد سرور و تا کمر
 یکی همچو سرو و یکی گاو پشت
 یکی لاغر اندام و فربه دگر

بحسن و جاهت بزشتی روی
 یکی دلبر آمد یکی زهره بر
 یکی را بود بوی مطبوع طبع
 یکی را زیو قیل این المفر
 بالفاظ و اصوات هم مختلف
 یکی خوش صدا و یکی منجزر
 یکی دلنواز و یکی دلخراش
 یکی همچو بلبل یکی همچو خر
 باخلاق و کردار هم مختلف
 یکی با خلوص و یکی حيله گر
 یکی خیرخواه و یکی بد سكال
 یکی سودمند و یکی بی ثمر
 یکی پاك سیرت شد و پاك دین
 یکی زشت آئین شد و بد گهر
 ز صدق و صفا و ز کبر و غرور
 یکی از ملك به يك از خربتر
 یکی شد حسین و یکی شد یزید
 یکی خیر محض و یکی اصل شر
 گه آزمایش بدشت بلا
 یکی چون حبیب و یکی چون عمر
 یکی همچو عباس حامی دین
 یکی همچو شمر لعین قد کفر

یکی پرچم دین برافراشته
 یکی دامن کین زده بر کمر
 هرآنکو بود زیرک و هوشمند
 بظاهر نباید نماید نظر
 برنگ و بشگل و به اندام نیست
 کسی نزد درگاه حق معتبر
 هرآنکس که تقوای او بیشتر
 بنزد خدا هست محبوب تر
 پس ایدوست هرکس بود زشت روی
 بزشتی مکن در رخ او نظر
 بزشتی و زیبائی و رنگ روی
 گمان بد خوب در کس مبر
 بسا مردم زشت روی سیاه
 که روشن ضمیرند و صاحب نظر
 چو لقمان که زشت و سیه چرده بود
 ولی حکمت و علم بود و هنر
 سزاوار مدح و ثنا آنکس است
 که نفعش فراوان بد و ن ضرر
 خوش آنکس که بهر رضای خدا
 پی خدمت خلق شد کارگر
 هم از طاعت او رضا کردگار
 هم از خدمتش بندگان بهرور

چه خوش گفت حیرانی نیک رأی
 که خیر از خداوند و از ماست سر
 بود خیر هر فرد در اعتدال
 عدالت بود مانع هر خطو
 تعادل چه از دست بیرون رود
 بجز شر مکن آرزوی دگر
 عدالت ز دین محمد ص بجوی
 به میزان باب شُبَّان و شُبَّان
 بمیزان عقل و ترازوی دین
 خود و دیگران را بسنج ای پسر
 ز بیدانش و بیخرد الفرار
 ز معزور و بیدین همی الحذر
 در توصیف قرآن کریم و ذم کسانی که قرآن را سبک می‌شمارند :
 رهنمای اهل ایمان است قرآن کریم
 نامه فرمان یزدان است قرآن کریم
 رحمت و لطف است و احسان است قرآن کریم
 حاکم عدل است و فرقان است قرآن کریم
 مصلح کلّ بشر احکام قرآن است و بس
 این کتاب آسمانی کامد از حقّ غفور
 ز امر حق شد ناسخ تورات و انجیل و زبور
 قلب هر خواننده اش را آیت الله نور
 کرده چون قلب کلیم از نور حق در کوه طور

حق و باطل را یقین این نسخه فرقان است و بس
 مقتدا و پیشوای ماست قرآن مبین
 نه کتابی دیگر آید از سماء سوی زمین
 نه پذیرفته است دینهاییکه بوده پیش از این
 چون محمد را خدا فرموده ختم المرسلین
 دین او هم ناسخ کلیّه ادیان است و بس
 رهنمای خلق بعد از خاتم پیغمبران
 هست قرآن کریم و اهل بیتش در جهان
 از علی تا حضرت مهدی امام این زمان
 جمله با قرآن حق باشند دائم توأمان
 چون حدیث واضح تَقْلِیْن برهان است و بس
 خواندن قرآن نه تنها موجب اصلاح ماست
 بل عمل کردن با حکامش صلاح کار ماست
 در جهان احکام قرآن مایه صلح و صفاست
 جز قوانینی که از قرآن بود دیگر خطاست
 مجری احکام قرآن نیز سلطان است و بس
 آنکه هرگز نیستش یاد خدای لم یزل
 بستن قرآن ببازویش چه باشد فی المثل
 خواندن قرآن بصوت خوب بی حسن عمل
 نیست منظور خداوند جهان عز و جل
 خواندن از بهر عمل از روی ایمان است و بس
 چون قرائت میشود آیات حق در محفلی
 هر کسی را بر زمان جاری است حرف مهملی

گر بود اندر میان انجمن صاحب‌دلی
 غیر خون دل برای او نباشد حاصلی
 مقصد بعضی در آنجا جای و قلیان است و بس
 از برای میمنت در خانه قرآن داشتن
 لیک مال مردمان در هر اطاق انباشتن
 یا که قرآن خواندن و بر روی سر بگذاشتن
 لیک تخم کینه هم کیش در دل کاشتن
 این طریق حيله گر یا شخص نادان است و بس
 نوعروسی را که بیرون میرود همچون چهود
 بر سرش قرآن گرفتن چیست ای‌مرد عنود
 مرد‌های را که عمل بر حکم این قرآن نبود
 خواندن قرآن سر قبر تبه‌کارش چه سود
 خواندن قرآن کنار راه خسران است و بس
 خواندن قرآن کنار راه‌ها عادی شده
 بهر کور کور دل اسباب شیادی شده
 آن یکی را راه دخل از راه استادی شده
 دیگری را در عزا سرمایه شادی شده
 جای این غمها دل ارباب عرفان است و بس
 حق و باطل در هم است امروز چشم دل کجا است
 ره شناسان حقیقت را زمان ابتلاست
 عاشقان کوی حق را وادی کربلا است
 در کف شمرو سنانها تیرها و نیزه‌ها است
 راحت اندر بذل جان در راه جانان است و بس

درد بسیار است خیرانی طیب از ما نهان
آنکه در راهش شب و روز است چشم شیعیان
شاه عادل دکتر حاذق طیب جسم و جان
مظهر الطاف حق مهدی امام این زمان
دردهای بیدوارا اوست درمان است و بس

گرفشی به پیشگاه مادر

ای مادر فرخنده والا گهر من
ای سایه طوبای قدت تاج سر من
احسان تو پرورده مرا از نظر لطف
هستی تو مربی من و اهربار من
از شیر جان شیرسانی بلب من
بیدار نشستی شب تاریک بر من
گهواره تکان داده تو با زمزمه عشق
تا خواب فرو رفته بنچشان تو بر من
بوده است همی دامن لطف تو مرا جای
تا شد سپری عهد و زمان صغر من
بودی تو همی در پی پوشاک و خوراکم
محتاج تو هم عهد صغر هم کی بر من
رنجی که کشیدی تو شب و روز پی من
یک بیستمش را نکشیده پدر من
با آنکه پدر هست مرا مایه هستی
هرگز ننموده است چو تو خشک و تر من

هرچند پدرگاه زده بوسه برویم
 کی همچو تو بر سینه نهاد ما ست سرمن
 تا نزد توام دامن مهر تو مرا جای
 چون دور شوم دست رعایت سپرمن
 یار است دعای تو مرا وقت جدائی
 هم در حضرم یاری و هم در سفرمن
 گردور شوم مدتی از محضر پاکت
 هرگز نشود عکس تو دور از نظرمن
 گرجان به نثار تو کنم هست سزاوار
 چون از تو بود جان و تن و زیب و فرمن
 زیر قدمت هست نهان جنت اعلا
 فرمود چنین حضرت پیغامبرمن
 بعد از پدر و مادر محبوب عزیزم
 استاد بود مایه فضل و هنرمن
 چون امر خدا امر بنی امراءمه
 واجب شده امر تو و امر پدرمن
 حیرانی دل زنده همی گفت خدایا
 بخشا پدر و مادر نیکو اثرمن
 کن شامل آنها ز کرم رحمت خود را
 چون رحم نمودند بحال صغرمن

تمام شد اشعار دیوان حیرانی

دهم تیر ماه ۱۳۵۹ اسلام آباد غروب

آه از روز سیاه دهم تیر که تیر
خورد بر پیکر فوجی ز جوانان دیر
زان زد و خورد که پیش آمد در راه
بر ظك رفت بسی نعره یا حق یا مو
چه جوانان رشیدی ز وطن شد کشته
چه بدنهای عزیزی که بخون آغشته
بیست تن زیده جوانان دلیر میهن
جان سپردند دران وادی پر خوف و محن
سه حسن گشت شهید ره دین با هم یار
رضائی و کریمی و جوانمرد افشار
زاد خوش کشته شد و باقری و صیادی
با مرادی و علی اکبر رحمان بادی
حسنوند و سه جوانمرد دلیر اصحابی
همه قربانی دینند اگر دریابی
شیردل مرد مجاهد چو جوانمرد بیات
مادر دهر نژاید دگری راهیبات
نعمت الله کریمی و شریفی بهمن
نیز مولودی گلگونه بخون پیراهن
دلنواز آنکه شهید است و سعید است بنام
پور حیدر علی و طشتك و خوشنود تمام

روحشان شاد که در راه خدا جان دادند
 چون شهیدان دگر از غم و درد آزادند
 زین مصیبت که رسیده است به اسلام آباد
 بر فلک می‌رود از سینه مردم فریاد
 آه از دست جنایتگر سگدام یزید
 آن لعینی که بود قبله او کاخ سفید
 دستیاران پلیدش همه خوگان و سگان
 همچو شاپور و اویسی و دگر پالیزبان
 جافدم دارتبه کار و پلید از هادی
 که دگر کار ندارند بجز خوانخواری
 اشرف پهلوی آن قحبه گردی عنود
 که جوانان وطن را به کثافت آلود
 اردشیر آنکه بروح پدرش لعنت باد
 آنکه ناموس وطن رفت ز دستش برباد
 عالم دیو صفت ضد وطن ضد الدین
 نیز قاسم و مزدور هم آهنگ بگین
 یارب این دد صفتان را بهلاکت برسان
 آتش دوزخ قهار بها بچشان
 فتح و فیروزی و نصرت بمسلمان ده
 قدرت و همت پیکار دوصد چندان ده
 رهبر نهضت ما قائد ما روح الله
 در پناه کرم‌ت حفظ نما یا الله

بگذر از جرم و گناهان من حیرانی
 آنچه رفت است زیاد من و تو میدانی
 بمناسبت رفع خطر از دکتر سید ابوالحسن بنی صدر حَاشَیْ مَا فِیْهِ این قصیده در
 شکرو سپاس خالق مَنّان ذوالجلال بِأَمْرِیْ حَیْثُ بَعْدَ تَعَارُفِیْ کند
 آن خیال بق یگانه بی شبه و بی مثال
 کز رحمتش دریغ ندارد ز بندگان
 آن بندگان مخلص بی غش خوش خصال
 چندین بلیّه از سرایران و ملتش
 رد کرد آن خدای توانای لایزال
 این بار در سقوط هلی کوپتر کذا
 رفع خطر ز کشور ما کردی بی سؤال
 عمر دوباره داد به دکتر ابوالحسن
 از یک چنین مخاطره در رفت بی ملال
 شکر خدا ریاست جمهور محترم
 با هم‌رهان سلامت و خرسند و بی ملال
 طیاره را شکست پروبال از سقوط
 آنها ز راه شوق گشودند پروبال
 آنها که بیخبر ز خدایند بنگرند
 این وقعه‌ای که هست در افکارشان محال
 کار خدا خلاف طبیعت بود گهی
 شاید بخویش آید دهری بد سگال
 گاهی کند ز آتش نمر و گلستان
 آتش شود بقدرت او چشمه زلال

نمرود را که کوس خدائی همی نواخت
 يك پشه ضعيف شدش باعث زوال
 گاهی برای فیل سواران ابرهه
 با سنگریزه کرده ابابیل را و بال
 گاهی به پهن دشت طبس ریگ قهر او
 طیاره‌های ئوطئمر را کند ذغال
 گاهی برای کشف مهمات مفسدین
 مأمور میکند سگشان را بسوی چال
 آیا زیاد رفته هیاهوی پهلوی
 شد تخت و بخت و تاج گرانمایه پایمال
 این ملت ضعيف بيك بانگ بس قوی
 حق را بجای ضد بشرداد انتقال
 با يك صدای محکم تکییر مرد و زن
 رفتند تا رسیده بسر منزل کمال
 فریاد رعب آور تکییر روز و شب
 انداخت توپ و تانگ عدورا ز قیل و قال
 حیرانیا بمردم گمراه بی خرد
 سودی نمیدهد ز تو این آتشین مقال
 افسوس کاین ریاست جمهوری دورو
 چون بختیار بود فریبا و بدسکال
 در مکتب الهی و قرآن رفوزه شد
 نمرات صفر داده شدش نزد هر سؤال

حکم قصاص را که ضروری دین بود
 رد کرد با وقاحت و بی شرمی مقابل
 این مغزهای پر شده ز افکار غریبان
 اسلام واقعی نه پذیرفته تا بحال
 در آن سقوط گر که خدا داده مهلتش
 شاید که خواسته برهد بلکه از ضلال
 اما چه دید حق که هدایت پذیر نیست
 افشا نمود باطن او را ز قیل و قال
 بالفظ خویش کفر درونش عیان نمود
 رویش سیاه گشت سیه تر از هم ذغال

بمناسبت بمباران اسلام آباد غرب آخر شهریور ماه ۱۳۵۹

یارب امروز مرا یاد گلستان افتاد
 گلستانی که پریشان شد و ویران افتاد
 تند بادی که زکین ریشه گل را برکند
 ریشه و ساق و گل غنچه خندان افتاد
 بلبل از لانه ویران شده پرواز نمود
 گل پریر شده در ساحت بستان افتاد
 از گلستان بهشتی چه گلی پریر شد
 غنچه هایش بزمین خورد و پریشان افتاد
 نور چشمان بهشتی تلاشی از هم
 نوه شیر خورش دور ز پستان افتاد

مهدی ناز و محمد گل گلزار رسول
غرق خون مرد و وهم از نفس احسان افتاد
جده و مادرشان غرق بخون همچو سعید
تازه داماد عزیزی که زایمان افتاد

هفت تن ز اهل بهشتی همه گشتند شهید
آتش قهر خدا باد به صدام یزید
باز مزدور عراقی ز ره کین و عناد
حمله بر کشور ما برد ز راه بغداد
باز در آخر شهر یور پنجاه و نهم
سوخت در آتش کین مردم اسلام آباد
مسجد و منبر و مخراب بهم کوفته شد
اینچنین ظلم نکرده است بعالم شاداد
سقف تالار که با نام ولی عصر است
ریخت بر روی زمین کوفته شد تا بنیاد
ساکنین حرم پاک بهشتی آنجا
زیر آوار همه کشته شدند از بیاداد
آه از کینه دیرینه صدام یزید
آتش اندر حرم پاک حسینی افتاد
نه همین بلکه چهل خانه ز بنیاد خراب
خانه های دگری رو بخرابی بنهاد

کشته گشتند دو صد پیرو جوان بلکه مزید
آتش قهر خدا باد به صدام یزید

حزب بعثی نبود در دلشان بیم عذاب
گوئیا باورشان نیست بدل روز حساب
نیست صدام ستمگر بخدایش ایمان
گشته واضح نکند پیروی از هیچ کتاب
آه از این فتنه که افتاد در اسلام آباد
چند جا را کد طیاره بماند پرتاب
لرزه افتاد در این شهر بقلب زن و مرد
خانمها گشت در این فاجعه از ریشه خراب
برق بیداد عدو زبیدل شهر آتش
دل هر سنگدلی میشود از غصه کباب
زیر آوار فرو رفت بسی خورد و کلان
زن و مرد و پسر و دختر در سنّ شباب
چه بسا مادر نوزاد گرفته در بر
چه بسا کودک افسرده در مهد بخواب

کشته گشتند زن و بچه مظلوم مجید
آتش قهر خدا باد به صدام یزید

از هزاران یکی این فاجعه در ایران است
کشتن پیرو جوان مذهب جباران است

آتش افروختن از موشك اندر ده و شهر
راكه انداختن اندر بر بیماران است
بر سر پیر و جوان كودك در مهد بخواب
ناگهان در دل شب كردن بمباران است

بلی این رسم ستمکاری صدام بود
كه خود او چاكردگاه جهانخواران است
كرد ویران ز ستم كشور ایران و عراق
مقصدش سود جهانخواره تبه كاران است
سعی او تفرقه در وحدت اسلام عزیز
این هم از سابقه حيله خواندواران است
عرب و كرد و عجم ترك و بلوچ و افغان
دور كردن ز هم این شیوه غداران است

این سیه دل كه بود قبله او كاخ سفید
آتش قهر خدا باد به صدام یزید

هزچه صدام كند كشور ما پیروز است
چونكه بر ملت ما رهبر ما دلسوز است
قائد و رهبر ما حامی قرآن مجید
همچو پیغمبر اسلام حكم آموز است
سخنانش همه پر سوز چو فرمان علی
از جگر خیزد و حقا چقدر دلدوز است

سر بفرمان خمینی همه داریم ز جان
 زین سبب حالت امروز به از دیروز است
 آرتش کشور و ژاندارمری و خلق بسیج
 پاسداران همه جوشان چو هوا نیروز است
 چونکه ما دست بهم داده هم آهنگ شدیم
 روز پیروزی ما در همه جا امروز است
 لیک صدام ستمکار که مغلوب شده
 نزد کفار جهان خواره پی در پیروز است

دل حیرانی از این فتنه و آشوب طپید
 آتش قهر خدا باد به صدام یزید

بهشتی - حجت الاسلام حاج سید علی بهشتی بروجردی امام جماعت مسجد قمرینی
 هاشم که خراب شده از بمباران

بمناسبت بمباران مدارس کرمانشاهان ۲۴ مهر ۵۹

ای کودکان خفته بخون در دیار ما
 خالی است جای پاک شما در کنار ما
 ای نوسادهای دبستان احمدی
 ای شمعهای روشن شبهای تار ما
 ای غنچههای گلشن دین محمدی
 ای مایههای مکتب پرافتخار ما

ای نونهالهای گلستان جعفری
 ای میوههای نورس فصل بهار ما
 ای دست‌پا شکسته جوانان غرق خون
 فرهنگیان با هنر خوش نگار ما
 دانش‌پژوه مدرسه حکمت و ادب
 بنیان‌گذار مملکت دین مدار ما
 در مکتب جدید ز اسلام واقعی
 سرمایه امید دل بیقرار ما
 ای شمعهای روشن فرهنگ مردمی
 روشندان با خرد نیک کار ما
 ای نوگلان پرپر باد خزان ظلم
 چون لاله خون نموده دل داغدار ما
 مرآت ذات پاک علی اکبر حسین
 قربانیان قاسم والا تبار ما
 تا انتقامتان نستانیم از عدو
 تکبیر و مرده باد عدو بس شعار ما
 ای نور چشمهای عزیز گرانبها
 شد جانتان برای تکامل نثار ما
 قربانیان راه خدا در منای عشق
 شد از شما مطاف خلاق دیار ما
 قربانگه عظیم شد و عرصه منی
 کرمانشهان نامور نامدار ما

قربانیان مکتّه بود گاو و گوسفند
 قربانیان ماست جوانان پسر ما
 شد کربلای غرق بخون از جفای شمر
 هر کوی و گوجه برزن و شهر و دیار ما
 بس نوجوان شهید شد از ظلم مشرکین
 بس کشته شد ز جور عدو شیرخوار ما
 پیرو جوان و مرد و زن و طفل بی گناه
 شد کشته دزبلا د و ده و کومار ما
 از ظلم و جور و کینه صدام و لشگرش
 بس لطمه خورد کشور با اعتبار ما
 از نسلهای شمر و سنان لشگریزید
 جز این ستم نبود دگر انتظار ما
 در این عزای عام در این شهر پر خروش
 حیرانی است نوحه گرو سوگوار ما

چکامه درود

شد عیان در غرب کشور پرچم رنگین کمان
 از نثار خون جانبازان حق آزاد مگان
 کوه گلگون شد ز خون در دشت جوی خون روان
 رودی از خون شهیدان رفت از ما ارمغان

سوی خاک کربلا بر خون مظلومان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

رودی از خون شهیدان رفت تا شطرات
آن فراقی کز دم مظلوم رنگش گشته مات
کربلا را تازه کردند این شهیدان با ثبات
در دو عالم رهنمون گشتند در راه نجات

بر فرات و کربلا میدان جانبازان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

آه کز خونهای جند الله گلگون گشت خاک
گوش جان را باز کن بشنوز حنجرهای چاک
نالۀ الله یارب نیست معبودی سواک
به از آن ابدان طیب چهره‌های تابناک
بر بدنهای شهیدان بخون غلطان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

باز با خون شهیدان میشود بر روی ما
راه پر مجد و سعادت راه شهر کربلا
کوفه و شهر نجف هم کاظمین سامرا
فتح میکرد بدست لشگر ایران ما

بر مزار آن امامان مسلمانان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

بر سلحشوران گیلانغرب و سومار و ذهاب
بر جوانمردان دالاهو سپاه انقلاب
کز پی سرکوبی دشمن نمودندی شتاب
از شهادت در ره اسلام گشته کامیاب
بر همه این راد مردان سلحشوران درود
بر خمینی رهبر اسلامی درود

گلهر و استان ایلامند در حال قیام
از سپاهی و بسیج و هم ز ژاندارم و نظام
در فضا دارد هوا نیروز سعی و اهتمام
جمله در فرمان اسلامند و قرآن و امام
بر همه این پیروان مخلص قرآن درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

بر جوانمردان پر شور دلیر پر شکوه
از لرستان دهلران و پیشکوه و پشتکوه
کز دلیرهای آنها دشمن آمد درستکوه
همچو باران تیرها خمپاره‌ها آنها چوکوه

هم بر آنها هم بخلق میمک و مهران درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

مردم سر دشت و نو سود و مریوان غیور
هم مسلمان پاوه هم مهاباد جسور
در نبرد لشگر صدام مزدور شـرور
گاه در جنگ ستون پنجمین بی شعـور
بر سلحشوران مرز و بوم کردستان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

فتنه‌ای صدام دون افکند در غرب و جنوب
در مقابل قد علم کردند جانبازان چه خوب
گر چه بس نجم درخشان کرد از ایران غروب
لیک از نور شهادت میشود روشن قلوب
بر همه مردان سوسنگرد و خونین شهر و آبادان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

جنگ امریکا و ایران است یعنی کفر و دین
آلت دستند این صدام او سادات و بگین
عاقبت اسلام پیروز است بر این مشرکین
گر چه بس کشتند از مردان خوزستان زمین

بر عربهای دلیر مرز خوزستان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

گرچه بس در خون طپان از لشگر اسلام شد
لیک دشمن از خیال خام خود ناکام شد
روی امریکا سیه در نزد خاص و عام شد
لعن نفرین خدا و خلق بر صدام شد
لیک بر ایرانیان فحل با ایمان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

بر همه آنها کز اول طرح نهضت ریختند
جمله بردامان روح الله در آویختند
رشته‌های حيله كفّار را بگسیختند
بر سربلگانگان خاك مذلت بیختند
بر قم و تبریز و اصفهان هم کاشان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

بر مبارك تربت اول شهید اصفهان
آیه الله مجاهد سرپرست بیگسان
هیئت روشندان را بود نور دیدمگان
شمس آبادی که بد مرموز مرگش ناگهان

بر روان آن شهید و آن منرا رستان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

بر گل پرپر کریم نورس حاج صادقی
بر دگر همزمهایش مؤمنان ستقی

کز فداکاری خود دارند درس عاشقی
داده بر جمهوری اسلامی ما رونقی
بر تمام آن فداکاران اصفاهان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

بر تمام مردم شیراز و جهرم کازرون و بهبهان
مشهد و گیلان و رشت و شهرهای ترکمان

بر بلوچستان و کرمان خلق یزد و اردکان
بر ری و طهران قزوین ساوه و گلپایگان
بر نجف باد و خمین خلق اکباتان درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

بر نهاوند و بروجرد و درود و شهرکرد
سر بستان کرمانشاه جانبازان گورد

شهر ایلام توابع را که باید نام ببرد
کی توانم شهرهای دیگر ایران شمرد

بر تمام مردم رزمنده ایـــــران درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

هست حیرانی ثنا خوان شهیدان گاه گاه
لشکر اسلام را گوید دعا با سوز و آه
نیست ما را غیر درگاه خدا دیگر پناه
از گناه خویش هستم بر در او عذر خواه
بر مددکاران پشت جبهه سیاران درود
بر خمینی رهبر اسلامی ایران درود

دروصف خلبان شهید ستوان یکم جمال مظفری سنقری

ای آنکه نام نیک تو در دفتر خدا است
اندر ردیف نام درخشان انبیاء است
حق در کلام خود شهدا را ستوده است
طوبی لکم مقام شما آرزوی ما است
باشد شهید زنده و مرزوق نزد حق
زین رو خطاب من بتو چون زنده ای رواست
ستوان یکم شهید جمال مظفری
نامت نکو و شهرت نیکت بسی بجاست
نامت جمال بود و جمالت چه دلفریب
صورت جمیل و سیرت پاکت چه با صفا است

قد رسا و صورت زیبا و خلق خوش
 عکس تو در دل است هنوز و چه دلریا است
 به به که بود شهرت نیکست مظفری
 فتح و ظفر که بود تو را خوب برملا است
 اندر فضا همیشه پیروزا بودهای
 دیدی چه دشمن متجاوز بمرزها است
 از رعد و برق حمله تو در فضای کفر
 گوئیا هنوز زلزله در قلب اشقیایا است
 بودی همیشه بر سر کفار چون عقاب
 دشمن ز خوف همچو کبوتر در انزوا است
 بودی فضا نورد بمعراج قرب حق
 اینک رسیدهای بمقامی که انتها است
 گر جسم پرز خون تو در خاک شد نهان
 روح گرفت اوج که در عرش کبریا است
 این شاهراه عشق که رفتی تو ای جوان
 راه حسین رهبر عشاق کربلا است
 این راه را دوباره خمینی بمانمود
 او نایب امام زمان رهنمای ما است
 راه تو را همیشه بباید ادامه داد
 تا خون عشق در رگ و تا جان بجسم ما است
 ای پاکدل جمال تو بودی چه با کمال
 بیگانه از تو راضی و خوشنود اقربا است

صد شکر مادر غم هجرت ندید و رفت
 اکنون پدر بداغ فراق تو مبتلا است
 پشت برادران و عموزاده و عمو
 بشکست در فراق تو بل هر که آشنا است
 بل این مصیبتی است که بر مسلمین رسید
 هر کس شنید داخل این محفل عزا است
 حیرانی از مصیبت تو دل شکسته است
 جز صبر چاره نیست مصیبت هزارها است
 از بهر فتح لشکر اسلام در جهان
 دستش بلند بر الله با دعا است
 خواهد زوال دولت صدام حامیش
 با هر که از جنایت صدامیان رضا است
 خواهد دوام عمر خمینی امام را
 آن رهبری که راهرو خط انبیا است

اشعار زیر را عموی خلبان شهید مظفری بعنوان تقدیر از

حیرانی سروده است

گر چه در این درد و حسرت سوخته جانیم ما
 گر چه با یاد شهیدان زار و پژمانیم ما
 گر چه در هجر جوانی چون جمال نازنین
 دردمند و دل غمین و اشگریزانیم ما
 گر چه محزونیم و نالانیم از داغ جمال
 لیك از لطف شما مرهون احسانیم ما

شعر حیرانی فاضل بهر مادرمان بود
 خوب از این زخم دل محتاج درمانیم ما
 در مقام طبع عالی و صفات پاک او
 هست تحسین و تشکر بلکه حیرانیم ما
 گر چه خورد و خواب از داغ او اندک بود
 لیک از درگاه حق امیدوارانیم ما
 بهر صبر و استقامت زین عزای جانگداز
 دست حاجت بردعا در پیش یزدانیم ما
 هم پدر هم این عموها هم برادرها همه
 در فراق و سوز هجران غمگسارانیم ما
 از خدا خواهیم حیرانی نباشد دل غمین
 خواستار عزتش از ربّ منّانیم ما

زبان حال مرحوم مرشد حاجی لبافیان

ای رفیقان وفادار ای محبّان عزیز
 کز برای دوریم باشید اکنون اشگریز
 منکه مداح علی و آل بودم صبح و شام
 هست امیدم که رحم آرند بر روح مدام
 حاجی لبافیانم در لباس ذاکرین
 راهی راه خدایم با ولای شاهدین
 جز انصار محمد بودم با شور و شین
 شیعه آل علی و ذاکر بنم حسین

حاجی لبافیانم مرشد این هیئتم
 ذاکر سلطان دین خم شد در این ره قائم
 من بدنی آدم با عشق آل و مصطفی
 با همان عشق و محبت روح من شد بر سما
 ای رفیقان گر چه جسم شد از این هیئت جدا
 روح من حاضر بود هر آن در جمع شما
 آرزویم بود تا خدمت نمایم بیش از این
 اندر این هیئت که باشم نوکر این ذاکرین
 در حیاتم چون نشد ممکن وداع دوستان
 روح من گوید خدا حافظ که رستم زین جهان
 خواهش از دوستان این است کز بهر خدا
 مغفرت خواهند بهرم از خدا وقت دعا
 منکه بودم ذاکر دلسوز شاه کربلا
 یاد من باشید مخصوصا در ایام عزرا
 روح من در آسمان و جسم من اندر لحد
 از نفوس پاکتان هر آن میجوید مدد
 از خدا خواهم من از بهر شما صدق و صفا
 از برای پیروی راه آل مصطفی
 از شما خواهم که با سعی زیاد و اهتمام
 دائما باشید در خط خمینی امام
 بود حیرانی رفیق مشفق من سالها
 میکند البته بعد از مردنم بر من دعا

در میان خاندانمان نیز پیوندی نکو است
زین سبب گویم که فرزندان من فرزند اوست

حماسه رزم جویان

ما جوانا فحل ایرانیم	چون نیاکان خود دلیرانیم
ما برای دفاع از کشور	قهرمانان نامدارانیم
حامی عدل و داد و احسانیم	ما حتی ظلم و جور دورانیم
در نبرد عدوی خوانخواه	شعله ور جانگداز نیرانیم
چون نهنگیم در تلاطم بحر	در بیابان چو شوزه شیرانیم
در هوا همچو باز خونین چنگ	در کمینگاه صید پَرانیم
همچو کوهیم در برابر باد	همچو فولاد زیر بارانیم
از صدهای توپ و غرش تیر	نهراسیم و استوارانیم
نهراسیم از هجوم عدو	روبهان را چو شیر غرانیم

همه ژاندارمری و سربازان
پاسداریم مرز کشور را
ما بحول و بقوه الله
هر چه صدام و حامیش ریگان
هر چه آنها کنند حيله و مکر
ما همه پیروان قرآنیــــــــــــــــم
تا شهادت به پیش می‌تازیم
تا به پیروزی نهائیمان
تا خمینی است قائد ایران
همه در سایه امام زمان
گفت حیرانی این کلام متین

چون بسیجیم و پاسدارانیم
در میان نیزه‌هوشیارانیم
دشمنان را ز مرز می‌رانیم
خشت مالند ما چوبارانیم
مکر الله بر زبان رانیم
به نویدش امیدوارانیم
مرکب عشق را سوارانیم
در صف جبهه استوارانیم
در جهان ما بزرگوارانیم
نیک بختیم و کامکارانیم
ما همه اهل کاکایرانیم

ترك و گرد و بلوچ و فارس همه

عرب و غیره جمله یارانیم

مسلمین و مذاهّب دیگر

خاک خود را نگاهدارانیم

داغ جوان دیده در فصل بهار

شد فصل بهار و همه دلها خرم

الاّ دل من که هست خونین از غم

دشت و درو کوه است مفتح جوّارم

اماّ دل من خانه خرن و ماتم

دارم دل پر خون و دو چشم گریان

صحرا همه سبز است و چمن پر سنبل

بستان همه پر لاله گلستان پر گل

بر شاخ گل سرخ غزلخوان بلبل

دارد بوصول غنچه شور و غلغل

اماّ دل من گشته حزین از هجران

مردم همه شادند ز روز نوروز

در وجد و سرورند و نشاط و فیروز

اماّ چکنم من که سیه گشتم روز

از داغ عزیزی که جوان اسب^{کور}ت هنوز

دارم نفس سردی و قلبی سوزان

دارم دل پردرد و دو چشمی پر خون
 درد دل من هست ز اندازه فزون
 از درد فراق گشتم چون مجنون
 گله‌ها همه از زمین سرآورده برون
 آلا گل من که در زمین شد پنهان
 این حال من است ای خدای قیوم
 از داغ جوان شدم ز شادی محروم
 پیوسته حزینم و ملول و مهموم
 آیا چه گذشت بر حسین مظلوم
 آندم که علی بخاک و خون شد غلطان
 آمد بصدای ناله او شه دین
 تا نزد پسر دید فتاده بزمین
 با پیکر پاره پاره از حربه کین
 بیخود بزمین فتاد شه از سر زمین
 بگرفت سر جوان خود در دامان
 بگرفت سر علی بدامن از مهر
 بر سینه نهاد و باز نهاد به چهر
 گردید بهم قرینه چون آن مه و مهر
 بگرفت غبار روی خورشید سپهر
 تاریک شد از دود دل شاه جهان
 فرمود علی تورفتی از این عالم
 راحت شدی از هزاران دوه و الم

اما پدرت مانده گرفتار بغم
 کردند بها ز کینه بس جو و وستم
 این قوم لعین مفسد بی ایمان
 آخر زستم ببین چه آمد بـمـرم
 از دیدنت ای غرقیم خون بـمـرم
 گردیده جهان سیاه اندر نظـمـرم
 ای نور و دیده ای ستاره سحـرم
 دیر آمدی وزود برفتی ز جهان
 بعد از تو ز دنیا نبود خیر دگر
 از شاخ امید من بریدند ثـمـرم
 ای میوه دل روشنی دیده تر
 داغ تو مرا زده است آتش بجـگـرم
 با خون جگر جوی سرشک است روان
 از داغ علی دیده شه گریان شد
 از خیمه شاهدین بلند افغان شد
 حیرانی از این غصه و غم حیران شد
 یکخانه خزن کشور ایـران شد
 چون کشور شیعه نیست غیر از ایران

تضمین از غزل پروین اعتصامی

هر که با فطرت اسلام وفائی دارد
 در سراز عشق خداوند هوانی دارد
 چون خمینی بجهان راهنمایی دارد

هر که با پاکدلان صبح و مسائی دارد
دلش از پرتو اسرار صفائی دارد

ای بسا میش نما هست چو گرگی سفاک
بهر هر جرم و جنایت چو پلنگی چالاک
مال هر کس که تواند بر باید بی باک
زهد با نیست پاک است نه با جامه پاک
ای بس آلوده که پاکیزه ردائی دارد

ای بسا آنکه بتن جامه روحانی دوخت
لیک در باطن خود آتش بیداد افروخت
دین و علم و ادبش را بنز و سیم فروخت
شمع خندید بهر رزم و ازان معنی سوخت
خنده بیچاره ندانست که جائی دارد

حرف هر غربی و هر شرقی دشمن مشنو
از یهودان و نصاری و ز آزمَن مشنو
از خمینی بشنو ز احمق الکن مشنو
سوی بتخانه مرو پند بر همین مشنو
بت پرستی مکن این ملک خدائی دارد

مست و دیوانه شهوات که عاقل نشود

خلق را جاهل خود باخته کافل نشود

گر چو موسی نبود شعبده باطل نشود

هیزم سوخته شمع ره و منزل نشود

باید افروخت چراغی که ضیائی دارد

شرق و غربند پی صید نمودن بی تاب

در زمینند پلنگ و بهوا همچو عقاب

عجا دوستی و همدی گرگ و گلاب

گرگ نزدیک چراگاه و شبان رفته بخواب

بره دور از رمه و میل چرائی دارد

تا خمینی است شبان گله پریشان نرود

ثروت ماست ز ما جانب عدوان نرود

زیر بار دگری ملت ایران نرود

مور هرگز بسد ر قصر سلیمان نرود

تا که در لانه خود برگ و نوائی دارد

حربه تیز تو داری بکف مست مده
 مرد و مردانه بزی دست بهر پست مده
 خانه خویش به بیگانه تو در بست مده
 گهر وقت بدین خیره گی از دست مده
 آخر این در گرانمایه بهائی دارد

خرم آن تازه جوانیکه به تعظیم و سجود
 میرود جانب درگاه خداوند و دود
 یا که جان باخته در کشتن کفار عنود
 فرخ آن شاخک نورسته که در باغ وجود
 وقت رستن هوس نشو و نمائی دارد

حیف باشند کسی آگاه نباشد از دین
 یا که غافل شود از مردن و از روز پسین
 آه حیرانی بیچاره نباشی تو چنین
 صرف باطل نکند عمر گرامی پروین
 آنکه چون پیر خرد راهنمائی دارد

فیرو هوائی مظفر

ای مظفر هیئت نیرو هوائی دلیر
 در هوا همچون عقاب و در زمین غرنده شیر

راذ مردان سلحشور رشید کاردان
 با فتوت رزمجویان دلیر شیرگیر
 با بصیرت قهرمانان هوا پرواز ما
 قلبشان روشن زایمان دیده حق بین بصیر
 قدرت حق یارتان و حفظ کشور کارتان
 مهتران ما را بشیر و قهر دشمن را نذیر
 مرحبا صد آفرین بر همت والایتان
 فتح و فیروزیتان اندر جهان شد چشمگیر
 چشم ملت روشن و دلها پراز مهر شماست
 گشت مسرور از شما قلب خمینی کبیر
 معجز آسا حمله ور گشتند بر خاک عراق
 آتش افکندید بر نیروی صدام شریـر
 پادگانهای هوایی را که ضدّ خلق بود
 از شرار آتش قهر خدائی کرده قیـر
 حربه بیداد آتش زای دشمن سوختید
 گوئیا صدام و ریگان را شرر زد بر ضمیر
 قلب صدام سیه دل سوخت از این ماجری
 گوئیا بر دیده ناپاک ریگان خورد تیـر
 آتش صدام و ریگان آتش نمرودی است
 آتش نیروی ما قهر خدا نار سعیر
 حربه ما معجز آسا چون عصای موسی است
 حربه کفار همچون سحر فرعون شریـر

لشکر اسلامیان هرچند میباشد قلیل
 عده فرمود است حق آن غالب آید بر کثیر
 حق بود فیروز بر باطل مسلمان بر عده و
 نصرت حق است جند الله را نعم النصیر
 شکر الله فتح و فیروزی است ما را از خدا
 دشمنان دین اسلامند محذول و حقیر
 چونکه این نیرو هوائی را خدا همراه بود
 حملهای کردند بر دشمن که باشد بی نظیر
 نیم فروردین شد این فتح و ظفر ما را نصیب
 در هزار و سیصد و شصت ای خردمند خبیر
 سال فیروزی بود امسال گر خواهد خدا
 دشمنان در گل فرو رفتند چون خر در کویر
 با توکل هست تا ما را توکل بر خدا
 صاحب الامر است ماها را ز لغزش دستگیر
 تا خدا یار و خمینی رهبر ایران بود
 روز ما روشن ز خورشید و شب از بدر منیر
 ارتش و ژاندارمری و پاسداران و بسیج
 جمله با ملت همه هستند همیار و نصیر
 این دعاگوی همه رزمندگان مسلمین
 نام اسمعیل میباشد به حیرانی شهیر

سالگرد مرحوم شهید کریم حاج صادقی

ای جوانمرد فداکار ایشهید جاودان
ایکه در راه خدا و حفظ میهن داده جان
ای که رفتی از پی فرمان رهبرای کریم
ترك کردی والدین پیر را با خانمان
در سرت شوق شهادت بود و در دل عشق حق
تا رسیدی عاقبت بر آرزویت ای جوان
ای جوان رزمجوای مرد میدان جهاد
در نبرد حق و باطل خوب دادی امتحان
ایکه جان دادی برای حفظ اسلام و وطن
نام نیکت افتخار شد برای دودمان
در غم مرگت بما سالی بسختی در گذشت
لیک می باشی تو در فردوس اعدا شادمان
رفتی از دار فنا ناکام ای گلگون کفن
لیک در دار بقا جاوید هستی کامران
هست سالی در فراق حال ما جان کندن است
لیک بر تو اولین سال از حیات جاودان
خواهران خونجگر همچون برادرهای تو
سوخت از داغ تو قلب اقربا و دوستان
از خدا خواهیم تا ما را بتو ملحق کند
در جوار رحمتش باشیم با هم در امان

از خدا درخواست کن ما را ببخشد از گناه
 چونکه ما هستیم در طاعت ضعیف و ناتوان
 هست ما را این تقاضا از تو ای فرزند لیک
 مانند انیم از برایت جز دوری ارمغان
 بر تو و همزمه‌هایت صد سلام و صد درود
 شاد و خرم روحان در گلستانهای جنان
 نیست ما را چاره‌ای جز صبر در راه خدا
 غیر عفو و مغفرت از حق نداریم آرمان
 قلب حیرانی شکست از داغ جانسوز کریم
 مرهم دل نیست جز ذکر خدا در هر زمان

کارگر و بیکار پر خور

کارگر در زمانه مفتخر است
 هر که بیکار گشت مفت خور است
 همه محتاج کارگر هستند
 نیک بخت است هر که کارگر است
 کارگر مایه سعادت ماست
 نور چشم است چونکه با هنر است
 پینه دست کارگر بوسید
 آن پیمبر که منجی بشر است
 گر کشاورز و بیل زن باشد
 چون درختی بود که پرثمر است

هست اصناف کارگر بسیار
کارشان جمله گنج سیم و زر است
سبب زندگی ما کار است
هر چه گویم ز کار مختصر است

کارگر در جهان سرافراز است
دست جود و عطای او باز است

هر که را در زمانه کاری نیست
لیک بختی و رستگاری نیست
لیک کاری که سود خلق در اوست
بهر خود باشد افتخاری نیست
آنکه کارش برای خود تنها است
کار او هم درست کاری نیست
کار از بهر کسب روزی نیست
ضامن رزق غیر باری نیست
کار بهر خدا و خلق خدا است
جز به همنوع خویش یاری نیست
لیک بیکار رزق خود مطلب
رزق بی کار غیر خواری نیست
کارکن کار تا گدا نشوی
هیچ بدتر ز مفتخواری نیست

خیر دنیا و آخرت کار است
آدم کارگر سبک بار است

دست جز بهر کار کردن نیست
پا جز بهر راه رفتن نیست
آنکه با دست و پا بود بیکار
لایق هیچ نام بردن نیست
گر زن و بچه باشدش از او
هیچ خرسند بچه و زن نیست
پول هم بهر خرج می باشد
بهر دربانگها سپردن نیست
یا که از بهر شاد گشتن دل
گاه و بیگاه بر شمردن نیست
خوردن از بهر زیستن باشد
زیستن از برای خوردن نیست
آنکه جز خوردنش نباشد کار
بودنش زنده به زمردن نیست

شخص پر خور همیشه بیمار است
زار و پژمرده است و بی عار است

آنکه خوردن برای او سود است
 میخورد هر چه را که موجود است
 نیست در فکر دیگران هرگز
 گرچه صدها گرسنه مشهود است
 چونکه از اکل و شرب شد فارغ
 کار دیگر کشیدن دود است
 آنکه کارش شکم چرانی هست
 زودتر از گرسنه نابود است
 نیست بدتر ز درد پر خواری
 دائما در عذاب کبشود است
 آنکه کارش بغیر خوردن نیست
 بهترین کارخانه کدو است
 پر خور و هیچ کاره بدبخت
 دائما چشم خواب آلود است

کارکن کار جوهر مرد است
 مرد بیکار مرده سرد است

کارکن کار گریرومند است
 دائم از کار خویش خرسند است
 خویش و بیگانه راضی از کارش
 همسرش شاد و نیز فرزند است

هر که را کار هست با مردم
 صحبت و دوستی و پیوند است
 شخص بیکار گر چه آزاد است
 بدتر از مجرمی که در بند است
 حرف حق تلخ نزد ناحق است
 ورنه در کام حق طلب قند است
 گر چه اشعار من ز بیکاری است
 لیک از بهر دیگران پند است
 بعد هشتاد سال حیرانی
 چه کند کار مزد او چندان است

در جوانی هر آنکه کار نمود
 وقت پیری نباشدش کمبود

انقلاب اسلامی ایران

ای نور سموات و زمین خالق سبحان
 شد جلوه گه نور درخشان تو ایمران
 منظومه شمسى شده ایران ز جمالت
 در دائرهای ثابت و سیار درخشان
 خورشید درخشنده منظومه خمینی است
 آیات عظام دگری جمله فروزان
 از ساحت آیات خصوصاً ز خمینی
 چون امر شود ما همه آماده فرمان

مردان خردمند وطن عالم و عامل
 بودند گرفتار به تبعید و به زندان
 اکنون همه در کشور ما کار گذارند
 آباد از آنها شد هر گوشه و ایران
 گردست اجانب بندی خار ره ما
 هر شوره زمین بود چمنزار و گلستان
 از خراج و داخل چه جفاها که نکردند
 کفار جهانند همه ضد مسلمان
 بس نقشه کشیدند که ما را بفشارند
 تا ثروت ما را بر بایند به آسان
 شد نقشه آنها همه بر آب و ندیدند
 غیر از ضرر خویش که هستند هراسان
 ایران که ز چنگال اجانب شده آزاد
 وارسته ز ظلم و ستم و کینه شاهان
 صدام لعین کرد تجاوز به حریمش
 همچون سگ مضروب کنون هست پشیمان
 تنها نه که صدام پشیمان و پریش است
 سرسام گرفته است از این واقعه ریگان
 ایران همه آگاه ز هر حيله دشمن
 با هم همه جمعند و نگردند پریشان
 دارند همه گوش بفرمان خمینی
 یکدست بیک اسلحه یکدست یقرآن

مردم همه آگاه از اسلام حقیقی
 تابیده بدلهای همه پرتوایمان
 جز عده معدود که از خلق بدورند
 خود باخته و پرده کشیدند به وجدان
 در مغز همه عقل سلیم و متفکر
 دلها همه از شوق الهی است خروشان
 سرباز از سلاحشور و پدافند دلاور
 ژاندارمری از افسر و تابین همه یکسان
 نیروی زمینی و هوایی و همافر
 در جبهه جنگند بهر جای رجز خوان
 آماده پیکار سپاهی و بسیجند
 هم‌رزم و هم‌آهنگ همه یکدل و یک جان
 شبها همه در ذکر و نمازند و مناجات
 از شوق شهادت همه هستند چو مستان
 از مرد و زن و پیر و جوان جمله مهیا
 از بهر جهادند که آیند به میدان
 آن تازه جوانان که پی چشم چرانی
 بودند پی دخترکان همه عریان
 اکنون همه آنها پسر و دختر مؤمن
 در مدرسه و مسجد و در جلسه قرآن
 هم از پی آموزش احکام عبادی
 هم از پی آموزش جنگی همه پویان

امروز بتایید خدا همت مهدی
 يك کشور اسلامی ممتاز شد ایران
 احکام الهی همه جاری و حدودات
 جاری شود امروز بفرمایش فرقان
 پر میشود امروز مساجد زن و مرد
 با حالت اخلاص عمل ویژه جوانان
 امروز ادارات همه وقت صلاتین
 حاضر بجماعت شده با چهره رخشان
 در دوره طاغوت که صد لعن با صلش
 در جامع نورفتم در شهر صفاهان
 دیدم که نشسته همه جا گرد غریبی
 نه ذکر نمازی و نه آوازه قرآن
 گردیده نمایشگه زنهای اجانب
 با پیکری پوشش و موهای پریشان
 آن معبد اسلام تفرج که کفار
 دیگر نتوانست کند سجده مسلمان
 خدام مساجد همه در خدمت آنها
 دین و شرف و غیرت خود باخته ارزان
 گفتم که خدایا مگر از غیب درآید
 آن مهدی ما حجه تو قاطع برهان
 تا اینکه چنین مسجد اعظم که غریب است
 مملو شود از خلق همه صحن و شبستان

صد شکر که بر آرزوی خویش رسیدیم
 دیدیم که مسجد پروهم صحنه میدان
 آن سید طاغوت شکن طاهری هاله
 آدینه نمازش بود امروز نمایان
 تهران و قم و مشهد و اهواز و سنندج
 کرمان و بلوچ و دگر استان لرستان
 در هر بلد و بخش ز سنی و ز شیعه
 هر جمعه اطاعت شود از دعوت قرآن
 این شهر که سی سال در او بنده مقیم
 مشغول به تبلیغ با مایه ایمان
 هرگز نرسیده است بصد صف جماعت
 جز ماه مبارک که بدی بیشتر از آن
 امروز که نامش شده اسلام آباد
 اسلام در آن جلوه نموده است چه شایان
 در جامع این شهر بهر جمعه خصوصاً
 معلوزن و مرد شود صحن و شبستان
 امروز در این شهر امام جمعه
 این عالم پر مایه ز تقوی و زایمان
 تنظیم امورات سیاسی عبادی
 با حسن تدابیر نموده است چه آسان

احکام الهی و حدود ذات خدائی
جاری است بدستش نماید کتمان
از قوه حیرانی افسرده برون است
کاین بحث رساند بتفصیل به پایان

رباعیات انقلابی

مائیم همه پیرو راه الله
کفار جهان علیه ما می جنگند
جمهوری اسلامی ما هست گواه
لا حول ولا قوه الا بالله

سازنده مردم جهان اسلام است
بخشنده رشد جسم و جان اسلام است
آن راه که می رود بسوی الله
تا مرز حیوة جاودان اسلام است

ای هم وطنان کشور اسلامی
دارم بشما سلامی و پیغامی
ده گام بسوی تان خدا می آید
گر سوی خدا نهید محکم گامی

اندر رگ من خون شهادت جوشید
گفتم که لباس رزم باید پوشید

از بهر دفاع کشور اسلامی
تا جان برسد بحلق باید کوشید

با دشمن اسلام و وطن می‌جنگیم
تا خون برگ است و جان بتن می‌جنگیم
تا خاک وطن ز شرکین پاک کنیم
از پیرو جوان و مرد و زن می‌جنگیم

با بچه وزن و داع میباید کرد
صرف نظر از متاع میباید کرد
همراه برادران رزمنده خود
از خاک وطن دفاع میباید کرد

نماز جمعه وحدت آفرین است

آدینه نماز وحدت آرد بوجود
با هم همه در قیام و تعظیم و سجود
اندر دل ما نور خدا می‌تابد
در ظلمت کفر می‌طپید قلب حسود

فیروزی انقلاب و این عزت ما
دانی ز چه شد نصیب این ملت ما

اول نظر لطف خدا بود و دگر

از رهبری امام و از وحدت ما

یگموندم بصوف و اطلس ندم

هرگز به پشنوی کاشی کس ندم

فردا که حساب صوف و اطلس بکشند

غیر از ندم حساب هم پس ندم

نماز جمعه وحدت آفرین است

ای مسلمانان نماز جمعه را هر جمعه ای برپا کنید

وحدت و همبستگی خویش را با همدگرافشا کنید

دعوت حق را بگوش جان شنیدن هر زمانی واجب است

ساعتی با خویش آند و کلام الله را اصفا کنید

چون مؤذن میشود آواز تکبیر روان بخشش بلند

سوی مسجد با شتاب و ترك داد و ستد کالا کنید

ز اجتماع مسلمین در جمعه ها دشمن پریشان میشود

دوستان را جمع و دشمن را پریشان حال از غوغا کنید

از جماعات نماز جمعه برتر چیست حج و عمره است

این عبادات سیاسی اقتصادی را همی احیا کنید

با خلوص نیت و با عزم راسخ در امور مذهبی
 همدگر را یار باشید از نفاق و از ریا پروا کنید
 وحدت و هم بستگی را حفظ با صد قیافا باید نمود
 لیک تحت رهبری قائد اعظم ما و ما را اجرا کنید
 انقلاب ما ز وحدت با پیام رهبری فیروز شود
 باز هم هبستگی تا پرچم اسلام را بالا کنید
 گرچه در ایران بود این پرچم فتح و ظفر در اهتزاز
 لیک می باید بلند آن را بهر بام و بر دنیا کنید
 گر هجوم لشکر صدام مزدور ابر قدرت نبود
 همچو جنت بود ایران تا مرقه اندران ماوی کنید
 گرچه جسم ما گرفتار بنلا و فتنه های دشمن است
 لیک در معنی بهشت روح شد گر چشم دل را وا کنید
 دشمنان داخلی و خارجی از هر طرف برضد ما
 حیلها دارند باید حیلہ بدخواه را خنثی کنید
 لعنت حق باد بر ریگان و بر صدام مزدور پلیید
 روز و شب نفرین به صدام و به اربابان امریکا کنید
 شاه اردن اظلم السادات یاران تبه کار بگیـن
 شاه مزدور سعودی جمله را از مسلمین منها کنید
 تا شما را بانگ تکبیر است در عالم بلند ای دوستان
 وحشت اندر قلب دشمن دوستان را شاد ازین آوا کنید

هر زمان در هر مکان باشید با تکبیر بانگ روح بخش
 دشمنان خارجی را خوار و مزدوران داخل راهمه رسوا کنید
 قلب ما روشن ز تکبیر است و تهلیل و به تسبیح و دعا
 دشمنان را تیر بر قلب است باید حمله یا تکبیر بر اعدا کنید
 تا بلرزد قلب دشمن از خروش و داد و فریاد شما
 پر ز نام حق همه آفاق زیر گنبد مینا کنید
 فتح و فیروزی ما حتمی است با صبر و ثبات و اتحاد
 خواری دشمن یقین باشد نظیر سستی آنها کنید

هست حیرانی دعاگوی تمام مسلمین اندر جهان
 با دعای خیر او را یاد اید وستان ای مسلمین هر جا کنید

قر کبیب بنده

یاد بود بعضی از شهدای انقلاب ایران

یارب از فتنه ایام دلم خونین است
 پنجه ظلم تبه کار بخون رنگین است
 آتش فتنه و بیداد ابر قدرت هـ
 شعله ور در همه جا از زه بغض و کین است
 ضعفا و فقرا بنده درگاه تو انـ
 هر که را دست قوی هست بری از دین است
 داد مظلوم بجائی نرسد غیر از تو
 تو امید ضعفائی و ز تو تمکین است

همچو موسی که رهیاند بنی اسرائیل
 دفع فرعون زمان کرد خمینی این است
 آه و افسوس که چون امت موسای کلیم
 بعضی از ملت ما منحرف از آئین است
 کینه جو تفرقه انداز و بظاهر مصالح
 خوش خط و خال چو مارند که زهرآگین است
 اثر فتنه آنها است که صدام یزید
 حمله ور گشت بایران که دلش برکین است
 ای خدا قبله صدام بود کاخ سفید
 کاش ویران کنی این کاخ ز طوفان شدید

گر چه با توطئه و رهبری کاخ سفید
 حمله ور گشت بما لشکر صدام یزید
 لیک مردان سلحشور مسلمان وطن
 دفع هر حمله نمودند ز کفار پلیید
 گر چه بس کشته و آغشته بخون از ما شد
 لیک فیروزی ماحتم بود بی تردید
 پیرمردان فداکار وطن همچو حبیب
 نوجوانان چو علی اکبر مظلوم شهید
 همه اندر ره اسلام و وطن جان دادند
 جانشان نزد خدا شاد و مرقه جاوید
 همچو سروان خلبان شیر جگر شیروزی
 که چو همنام غریزش علی اکبر جنگید

شاد روحش که بارواح شهیدان پیوست
در جنان نزد حسین است و ابوالفضل رشید
دل حیرانی افسرده پراز اندوه است
زین همه فاجعه‌ها ضایعه‌هایی که شنید

منشاء ظلم بود لانه ریگان پلید
دل سیاهان همه جمعند، در آن کاخ سفید

رفت در گلشن فرودس رضائی سروان
آن شهیدیکه فدا کرد به اسلامش جان
رفت و پیوست بهم‌رزم و بهم پیونددش
مونس خانه و در جبهه بهم هم پیمان
آنکه جان در ره دین باخته سروان نظری
روحشان شاد و هم آغوش بود در رضوان
روحشان شاد شهیدان بحق رزمنده
کز فداکاری آنها شده آزاد ایـران
روحشان زینت فرودس برین عالم قدس
تنشان هست زمین را برکت از یـزدان
عنقریب است که از خاک مزار آنها
لاله و سنبل و گل روید و برگ ریحان
روح آنها همه در باغ جنان خوشحال است
ما ز داغ شهیدائیم پریش و پژمان
چه جوانان رشیدی که ز ما کشته شدند
هست حیرانی افسرده ازین غم حیران

چه جوانان فداکار ز ما گشته شهید
(۱) سروان رضائی و سروان نظری هم روحشان شاد بود نام نکوشان جاوید
داماد بود ماند

سوی جنات روا نشد ادیبان سرگرد
گشت او زنده جاوید نکوئید که مـرد

نام او بود حسین از پی مولایش رفت
جان خود در ره اسلام سرانجام سپرد
آنکه مرزوق بود نزد خدا جاویدان
نتوان نام وی اندر صف اموات شمرد

شکرلله که پس از فتح نمایان که نمود
با رفیقان شهیدش سوی جانان جان برود
فتح و فیروزشان دیده ما روشن کرد
تیر بر دیده صدآم سگ ریگان خورد

نام نیکی بجهان ماند از آن جانبازان
نامشان را نتوانند ز تاریخ ستورد
بشهیدان صف کربلا پیوستند

این دلیران صف معرکه رزمنده گرد
گفت حیرانی غم دیده که افسوس افسوس
این جگر سوز مصیبت دل ما را آزد

ای خدا قطع نما دست ستمکار عنیید
نیست ما را بجز از درگه لطف تو امید

باز از ظلم و جفاهای شیاطین زمان
لشگر کافر مزدور کثیف ریگان

نوجوانمرد رشیدی بشهیدان پیوست
چه جوانی که دلش روشن رویش تابان

در ره مکتب اسلامی خود گشت شهید
پیکر غرقه بخونش بزمین مشک فشان

روح پاکش بسوی قرب خدا اوج گرفت
رفت در خلد برین هست در آن جاویدان

نام نامیش محمد لقبش یابنده
بود یابنده حق سوی شهادت پویان

دیگری از شهدا بود جوانمرد علی
شهرتش حیرتی و عقل بوصفش حیران

آه و صد آه که مردان فداکار وطن
گشته گشتند ز جور و ستم بد خواهان

دل حیرانی غم دید ما ز این فاجعه ها پر خون است
جای دارد بچکد خون دلش از مژگان

باز لعنت بنمائید به صدام یزید

سگ از بند رها گشته ریگان پلیید

ای عزیزان وطن کشور ما در خطر است

از چپ و راست بما حمله هرحیله گراست

از درون فتنه و آشوب تبه کاران است

گر چه اینها همه بیفائده و بی ثمر است

گشته صدام پشیمان که چه بد بوئی خورد
 چونکه حتم است شکستش همه دم در حذر است
 بود پس مانده گندیده آن کاخ سفید
 آنچه صدام از او خورد که حالش بتر است
 همت و وحدت و ایمان مسلمانان بود
 که زیون دشمن ما گشته و ما را ظفر است
 چونکه دیدند که فیروزی ماحتم بود
 طلب صلح نمایند که مکر دگر است
 ای عزیزان وطن وحدت خود حفظ کنید
 تحت فرمان خمینی که مهین راهبر است
 حفظ اسلام بهم بستگی و عزم شما است
 لیک اسلام حقیقی که نجات بشر است
 آه حیرانی بیچاره چه غمها که ندید
 آتش قهر خدا باد بصادق یزید

بمناسبت شهادت دکتر سید مصطفی چمران ۲۹ خردادماه / ۶۰

ای خدائیکه کریمی و رحیم و رحمان
 نظر رحمت خود باز مگیر از ایران
 هر شب و روز بلائی شده نازل بر ما
 از جفا و ستم و فتنه کفار جهان
 آتش جنگ بر افروخته اند این کفار
 خانه ها گشته از این جنگ در ایران و ایران

ای بسا پیرو جوان کودک در مهد بخواه
 جان سپردند همه در اثر بمباران
 بس جوانان فداکار وطن گشته شهید
 پیرمردان مبارز همه در خون غلطان
 چه جوانان رشیدی شده مجروح و علیل
 همه از درد و غم روحی و جسمی نالان
 نیست روزیکه نیاید خبر جانسوزی
 درد ما را نبود هیچ علاج و درمان
 باز يك فاجعه‌ای سخت بما رو آورد
 خلق ایران همه زین واقعه زار و پژمان
 و اسف ضایعه‌ای سخت و جگر سوز که هست
 دل ما خون و ز چشم همگی اشک روان
 رخت بریست از این دار فنا سوی بقا
 بهترین مرد سلحشور مبارز چمران
 مصطفی نام نگو نام سمّی جَدش
 مرتضی صولت و با خلق حسن پاکروان
 پیرو خط حسین ابن علی بهر جهاد
 بود در سنگر اسلام بحکم قرآن
 بود بازوی توانای مهین رهبر ما
 مالک اشتر این دوره و عمار زمان
 بود او مرد نماینده پرکار امام
 معتمد بود بشورای دفاع ایران

آه این مرد مجاهد شهیدان پیوست
 در پناه کرم و لطف خدا جاویدان
 اونه مرده است که این زندگی جاوید است
 زندگانی که همه راحت و روح و ریحان
 بلکه مرده است بنی صدر که در آخر کار
 گشت ظاهر که بود منکر حکم قرآن
 امتحان دادن هر فرد یقین پیش آید
 خوب از کار درآمد هله دکتر چمران
 او مرفه شد و ما در غم او میسوزیم
 زین مصیبت همه داریم دو چشمی گریان
 نه همین مردم ایران زغمش میسوزند
 سوگواری فلسطینی و خلق لبنان
 او یقین با سه شهیدان دگر یارانش
 در بهشتند همه چار نفر شاد روان
 آه بشگست از این داغ دل پاک امام
 دل پاکی که بود قلب ضعیفان جهان
 گردل او بطپد قلب همه می لرزد
 ای خدا بر دل او رنج و ملالی مریسان
 یارب این جنگ که تحمیل باشد نه پذیر
 شرار جهان بر خودشان برگردان
 یارب این لشکر ایران که بود جند الله
 کن مظفر که بتازند به جند شیطان

آتش قهر برافروز بروی صدام
 همچنین آن سگ ارباب لعینش ریگان
 آن سیه دل که بود قبله او کاخ سفید
 در سیه چال جهنم بمکانش بنشان
 هست حیرانی غمدیده در این فکر همی
 کی شود سختی این کشور ایران آسان
 آه و افسوس ز رنج دگری محزونیم
 زان مصیبت که شده زلزله‌ای در کرمان
 گر چه این قهر طبیعت بود و امر خداست
 باید از بهر خدا داد به آنجا سامان
 در دورنجی که بر این مردم بیچاره رسید
 همه باید که بکوشیم برای درمان

شهادت هفتاد دو تن در اثر انفجار در دفتر حزب جمهوری

ای خدا بار غمی بر دل ما باز نشست
 کمر رهبر ما زین غم عظمی بشکست
 در شب تیره و تاریک شب هشتم تیر
 تیر جانسوز غمی آمد ما را به ضحیر
 چه غمی سخت که هرگز نرود از دل ما
 ذکر این ماتم عظمی است بهر محفل ما
 و افس فاجعه‌ای سخت بما رو آورد
 دل ما را همه این فاجعه آورد بدرد

آه از این ضایعه سخت که در يك شب تار
 جان سپردند گروهی همه زیر آوار
 چه گروهی همه مردان فداکار سعید
 کارداران مدبر سره مردان رشید
 همه بودند در آن شب پی اصلاح امور
 تا ز ایران بزدانید دورویان شرور
 آیه الله بهشتی که سر آنها بود
 لب لعل از پی گفتار حقایق بگشود
 ناگهان سقف فرو ریخت سخن شد کوتاه
 عده ای راه سپردند بسوی الله
 عده ای زخمی و بردند به بیمارستان
 تا به بینیم که بعدا چه بود حالتشان
 آیه الله بهشتی که روان شد به بهشت
 راه حق را همه با خون شهادت بنوشت
 سر هفتاد و دو تن شد ز شهیدان که سخن
 همه را بود شب و روز به اصلاح وطن
 این شهیدان همه در خط خمینی بودند
 اینك از درد و غم و رنج و ملال آسودند
 این شهیدان همه رفتند بسر حد کمال
 ما گرفتار در این وادی پر رنج و ملال
 شهدا زنده و جاوید و مرقه هستند
 در جوار کرم و لطف خدا بنشستند

مرده آن است که از دین خدا برگشته

بنجه ظلم بخون شهدا آغشته

مرده آن است که شد قبله او کاخ سفید

همچو سادات و ملک خالد و صدام یزید

مرده آن است که وابسته به بیگانه بود

همچو مرغیست که در لانه بی دانه بود

مرغ آزاد به بیگانه نگردد دمساز

دام را پاره کند تا بنماید پرواز

کاش حیرانی از این دام بلا برخیزد

بسوی دار بقا شاد روان بگیریزد

آلهی باز ایام عزا شد

که شهرستان طهران کربلا شد

به هفتاد و دو تن ظلم و جفا شد

که ناگه غرق خون گردیده پیکر

شهیدان زنده اند الله اکبر

بخون غلطیدماند الله اکبر

از این داغیکه بردلها رسیده

روان خوناب دل باشد ز دیده

از این غم رنگ صورتها پریده

همی گویند با افغان مکرر

شهیدان زندماند الله اکبر

بخون غلطیدماند الله اکبر

به بدریون و احزاب و حینی

به هفتاد و دو یاران حسینی

به هفتاد و دو یاران خمینی

خمینی قائد ایران و سرور

شهیدان زندماند الله اکبر

بخون غلطیدماند الله اکبر

چه هفتاد و دو تن مردان دیندار

فداکار و مبارز مرد پیکار

سیاسی مردمی هشیار و پرکار

همه یاران با ایمان رهبر

شهیدان زندماند الله اکبر

بخون غلطیدماند الله اکبر

از آنها آیه الله بهشتی
مکرم سید نیکو سرشتی
که حق میگفت و حق را می نوشتی
ز علم و فضل و ایمان داشت زیور

شهیدان زنده اند الله اکبر
بخون غلطیدماند الله اکبر

بهشتی بود مردی کارپرداز کمر آفرین شهادت شریک از
روانش کرد در زردی پرور ز داغ او بود رهبر مکدر

شهیدان زنده اند الله اکبر
بخون غلطیدماند الله اکبر

غمی دیگر که وارد شد به ایران
غم مرگ شهیدی از دلیران
مبارز مرد پرپیکار چمران
که خیرانی است از داغش مکدر

شهیدان زنده اند الله اکبر
بخون غلطیدماند الله اکبر

شهادت رجائی رئیس جمهور و باهنر نخست وزیر جمهوری اسلامی

رجائی با وفا رئیس جمهور ما
آه که آخر شدی شهید راه خدا
عزیز ما باهنر عالم نیکو سیر
تو هم شدی عاقبت براه یزدان فدا
رجائی و باهنر دو عنصر پیر ثمر
دو شخص والا گهر دور هیر با صفا
شهید راه خدا فدای مکتب شدند
ز دار فانی شدند بسوی دار بقا
ز داغ آنها شکست قلب سلیم امام
آنکه بهر راه حق هست بما رهنما
ملت ایران همه ز داغشان اشگریز
با آسمان می رود ناله و بانگ عزا
نه کشور ما فقط بسوگ آنها نشست
جهان اسلام گشت یکسره ماتم سرا
فاجعه ای دردناک شکست دل های ما
آه از این ماجری وای از این ابتلا
رجال فعال ما شهید مکتب شدند
روانشان جاودان در کتف مصطفی
عاقبت الامر او راه شهادت بود
هر که حکومت کند چون علی مرتضی

رجائی و باهنر دو مظهر عدل و داد
 شهید مکتب شدند بحیله اشقیای
 همچو بهشتی که بود مظهر عدل علی
 با دو و هفتاد تن رفت بسوی خدا
 روانشان شاد باد برحمت کردگار
 مونسشان صالحین همدشان انبیای
 دشمنشان سرنگ و بقعر دوزخ شود
 تا باید در عذاب چون همه اشقیای
 فاجعه‌ای در ناک ضایعه‌ای جانگداز
 خون دل حیرانی است از غم این ماجری

شهادت رجائی - باهنر - قدوسی - وحید

باز کافر دلان کور نظر
 آتش افروختند بار دگر
 آتش سوزناک عالم گیر
 مسلمین را شراره زد به ضمیر
 آتشی همچو آتش اخدود
 که بر افروختند قوم یهود
 لعنت حق بآتش افروزان
 آن جنایتگران سیه روزان
 آه از این جرم و این جنایتها
 وای از این فتنه‌ها و آفتها

آتشی را که ضد خلق افروخت
 چند شخص شریف‌ما را سوخت
 با فتوت رجائی مظلوم
 که همه عمر بود غرق هموم
 عمر کوتاه او پر از غم بود
 چشم بیدار او پر از نم بود
 از برای صیانت مکتب
 بود دائم برنج و درد و تعب
 در رژیم ستگر شاه‌ی
 از رشادت نکرد کوتاهی
 سالها با شکنجه در زندان
 از ره حق نگشت رو گردان
 در رژیم کنون اسلامی
 مبتلا شد بسی بناکامی
 از بنی صدر یار امریکا
 چه مکرر شنید تهمت‌ها
 تا که آخر شهید مکتب شد
 روز ایران ز داغ او شب شد
 آخر کار او شهادت شد
 از غم و درد و رنج راحت شد
 اندران وحله يك شهید دگر
 با هنر بود آن هنر پرور

عالم باسداد ربّانی
 رهنمای بزرگ نسل جوان
 تا که آخر رئیس دولت شد
 شد باصلاح مملکت کوشا
 سوخت آخر در آتش اخذود
 اندر آن وحله کارمند رشید
 سوخت کشمیری آنکه شد معلوم
 لیک آنها شدند غرق نعیم
 بعد یک هفته باز بار دگر
 سرو سردار شهربانی گل
 آن سیاستمدار فحل وحید
 آتش دیگری شراره کشید
 عالم باو داد قدوسی
 بود پاینده در رسالت خود
 شد ترر قبل از این بکرمانشاه
 هم سیاسی و هم مروج دین
 این همه مردمان پاک سرشت
 به بهشتی و آن دو و هفتاد
 همه با انبیا و صدیقین
 این برازنده گان نیکو نام
 دل ما با دل امام شکست
 ماه ذی قعدة ماه قربان شد

مخزنی از علوم قرآنی
 داده فرهنگ را سرو سامان
 کاشف هم و غم ملت شد
 تا که این فتنه باز شد بر پا
 آتش آن منافقان جهود
 دفتری سوخت گشت شهید
 آتش افروز بوده آن میثوم
 آتش افروز شد بقعر حجیم
 بدل دوستان رسید شرر
 گشت پژمرده پیکرش چون گل
 راه حق را گرفت و گشت شهید
 مهتر دیگری نمود شهید
 حاکم عدل و داد قدوسی
 شد شهید ره عدالت خود
 عالمی متقی و دل آگاه
 فاضل محترم بهاء الدین
 ره سیرگشتمانند سوی بهشت
 همراهش گذارشان افتاد
 هم نشینند در بهشت برین
 همه بودند، یاوران امام
 کاین همه مرد کار رفت ز دست
 هر دل روشنی پریشان شد

در هزار و چهارصد با یــــك	بر جراحات دل رسید نمك
خون روان كن ز دیده حیرانی	لعن كن بر منافق جانی
كن دعا بر امام سرورمــــان	رهبر انقلاب کشورمان

شهادت آیت الله حاج سید اسداله مدنی رضوان الله علیه

آه از فتنه آشوب گران کافر	وای از صدمه بیداد گران خود سر
بار دیگر ز جفا حیلۀ بیداد گری	کرد خاموش ز اسلام چراغی دیگر
شاخه های سبز زیستان پیمبر بشکست	گل خوشبوی ز گلزار علی شد پر پر
آیه الله معظم مدنی گشت شهید	روز آدینه کهاوداشت مکان در سنگر
آنکه زد آتش کین بر تن آن سرور روان	
بر تن خویش بر افروخت در آن وحله شرر	
آیه الله روان شد تن و جانش به بهشت	
او در افتاد بسر با تن و جانش به سقر	
وصف این قاتل و مقتول چه گویم جز ایــــن	
زاده ملجم دیگر اسدالله دگر	
مظهر آن اسدالله علی بد مدنی	
قاتلش لیک از آن زاده ملجم بدتر	
مدنی بود ز احفاد رسول مدنی	
گلی از گلشن زهرای بتول و حیدر	
مظهر خلق محمد اسدالله صفت	
حسن الوجه و حسن سیرت و نیکو منظر	
همچو جدش اسدالله بمحراب شهید	
چون حسین ابن علی بود مجاهد پرور	

همچو سجّاد بدرگاه خدا در سجده
 داشت پیشانی نورانی از سجده اثر
 دائم از خوف خدا بود دو چشمش گریان
 اشک میریخت بهنگام سخن بر منبر
 عالم پاکدل و متقی و مرد جهاد
 پیرو راه امامان و بمردم رهبر
 آه کز رفتن و فقدان چنین شخص فقیه
 رخنه در قلعه اسلام برآورد خطر
 زین مصیبت چه بگویم چه نویسم یارب
 که دهان سوختم از شعله اندوه جگر
 کمر قائد ما زین غم عظمی بشکست
 جمله آیات دگر دست گرفته بکمر
 مسلمین جمله عزا دار خصوصاً تبریز
 ملت آنجا همه گشتند چو جسمی بی سر
 اهل ایران همه در سوک شهیدان وطن
 چشمها جمله ز خوناب دل خونین تر
 ثبت این قطعه جانسوز به آخر نرسید
 که بگوش آدم از وقعه جانسوز دگر
 رحلت عالم با زهد و ورع اشراقی
 آنکه در مبحث تفسیر از او مانده اثر
 صبر والا گهر و نور دو چشمان امام
 که همی بود بهر جای مراورا یا و ر

بود در دوره طاغوت گرفتار عذاب
 از جفا و ستم شاه لمین کافر
 گاه تبعید شد و گاه بزند ان افتاد
 هر کجا بود مجدّانه بدی در سنگر
 بسکه در دوره فیروزی ما مشغله داشت
 در حضرگاه بسر بردی و گاهی بسفر
 تن و جانش همه در رنج و مصیبت‌ها بود
 تا که افتاد از آن رنج و عنا در بستر
 داغی آمد بدل ما سر داغ مدنی
 منقلب شد ز غمش قلب رئوف رهبر
 طبع حیرانی از این فاجعه‌ها گشته ملول
 یارب از کشور ایران بنما دفع ضرر

صاحب‌دل

صاحب‌دلی کجا است که دل را صفا دهیم
 دستی بدست یگدلهای با وفا دهیم
 بیگانگان هر آنچه بگویند رد کنیم
 پیوسته گوش بر سخن آشنا دهیم
 صاحب‌دلان مطیع خدا و پیمبرند
 باید که مهرشان بدل خویش جا دهیم
 نتوان که راز خویش بهر کس که هست گفت
 همراز کیست تا برهش جان فدا دهیم

کو دوستی که صلح و صفا را برد بسر
 همپای همتش شده دست رجا دهی
 کو آن کسی که منحرف نشود از صراط حق
 تا دست اتحاد با و سالها دهی
 بودند و هست همچو بنی صدر بیوفا
 تا کی تن ضعیف بجور و جفا دهی
 مردان پاک همچو رجائی و باهنر
 باید همی شهید براه خدا دهی
 البته گرمراجع تقلید ما نبود
 باید که تن بخواری هر ناسزا
 یارب وجود پاک خمینی نگاهدار
 تا گوش جان بصحبت آن آشنا دهی
 نتوان شمرد مجتهدین بزرگوار
 تا دل بنام نامی آنها جلا دهی
 گلپایگانی و نجفی دست غیبها
 یار امام منتظری را شنا دهی
 شیرازی معظم و ربّانی بزرگ
 از نور علمشان دل خود را صفا دهی
 حیرانیا برهبری این رجال علم
 باید که ملک و ملت خود ارتقا دهی

اسمعیل حیرانی اصفهانی ابن مرحوم آقا شیخ محمود ابن مرحوم حاج
 ملا اسمعیل شهرزائی مقیم اسلام آباد غرب جز این کتاب کتاب دیگری بنام هشت بهشت
 بچاپ رسیده . (پایان)

محمد باقر